

## قصه های تربیتی چهارده معصوم علیهم السلام

مؤلف: محمدرضا اکبری

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه مولف

بسم الله الرحمن الرحيم

اصل الگو گیری از شخصیت‌های آسمانی یکی از خواسته های بزرگ اهل ایمان است، چرا که سیمای آنها سیمای انسان کامل است و با مقام عصمت و ارتباط مستحکمی که با منبع وحی دارند کمترین خطایی در قلمرو تفکر، بینش و اخلاق آنها وجود ندارد.

سیره عملی آنها آب گوارایی است که قافله انسانیت به ویژه در زمان حاضر به دنبال آن می گردد. هر جرعه ای که انسان از دریای زلال و دل انگیز آنها بنوشد به همان اندازه آرامش و نشاط می گیرد. چهره های آسمانی به گونه ای هستند که هر کس می تواند بدون دغدغه خاطر سیره و روش زندگی آنها را خوراک جان خویش گرداند و به تربیتی الهی نایل شود، و چه زیباست که آدمی تربیت شده که هر کس می تواند بدون دغدغه خاطر سیره عملی زندگی آنها را خوراک جان خویش گرداند و به تربیتی الهی نایل شود، مذهب نورانی تشیع در میان همه ادیان و مذاهب از رین، کاملترین و جاهلترین الگوهای الهی برخوردار است. تعداد این مریبان نمونه عالم به چهارده معصوم می رسد که هر کدام چون ستاره ای درخشیدند و درسهای از، انسانیت، بزرگواری، تقوا، بندگی خدا و زیبائیهای اخلاقی و رفتاری و مبارزه با بدیها را در ادوار مختلف تاریخ از خود برجای گذاردند.

کتاب حاضر گلچینی از این درسهاست که از آن چهارده نور چهارده نور مقدس به منصفه ظهور در آمده است تا همگان بتوانند در هر یک از مقاطع فکری سنی، زمانی و مکانی آن بهره گیرند. امید است این قدم کوچک مورد قبول خدای بزرگ و چهارده نور برگزیده اش قرار گیرد.

## فصل اول: قصه های زندگی پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ<sup>(۱)</sup>: نگاه به چهره عالم دینی عبادت است.

### حفظ خویشاوندی

شخصی نزد رسول الله خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! بستگانم بامن قطع رابطه کرده و مرا مورد حمله و شماتت قرار داده اند آیا من هم با آنها قطع رابطه کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: با این وضع خداوند نظر و رحمتش را از همه شما برمی دارد. آن مرد گفت: پس چه کنم؟

حضرت فرمود: ایجاد رابطه کن با کسی که با تو وضع رابطه کرده است و بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است و عفو کن کسی را که به تو ظالم کرده است. در این صورت از سوی خداوند پشتیبانی رد برابر آنها خواهی داشت<sup>(۲)</sup>

### احترام به والدین

مردی به محضر رسول اکرم ﷺ مشرف می گردد و عرض کرد: یا رسول الله به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: به مادرت.

دوباره سوال کرد سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود: به مادرت.

بار دیگر سوال کرد سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود: به مادرت.

بار چهارم سوال کرد آنگاه به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: به پدرت. (۳)

### پرهیز از امتیاز طلبی

پیامبر اکرم ﷺ با عده ای از اصحاب خود به سفر رفته بودند. حضرت در بین راه دستور داد گوسفندی را ذبح کنند و غذایی تهیه نمایند. مردی گفت: کشتن گوسفند با من باشد، دیگری گفت: پوست کندن آن با من باشد سو می گفت: پختن آن را من به عهده می گیرم.

پیامبر ﷺ فرمود: من هم هیزم آن را آماده می کنم.

اصحاب گفتند: با رسول الله! پدران و مادران ما فدای شما باد، خود را به زحمت نیندازید، ما خود هیزم را جمع آوری خواهیم کرد. حضرت فرمود: می دانم که شما این کار را برای من انجام می دهید اما خدای عز و جل نمی پسندد که بنده اش خود را از اصحابش ممتاز کند آنگاه برخاست و برای آنها هیزم جمع آوری کرد. (۴)

### پرهیز از غضب

مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد یا رسول الله! مرا تعلیم ده!

حضرت فرمود: برو و غضب نکن.

آن مرد گفت: همین مرا بس است و به جانب قبیله خود رفت. ناگهان در میان طایفه اش جنگی در گرفت و مسلحانه در برابر یکدیگر صف کشیدند. آن مرد هم که و ضعیف جنگی را مشاهده کرده مسلح شد و در صف جنگاوران ایستاد. آنگاه سخن پیامبر ﷺ را بیاد آورد که به او فرمود: غضب نکن. اسلحه را کنار گذارد و به نزد مخالفین قوم خود رفت و گفت: ای مردم هر جراحت و

قتل و زدن بی نشانه ای که در افراد شما به عهده من باشد و خونبهای آن را می پردازم.

مخالفین که برای سخنان صلح طلبانه را از او شنیدند گفتند: ما این جریمه را نمی خواهیم. برای شما باشد زیرا ما از شما به این جریمه سزاوارتریم. آنگاه با یکدیگر صلح کردند و با آن کینه از میان رفت. <sup>(۵)</sup>

### خوش برخوردی

مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد یا رسول الله من اقوامی دارم که با آنها صلح ارحام می کنم اما آنها با من قطع رابطه کرده اند. من به آنها احسان می کنم اما آنها با من بد رفتاری می کنند، من بر بدیهای آنها حلم می ورزم اما آنها بر من جهالت می کنند.

حضرت فرمود: اگر آن گونه باشد که تو می گوئی گویا رنج و ناراحتی که از برخورد خوب تو به آنها می رسد دردناکتر است و تا تو در چنین حالی باشی خداوند پشتیبان تو خواهد بود. <sup>(۶)</sup>

### بر خورد با مردم

رد حالی که پیامبر ﷺ عازم میدان جنگ بود عربی به محضر او رسید و رکاب شترش را گرفت و گفت: یا رسول الله: علمی را به من بیاموز که سبب رفتن به بهشت گردد.

حضرت فرمود: با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. و از رفتار با آنها که خویشاوند تو نیست پرهیز. <sup>(۷)</sup>

## کلیدی بی نیازی

مردی از اصحاب پیامبر ﷺ به سخنی معیشت گرفتار شد. همسرش به او گفت: ای کاش به محضر پیامبر ﷺ می رفتی و از او چیزی رد خواست می کردی.

مرد تنگدست به خدمت پیامبر ﷺ آمد و و حضرت از او را مشاهده کرد فرمود: هر کسی از ما بخواهد به او عطا خواهیم کرد و هر کس بی نیازی جوید خداوند او را بی نیاز کند.

مرد فقیر با خود گفت: مقصود او من بودم. سپس به سوی همسرش بازگشت و او را از سخن حضرت خبردار کرد.

همسرش گفت: رسول خدا ﷺ هم بشر است (از حال تو خبر ندارد) او را آگاه کن.

آن مرد دوباره به محضر پیامبر ﷺ شرفیاب گشت و چون حضرت او را دید فرمود: هر کسی از ما بخواهد به او خواهیم داد و هر کس بی نیازی جوید خداوند بی نیازیش سازد. سه بار این تکرار شد و او به محضر پیامبر ﷺ می رفت و بر می گشت. آنگاه رفت و کلنگی عاریه کرد و برای کندن هیزم حرکت کرد و قدری هیزم آورد و به مقداری آرد فروخت و آردها را به منزل برد و از آن استفاده کردند. روز بعد هم رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و. همواره کار می کرد و می اندوخت تا خود کلنگی خرید و گردید. آنگاه به محضر پیامبر ﷺ مشرف گردید و به اطلاع او رسانید که چگونه برای درخواست نزد او آمد و چه جمله ای را از او شنید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: که من گفتم: هر که از ما بخواهد به او می دهیم و هر که بی نیازی گرداند. <sup>(۸)</sup>

## اندازه معیشت

روزی رسول خدا ﷺ با همراهان خود در صحرا عبور می کرد که به شتربانی گذر کرد، کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد. شتربان گفت: آنچه در سینه شترهاست صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف هاست شام آنهاست.

رسول خدا ﷺ گفت: خدایا مال و فرزندان را زیاد گردان. آنگاه به راه افتادند تا به چوپانی رسیدند. حضرت کسی را فرستاد تا از او شیر بگیرد. چوپان گوسفند را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر ﷺ ریخت و گوسفندی هم برای آن حضرت فرستاد و عرض کرد: همین اندازه نزد ما بود اگر بیشتر هم بخواهید به شما می دهیم.

رسول خدا ﷺ گفت: خدایا او را به اندازه کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! برای کسی که به شما چیزی نداد دعائی کردی که همه ما آن را دوست داریم و برای کسی که حاجت تو را برآورده ساخت دعائی کردی که همه ما آن را ناخوش می داریم. رسول خدا ﷺ فرمود: آنچه کم و کافی باشد بهتر از زیادی است که دل را مشغول دارد.

خداوندا محمد و آل محمد را به اندازه کفاف روزی عطا فرما. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز وجل می فرماید: اگر بر بنده مومنم تنگ گیرم غمگین می شود در صورتی که این تنگی او را به من نزدیکتر می سازد و اگر بر بنده مومنم وسعت دهم شادمان گردد، در صورتی که آن وسعت او را از من دورتر می کند. <sup>(۹)</sup>

## شیعه واقعی

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! فلانی در منزل همسایه اش نگاه حرام می کند و اگر بتواند بدنبال آن کار حرامی انجام دهد انجام می دهد.

رسول خدا ﷺ خشمگین شد و فرمود: او را نزد من بیاورید. مرد دیگری که در آنجا حضور داشت عرض کرد: یا رسول الله! او از شیعیان شماست که به ولایت شما و علی ع اعتقاد دارد و از دشمنان شما بیزار است. رسول خدا ﷺ فرمود: نگو او از شیعیان ما است، این یک دروغ است. شیعه ما کسی است که دنباله روی ما باشد و از اعمال ما پیروی کند و این کارهای او که نام بردی از اعمال ما نیست. <sup>(۱۰)</sup>

## اهمیت طلب مردم

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا ﷺ بر آن نماز گذارد. پیامبر ﷺ به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید اما من نمی خوانم.

اصحاب گفتند: رسول الله! چرا بر او نماز نمی گذاری؟  
حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است.

ابوقتاده گفت: من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم.  
پیامبر ﷺ فرمود: بطور کامل ادا خواهی کرد؟

ابوقتاده: بله، بطور کامل ادا خواهم کرد. آنگاه پیامبر ﷺ بر او نماز گذارد.  
ابوقتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده در هم بود. <sup>(۱۱)</sup>



## میهمان سرزده

از اهل مدینه، پیامبر ﷺ و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر ﷺ به او گفت: آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم. (۱۲)

## خود برترینی

نزد رسول خدا ﷺ از شخصی تعریف شد. روزی او به محضر پیامبر ﷺ رسید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله این همان کسی است که از او به خوبی تعریف کردیم.

حضرت فرمود: من در چهره او نوعی سیاهی از شیطان می بینم. او نزدیک شد و بر پیامبر ﷺ سلام کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: تو را به خدا سوگند آیا در پیش خودنگفتی کسی بهتر از من در میان مردم نیست؟ او در پاسخ گفت: بله همینطور است که فرمودید. (۱۳)

## محبت به فرزندان

اقرع بن حابس در محضر پیامبر ﷺ بود که دید حضرت فرزندش حسن را می بوسد.

عرض کرد: من ده فرزند دارم و یکی از آنها را هم نبوسیده ام.

پیامبر ﷺ فرمود: کسی که رحم نکند مورد رحمت قرار نمی گیرد. (۱۴)

## عزت کار و ذلت صدقه

مردی از انصار نیازمند گردید و از بر آوردن نیاز خود درمانده شد. نزد رسول خدا ﷺ رفت و حاجت خود را بیان کرد. حضرت فرمود: آنچه را در منزل داری بیاور و چیزی را در این باره کوچک نشمار.

مرد انصاری به منزل رفت و یک قدح و یک قطعه پوست یا پارچه که زیر زین اسب یا شتر می گذارند را با خود آورد.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی این دو را می خرد؟

مردی گفت: من آنها را به یک درهم خریدارم.

حضرت فرمود: چه کسی بیشتر می خرد؟

مرد دیگری عرض کرد: من به دو درهم می خرم.

پیامبر ﷺ فرمود: برای تو باشد و خریدار، دور دهم به مرد انصاری داد.

آنگاه حضرت فرمود: با یک درهم آن خوراکی برای خانواده خود تهیه کن و با درهم دیگر تیشه ای خریداری کن.

مرد انصاری تیشه ای خریداری کرد و پیامبر ﷺ دسته ای دیگران برای آن

گرفت و تیشه ای را به دسته ای مجهز کرد و فرمود: برو با این تیشه هیزم بیابان

را بکن و چیزی را از چوب و خار بیابان، تر یا خشک بی ارزش ندان.

مرد انصاری بدنبال کار رفت و پس از پانزده شب به محضر پیامبر ﷺ

مشرف گردید و وضع اقتصادی او خوب شد.

حضرت ﷺ فرمود: این کار بهتر از این بود که در روز قیامت بیائی در

حالی که در چهره تو ذلت صدقه باشد. (۱۵)

## بر خورد با سر کشان

رسول خدا ﷺ از یکی از کوچه های مدینه می گذشت، زن سیاه پوستی از بین راه سرگین حیوانات را جمع می کرد، به او گفته شد از پیش راه رسول خدا ﷺ کنار برو.

زن سیاه پوست گفت: راه پهن است.

شخصی خواست او را کتک زند که پیامبر ﷺ فرمود: رهایش کنید او سر کش است. (۱۶)

## انسان محترم را گرامی بدارید

پیامبر اکرم ﷺ به یکی از خانه های خود وارد شد و اصحاب او به محضرش مشرف شدند تعداد اصحاب بسیار بود و اتاق پر شده بود. جریر بن عبدالله در این هنگام وارد شد اما جایی برای نشستن نیافت و در نزدیکی در نشست.

پیامبر ﷺ عبا را برداشت و به او داد و فرمود: این عبا را زیر انداز خود قرار دهد. جریر عبا را گرفت و بر صورت خود گذارد و آن را می بوسید و گریه می کرد، آنگاه آن را جمع کرد و به پیامبر ﷺ رو کرد و گفت: من هرگز بر روی جامه شما نمی نشینم. خداوند تو را گرامی بدارد همان گونه که مرا گرامی داشتی.

پیامبر ﷺ نگاهی به سمت چپ و راست خود کرد و سپس فرمود: هر گاه شخص محترمی نزد شما آمد او را گرامی بدارید و همچنین هر کسی که از گذشته بر شما حقی دارد او را نیز گرامی بدارید. (۱۷)

## فصل دوم: قصه های زندگی امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام : ارزش هر کس به کارهای نیکی است که انجام می دهد. <sup>(۱۸)</sup>

### بدرقه دیگران

امام علی علیه السلام به سمت کوفه حرکت می کرد که با یک کافر ذمی همراه شد. آن مرد به امام علی علیه السلام عرض کرد به کجا می روی؟ حضرت علیه السلام فرمود: به کوفه می روم. وقتی بر سر دو راهی رسیدند و خواستند از یکدیگر جدا شوند امام علیه السلام از مسیر خود خارج شد و در مسیر او حرکت کرد. مرد ذمی گفت: مگر به کوفه نمی روی؟ امام علیه السلام : بله به کوفه می روم. مرد ذمی: چرا راه کوفه را رها کردی؟ امام علیه السلام : این کمال حسن همراهی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند قدمی بدرقه کند و این دستوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما داده است.

مرد ذمی: پیامبر شما چنین دستوری داده است؟

امام علیه السلام : آری.

مرد ذمی: پس هر کس از او پیروی کرده است بخاطر همین رفتارهای بزرگوارانه بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو باشم. آنگاه همراه امام علیه السلام به کوفه رفت و چون او را شناخت اسلام آورد. <sup>(۱۹)</sup>

## انفاق

ابوسعید خدری گوید: نزد رسول خدا ﷺ بودیم و جنازه ای را آوردند تا پیامبر ﷺ بر آن نماز گذارد وقتی جنازه را بر زمین گذاردند حضرت سوال کرد آیا این جنازه بدهکاری دارد؟

اصحاب جواب دادند: آری دو درهم بدهکار است.

حضرت فرمود: شما بر آن نماز گذارید.

امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا من بدهی او را ادا می کنم. آنگاه رسول خدا ﷺ بر او نماز گذارد و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: خداوند به تو جزای خیر دهد و دین تو را ادا کند همان گونه که دین برادرت را ادا کردی. (۲۰)

## مهمانی ساده

حارث اعور که از دوستداران امام علی علیه السلام بود به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دوست دارم مرا مورد اکرام و عنایت خود قرار دهی و در منزل من میهمان شوی و غذا بخوری.

امام علیه السلام فرمود: می آیم بشرط آنکه خود را به تکلف و زحمت نیندازی.

حارث شرط امام علیه السلام را پذیرفت و آن حضرت به منزل او رفت.

میزبان که قول داده بود خود را به زحمت نیندازد مقداری نان که در منزل داشت برای حضرت آورد و امام شروع به خوردن کرد.

حارث با نشان دادن چند درهمی که با خود داشت عرض کرد: اگر به من

اجازه دهی چیزی غیر از نان هم برای شما خریداری می کنم.

امام علیه السلام فرمود: این نان چیزی است که در خانه تو بود و برای آوردن آن به زحمت نیفتادی. (و من با تو شرط کردم که برای خود را به زحمت و تکلف نیندازی). <sup>(۲۱)</sup>

### بخشش مشروط

امام علی علیه السلام از بازار خرما فروشان می گذشت که دید کنیزی گریه می کند. از او پرسید چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: مولای من یک در هم به من داد و مرا فرستاد تا از این فروشنده خرما بخرم. وقتی خرما را خریدم و به نزد او بردم آنها را نپسندید و گفت: خرماها را برگردان و پول را از فروشنده بازگیر، حال که آمده ام خرماها را پس دهم فروشنده نمی پذیرد از این رو نگرانم.

امام علی علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا این خریدار یک کنیز است و اختیار ندارد درهم او را برگردان و خرماها را از او بازگیرد.

خرما فروش مه امام علیه السلام را نمی شناخت برخاست و با اعتراض به او مشتی به آن حضرت زد.

مردم گفتند: این امیرالمومنین است.

فروشنده شد متاثر و رنگ از چهره اش پرید و خرماها را گرفت و درهم را به کنیز برگرداند.

آنگاه گفت: یا امیرالمومنین از من راضی شو.

حضرت فرمود: راضی نمی شوم مگر اینکه خود را اصلاح کنی و حقوق مردم را بپردازی. <sup>(۲۲)</sup>

## هدف از ریاست

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربهه فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در ربهه اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند.

ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند.

عرض کردم: رد دلال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم.

اما حضرت جوابی نداد تا از وصله کردن خود فارغ گردید. سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم: اینها ارزشی ندارد.

فرمود: هر چه می ارزند.

عرض کردم: کمتر از یک درهم ارزش دارند.

فرمود: واللّه لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حقی را به پا دارم یا طلبی را دور سازم. <sup>(۲۳)</sup>

## الگوی کارگزاران

روزی عقیل به محضر برادرش امیر المومنین علیه السلام حاضر شد و به امام حسن علیه السلام عرض کردم: عمویت را بپوشان.

امام حسن علیه السلام پیراهن و عبائی را که داشت به او داد. وقتی شب شد و شام شام آوردند، غذای حاضر در سفره نان و نمک بود.

فقیل گفت: غیر از آنچه می بینم نیست؟

امام علیه السلام فرمود: مگر اینها نعمتهای الهی نیست و شکر فراوان برای خداست. عقیل که برای دریافت کمکهای مالی به خدمت برادر رسیده بود عرض کردم: پولی به من ده تا قرضم را ادا کنم و زود مرخص و آزاد کن تا از نزد تو بروم. امام علیه السلام فرمود: قرض تو چه اندازه است؟ عقیل: صد هزار درهم.

امام علیه السلام: نه والله من این اندازه ندارم که قرض تو را ادا کنم اما صبر کن تا حقوق (ماهیهانه ام) پرداخت پرداخت شد بیشتر آن را به تو خواهم داد و اگر مخارج خانواده به عهده ام نبود همه را به تو می دادم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست و به من وعده می دهی که در آینده حقوق خود را به من خواهی داد؟ و مگر حقوق تو چه اندازه است؟ اگر همه آن را هم به من دهی چیزی نخواهد بود.

امام علیه السلام: من و تو جز به عنوان یک مسلمان نخواهیم بود حضرت و برادرش عقیل بر بالای قصر حکومتی که مشرف بر گاو صندوقهای بازاریان بود صحبت می کردند که امام علیه السلام به او فرمود: اگر حرف مرا نمی پذیری و بر موضع خود را داری برو و قفل بعضی از این گاو صندوقها را بشکن و آنچه می خواهی بردار.

عقیل: چه چیزی در این گاو صندوقهاست؟

امام علیه السلام: اموال تجار.

عقیل: بروم قفل صندوقهای کسانی که را اموال خود را در آن گذارند و توکل بر خدا کرده اند را بشکنم؟ امام علیه السلام: تو به دستور می دهی مه بیت المال مسلمین را باز کنم و اموال آنها را به تو بدهم؟



مسلمانانی که تو با توکل بر خدا اموال خود را در آن گذارند و بر آن قفل زدند؟

اگر می خواهی شمشیرهایمان را برداریم و به حیره برویم در آنجا تجار پولداری هستند به سراغ آنها برویم و مالشان را بگیریم.

عقیل: دزدی کنیم؟

امام علیه السلام: از یک نفر بدزدی بهتر از این است که از همه مسلمانان بدزدی!

(۲۴)

### کمک به فامیل

وقتی امیرالمومنین علیه السلام بسوی بصره حرکت می کرد در میان راه در ربنده فرود آمد. مردی از قبیله محارب به خدمت او به مشرف شد و عرض کرد: یا امیرالمومنین! من از قبیله خود غرامتی را به عهده گرفتم اما از عده ای از آنها که تقاضای کمک می کنم از فقر و تنگدستی سخن می گویند.

ای امیر مومنان! به آنها امر فرما که کمک کنند آنها را وادار به یاری من نما.

حضرت فرمود: آنها کجا هستند؟

عرض کرد: گروهی از آنها هستند که مشاهده می کنی. حضرت مرکب خود را با سرعت بسوی آنها رسید و سلام کرد، سپس پرسید چرا فامیل خود را یاری نمی کنید؟

آنها نیز او شکایت کردند.

علیه السلام فرمود: هر کس باید با فامیل خود پیوند داشته باشد. اقوام به کمک و یاری رساندن به یکدیگر سزاوارترند تا اگر مشکلی برای هر یک از اقوام آنها پیش آمد و وضع آنها ناگوار شد به یکدیگر یاری دهند که کمک کاران و کسانی که پیوند فامیلی را حفظ می کنند از اجر الهی برخوردارند و آنها که قطع رابطه

کرده به یکدیگر پشت می کنند سنگین بارند. آنگاه مرکب خود را حرکت داد.

(۲۵)

## انفاق

امام علی علیه السلام شبی تا صبح نخلستان شخصی را آبیاری کرد و در برابر، مقداری جو دریافت نمود. وقتی جوها را به منزل برد یک سوم آن را آرد کردند و از آن غذائی تهیه نمودند. چون غذا پخته و آماده شد مسکینی آمد و در خواست کمک کرد و آنها غذا را به او دادند.

دیگر جوها را آرد کردند و از آن غذائی تهیه نمودند، در این هنگام نیز یتیمی آمد و از آنان کمک در خواست. آنها هم غذای تهیه شده را به او دادند و از یک سوم باقیمانده غذائی مهیا کردند پس از آماده شدن غذا اسیری آمد و در خواست کمک کرد و آنها نیز غذای خود را به او دادند و حضرت و همسر و فرزنداناش گرسنه ماندند.

خدای تعالی که از نیت پاک آنان آگاه بود و می دانست بخاطر خدا چنین انفاقی کرده اند و به پاداش الهی امید دارند ضمن آیه ای از آنها تجلیل کرد و به آنها احسان نمود و پاداش بزرگ آخرتی داد و درباره آنها فرمود:

و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا

و برای محبت به خدا به مسکین و یتیم و اسیر غذا می دهند. (۲۶)

## شیعه واقعی

شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: فلانی بسیار گناه می کند اما در عین حال از شیعیان شماسست.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یک یا دو دروغ در نامه اعمال تو نوشته شد. اگر بسیار گناه می کند و ما در دوست دارد و دشمن دشمنان ماست یک دروغ گفتی

زیرا او دوستدار ما است نه شیعه ما. در حالی که تو گفتی او شیعه ماست. (شیعه که اهل گناه نیست). (۲۷)

### دادرسی مظلومان

سعد بن قیس همدانی گوید: در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام روزی او را در کنار دیواری دیدم. عرض کردم: ای امیر مومنان چرا در این هنگام (که هوا گرم و زمان استراحت است) بیرون آمدی؟

حضرت فرمود: بیرون نیامدم مگر اینکه مظلومی را یاری دهم یا به فریاد داد خواهی رسیدگی کنم در این هنگام بود که زنی به سوی او آمد که ترس و وحشت او را گرفته بود و نمی دانست به کجا مراجعه کند. نزد امام علیه السلام ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان! همسرم به من ستم و تعدی کرده و قسم یاد کرده است که مرا کتک زند. شما با من بیا و ما را صلح ده.

حضرت سرش را پائین انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: نه و الله می روم تا اینکه مظلوم حقش را با صراحت و قاطعیت بگیرد. منزلت کجاست؟

آن زن گفت: فلان جاست.

امام علیه السلام با او حرکت کرد تا به منزلش رسیدند. زن گفت: اینجا خانه ماست. حضرت کنار درب منزل ایستاد و بر اهل خانه سلام کرد. در این هنگام جوانی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: از خدا بترس و تقوا پیشه کن، تو همسر خودت را ترسانده ای؟

جوان گفت: مسائل خانوادگی ما چه ربطی به شما دارد؟ به خدا سوگند او را بخاطر سخن تو به آتش می کشم.

امام علیه السلام همواره شمشیر خود را به همراه داشت. در این هنگام که جوان گستاخی کرد ضربه شمشیر حضرت را احساس کرد. آنگاه به او فرمود:  
من به تو امر به معروف نهی از منکر می کنم و تو رد می کنی؟ همین آآن توبه کن و گرنه تو را خواهم کشت.

مردم به خدمت حضرت رسیدند و اطراف او جمع شدند.  
جوان جسور که طرف خود را شناخته و وحشت زده شده بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین! مرا ببخش خداوند تو را مورد بخشش خود قرار دهد. به خدا سوگند فرش زمین خواهم شد تا همسرم پا بر روی من گذارد.  
در اینجا بود که امام علیه السلام به همسرش فرمود: به منزل وارد شود و شوهر داری کند و با خود این آیه را تلاوت می کرد:  
لا خیر فی کثیر من نجوئهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس.  
خیر در سخنان آنان نیست مگر کسی که امر به صدقه یا کار خیری کند یا بین مردم را اصلاح نماید.

حمد خدائی را که بوسیله من بین زن و مردی را اصلاح کرد. <sup>(۲۸)</sup>

### صفات مومن

روزی امیر المؤمنین علیه السلام از کنار عده ای از قریش که نشستند بودند می گذشت. آنها از لباسهایی سفید و صورتهایی خوش رنگ برخوردار بودند و بسیار می خندیدند، و هر کسی از کنار آنها می گذشت با انگشت به او اشاره می کردند وی را مورد تمسخر قرار می دادند.  
آنگاه به گروهی از اوس و خزرج گذر کرد که آنها نیز نشستند و از بدنی لاغر و ضعیف و رنگی زرد برخوردار بودند و در سخن گفتن خود تواضع می ورزیدند.

حضرت تعجب کرد و بر پیامبر ﷺ وارد شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شوند، من امروز به مردمی گذشتم و صفات آنها را ذکر کرد و ادامه داد به عده ای دیگر از اوس و خزرج گذر کردم و آنها را نیز توصیف نمود و گفت: همه آنها افرادی مومن هستند، حال صفات مومن را برایم بیان فرما.

رسول خدا ﷺ سر به زیر انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: مومن بیست صفت دارد و اگر از این صفات بر خوردار نباشد ایمانش کامل نیست. و آن ویژگیها عبارتند از:

حضور در نماز، دادن زکات، اطعام مسکین، دست کشیدن بر سر یتیم، پاکیزگی لباس، کمر بستن به عبادت خدا و دیگر اینکه وقتی سخن می گویند راست می گویند و هنگامی که وعده می دهند خلاف وعده نمی کنند، و اگر امین شمرده شوند خیانت نمی ورزند. زاهد شب و شیر روز هستند، روزها روزه دار و شبها عبادت می کنند، همسایه آزار نیستند و همسایه ها از آنها در امانند، متواضعانه راه می روند و در تشییع جنازه شرکت می کنند. خداوند ما و شما را از متقین قرار دهد. <sup>(۲۹)</sup>

### دلداری به دیگران

در جنگ جمل امیر المؤمنین علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را خواست و نیزه ای به او داد و فرمود: با این نیزه به لشکر دشمن حمله کن. محمد حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد اما عده ای از دشمن جلوی او را گرفتند و در نتیجه نتوانست پیشروی کند. وقتی به سوی پدر بازگشت امام حسن علیه السلام نیزه را از او گرفت و بر دشمن حمله برد و او را طعمه نیزه خویش ساخت و پیروزمندانه با نیزه خون آلود بسوی پدر بازگشت. محمد حنفیه که این شجاعت را مشاهده کرد از شکست خود سرافکنده شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: ناراحت نباشد او فرزند پیامبر و تو فرزند علی.

## فصل سوم: قصه های زندگی فاطمه علیها السلام

فاطمه علیها السلام : خداوند امر به معروف را بخاطر مصلحت عموم مردم واجب کرد. <sup>(۳۰)</sup>

### دفاع علمی از مومنین

دو نفر زن که در مسئله ای دینی با یکدیگر اختلاف داشتند برای حل اختلاف خود نزد فاطمه علیها السلام رفتند. یکی از زنان مومن و دیگری معاند و کافر بود.

فاطمه علیها السلام می فرماید: من دلایل زن مومن را اثبات کردم و حقانیت سخن او را آشکار نمودم و در نتیجه او بر آن زن که دشمن اسلام بود پیروز گشت و بشدت شاد و مسرور گردید.

فاطمه علیها السلام به آن زن مومن که بسیار خوشحال شده بود فرمود: شادی فرشته ها برای پیروزی تو بر او بیشتر از شادی تو می باشد و غم و اندوه شیطان و یاران او از غم و اندوه این زن کافر زیادتر است. <sup>(۳۱)</sup>

### دگر بینی

امام حسن علیه السلام گوید: یک شب جمعه مادرم را دیدم که در محراب عبادت ایستاد و همواره نماز می گذارد و در رکوع و سجود بود تا شب به صبح رسید و شنیدم که برای زنان و مردان مومن با ذکر نام آنها دعا می کند و هر چه بیشتر برای آنها از خداوند در خواست می کند اما برای خود دعا نمی کند.

عرض کردم: مادر! چرا برای خود دعا نمی کنی همان گونه که برای دیگران دعا می کنی؟

فرمود: فرزندانم اول همسایه بعد اهل خانه. <sup>(۳۲)</sup>

## ارزش آموزش دین

زنی به خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و عرض کرد: مادر ناتوانی دارم که درباره نمازش به مشکلی برخورد کرده است، از ایم رو مرا به سوی شما فرستاده است تا سوال او را پرسش نمایم.

فاطمه علیها السلام جواب سوال او را داد، مسئله دومی را سوال کرد و حضرت جواب او را داد، مسئله سوم، چهارم تا دهم را پرسید و حضرت جواب همه پرسشهای او را داد. آنگاه آن زن از کثرت سوالهایی که کرده خجالت زده شد و عرض کرد بیش از این مزاحم نمی شوم ای دختر رسول خدا.

فاطمه علیها السلام فرمود: بیا و هر سوالی که داشتی بپرس و من جواب خواهم داد، زیرا اگر کسی خود را مزد بگیر کسی کند که بار سنگینی را بر پشت بام حمل نماید و در برابر مبلغ هزار دینار اجرت گیرد آیا از حمل بار خسته می شود؟

زن گفت: نه خسته نمی شود (زیرا اجرت بسیار زیادی دریافت می کند).

فاطمه علیها السلام فرمود: من در برابر هر مسئله ای که پاسخ می دهم بیشتر از بین زمین و آسمان که پر از مروارید باشد پاداش می گیرم پس سزاوار است که هیچ در برابر جواب به سوال شما خسته نشوم.

من از پدرم شنیدم که فرمود: علمای شیعه ما در قیامت بر انگیخته می شوند و به اندازه ارشاد مردم و زیادی علومی که دارند بر آنها لباس کرامت پوشانده می شود تا اینکه به یکی از آنها یک میلیون حله از نور داده می شود، آنگاه منادی خداوند ندا می دهد: ای سرپرستان یتیمان آل محمد که جدائی آنها از امامانشان آنها را یاری کردید اینها شاگردان شما هستند که تحت سرپرستی و یاری شما بودند و هدایت شدند. از خلعتهایی که به شما داده شد به آنها بدهید، علما هم به اندازه علومی که آنها از ایشان دریافت کرده اند خلعت می دهند و



برخی از آنها صد هزار خلعت دریافت می کنند و خود به کسانی که از آنها تعلیم گرفته اند می بخشند. (۳۳)

### شیعه فاطمه علیها السلام

مردی به همسرش گفت: نزد فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و درباره من از او سوال کن که آیا من شیعه شما هستم یا خیر؟ همسرش نزد فاطمه علیها السلام رفت و از او سوال کرد. حضرت فرمود: به او بگو:

ان كنت تعمل بما امرناك وتنتهي عما زجرناك عنه فانت من شيعتنا و الا فلا. اگر به آنچه تو را امر کردیم عمل می کنی و از آنچه نهی کردیم پرهیز می کنی تو از شیعیان ما هستی و گرنه شیعه ما نیستی.

زوجه آن مرد گوید: جواب فاطمه علیها السلام رابه شوهرم رساند. او گفت: و ای بر من چه کسی از گناهان و خطاها بدور است! پس من در این صورت برای همیشه در جهنم هستم زیرا هر کسی از شیعیان آنها نباشد همیشه در آتش جهنم است.

همسرش دوباره به خدمت فاطمه علیها السلام می رسد و سخن شوهرش را به آن حضرت می رساند.

فاطمه علیها السلام می فرماید: به او بگو آنطور که گمان کردی نیست، شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت هستند.

و هر کس ما را دوست بدارد و دوستان ما را هم دوست بدارد و دشمن دشمنان ما باشد و با قلب و زبانش ایمان آورده است اگر مخالفت با امر و نهی ما کند شیعه ما نیست گرچه به بهشت می رود اما بعد از آنکه بوسیله بلاها و سختی ها از گناهانشان پاک شوند یا با انواع سختی ها در عرصه های قیامت و

یا ورود در طبقه بالای جهنم که عذاب می شوند پاک گردند آنگاه بخاطر محبتی که به ما دارند از جهنم نجاتشان می دهیم و به نزد خود می بریم. (۳۴)

### منطق قوی فاطمه علیها السلام

امیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: برو و میراث پدرت (فدک) را بگیر.

فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت: میراث پدرم رسول خدا را که به من تعلق دارد بده.

ابوبکر گفت: پیامبران ارث نمی گذارند.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا سیلمان برای داود ارث نگذارد؟

ابوبکر که در برابر منطق محکم فاطمه علیها السلام عاجز ماند غضبناک شد و دوباره گفت: پیامبران ارث نمی گذارند.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا زکریا (در قرآن) نگفت: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب (فرزندی به من عطا فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد).

ابوبکر که دوباره با دلیل محکم فاطمه علیها السلام روبرو شد بدون هیچ منطقی حرف خود را تکرار کرد و گفت: پیامبران ارث نمی گذارند.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا در قرآن نیامده است یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (خداوند درباره فرزندان سفارش کرده است که پسر به اندازه دو دختر ارث می برد).

ابوبکر دوباره حرف خود را تکرار کرد که پیامبران ارث نمی گذارند!

این سخن که پیامبران ارث نمی گذارند را عایشه و حفصه همسران پیامبر

صلی الله علیه و آله به آن حضرت نسبت داده اند. اتفاقا وقتی عثمان به خلافت رسید عایشه به او گفت: میراث مرا از رسول خدا بده.

عثمان به او گفت: تو نگفتی رسول خدا ﷺ فرمود ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم و حق فاطمه را ضایع کردی؟ من هم چیزی به تو نخواهم داد.

(۳۵)

### بهترین ویژگی زن

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من و عده ای از اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، آن حضرت فرمود: بهترین ویژگی زنان چیست؟ هیچیک از ما نتوانستیم جواب دهیم تا اینکه جلسه به پایان رسید و از یکدیگر جدا شویم.

من بسوی فاطمه علیها السلام رفتم و از سوالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ما پرسیده بود او را مطلع کردم و گفتم کسی از ما نتوانست به آن پاسخ دهد.

فاطمه علیها السلام فرمود: ولی من جواب آن را می دانم، بهترین ویژگی زنان این است که به مردها نگاه نکنند و مردها آنان را نبینند.

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا! شما سوال کردید چه چیزی برای زنان بهتر است. بهترین صفت زنان این است که به مردها نگاه نکنند و مردها آنها را نبینند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو وقتی نزد من بودی جواب آن را نمی دانستی چه کسی جواب سوال را به تو آموخت؟  
عرض کرد: فاطمه.

پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت زده شد و فرمود: براستی که فاطمه پاره تن من است.  
بنابر گفته فاطمه علیها السلام زن باید پوشش کامل خود را مراعات کند تا نامحرم او را نبینند و خود از نگاه به نامحرم بپرهیزد تا عفت و سلامت او محفوظ بماند.

(۳۶)

## حیا و پوشیدگی

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی شخص نابینائی اجازه گرفت و به خانه فاطمه علیها السلام آمد و زهرا علیها السلام خود را از او پوشاند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا از این نابینا حجاب گرفتی در حالی که او تو را نمی بیند؟

فاطمه علیها السلام در جواب گفت: اگر او مرا نمی بیند من که او را می بینم علاوه او بوی نامحرم را که استشمام می کند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی. <sup>(۳۷)</sup>

## نزدیکی به خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب خود سوال کرد در چه هنگام زن به خدا نزدیکتر است؟

اصحاب جواب صحیح آن را ندانستند.

وقتی فاطمه علیها السلام از سوال پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر گردید فرمود: بیشترین نزدیکی زن به خداوند وقتی است که در منزل خود قرار دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که فاطمه پاره تن من است.

این حدیث به معنای آن نیست که زن از منزل بیرون نرود چه اینکه فاطمه علیها السلام خود برای آوردن آب از منزل بیرون می رفت بلکه به این معناست که منزل محیط امنی است که زن در آن نزدیکی بیشتری با خدا دارد. <sup>(۳۸)</sup>

## آزادی در انتخاب همسر

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بعضی از صحابه نزد من آمدند و گفتند: چه می شود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسی و درباره خواستگاری از فاطمه علیها السلام با ایشان صحبت کنی.

من هم به محضر رسول خدا رفتم وقتی مرا دید خندید و فرمود: برای چه به اینجا آمدی و چه حاجتی داری؟

من هم خویشاوندی با او و پیش قدمی در اسلام و یاری کردن وی و جهاد خود در راه خدا را برای او بیان کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی راست می گوئی تو بهتر از آن هستی که می گویی.

عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه را به ازدواج من در می آوری؟ حضرت فرمود: یا علی قبل از تو کسانی برای خواستگاری او آمدند و من آنها را به فاطمه معرفی کردم اما با شنیدن نام آنها علائم نارضایتی در چهره او مشخص می شد حال تو اینجا بمان تا من برگردم. آنگاه به سراغ فاطمه علیها السلام رفت و به او گفت: ای فاطمه تو خویشاوندی و فضل و اسلام علی بن ابیطالب را می دانی و من هم از پروردگار خود خواسته ام که بهترین و محبوبترین خلقش را همسر تو قرار دهد و او الان به خواستگاری تو آمده است چه نظری داری؟

فاطمه سکوت کرد و نارضایتی در چهره او آشکار نگشت و رو بر نگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله که سکوت او را علامت رضایتش دانست گفت: الله اکبر سکوت او اقرار و قبول اوست.

این قطعه از تاریخ زندگی فاطمه علیها السلام بیانگر حیای اوست که چگونه پاسخ  
متنب خود را با سکوت اعلام کرد و از طرفی آزادی او در انتخاب همسر را  
بیان می کند و حرمت خاصی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای دخترش فاطمه علیها السلام را  
اختیار او در انتخاب همسر قائل است که هر چند علی علیه السلام بهترین خلق خدا  
بود که به خواستگاری رفته بود باز هم خواستگاری امام علی علیه السلام را با او در  
میان گذارد تا خود پذیرش خویش را اظهار نماید. <sup>(۳۹)</sup>

### جهیزیه فاطمه علیها السلام

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که فاطمه علیها السلام را به عقد علی علیه السلام در آورد  
به او فرمود: ای علی برخیز و زرهت را بفروش.

گوید: من هم زره ام را فروختم و پول آن را دریافت کرده و بر پیامبر  
صلی الله علیه و آله وارد شدم و پول زره را به او دادم. نه پیامبر صلی الله علیه و آله از مقدار آن سوال کرد و  
نه من خبری دادم آنگاه بلال را صدا کرد و مبلغی به او داد و فرمود: برو برای  
فاطمه عطر خریداری کن و مبلغی به ابوبکر داد و گفت: برو برای او لباس و  
اثاثیه منزل خریداری نما و عمار یاسر و برخی دیگر از اصحاب را به کمک او  
فرستاد. آنه هم رفتند و اشیاء مورد نیاز را خریداری کردند. جمع آنچه برای  
جهیزیه زهرا علیها السلام خریدند عبارت بود از:

یک عدد پیراهن، یک رو بنده، یک حله سیاه خیبری، یک تختخواب بافته  
شده از برگ و لیف خرما، دو عدد تشک که یکی از پشم گوسفند و دیگری از  
لیف خرما پر شده بود، چهار بالش، یک پرده پشمی، یک تخته حصیر، یک  
دستاس، یک طشت مسی، مشکی از پوست، کاسه ای چوبی، یک آفتابه، دو  
کوزه سفالی، یک سفره چرمی، یک چادر بافت کوفه، یک مشک آب، مقداری  
عطر.

اصحاب پس از خرید اشیاء مذکور آنها را به محضر رسول خدا  
ﷺ آوردند. وقتی آنها را به او دادند حضرت آنها را زیر و رو کرد و گفت:  
خداوند مبارک گرداند. (۴۰)

### الگوی شوهر داری

یک روز صبح امیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت: آیا چیزی در منزل  
هست بخوریم؟

فاطمه علیها السلام گفت: سوگند به کسی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت  
برگزید چیزی در منزل نیست تا برای شما آماده کنم و دو روز است که چیزی  
در منزل نبوده است مگر کمی که آنها را بر خود و حسن و حسین مقدم  
داشتم.

امام علی علیه السلام گفت: ای فاطمه! چرا نگفتی تا چیزی برای شما تهیه کنم؟  
فاطمه علیها السلام گفت: یا اباالحسن! من از خداوند شرم دارم که شما را به آنچه  
توان نداری وادار کنم.

(چون می دانستم توانائی خرید چیزی را نداری در خواستی نکردم). (۴۱)

### تسبیح فاطمه علیها السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی از طبایفه بنی سعد فرمود: آیا می خواهی از وضع  
خود و فاطمه برای تو سخن بگویم؟

فاطمه آنقدر با مشک آب آورد مه آثار به دوش گرفتن مشک بر بدنش پیدا  
شد و آنقدر آسیا کرد که دستهایش پینه بست و آن چنان در نظافت خانه کار  
کرد که لباسهایش گرد آلود شد و بقدری آتش در زیر ظرف غذا روشن کرد که  
لباسهایش گرد سیاه گردید و صدمه زیادی از این کارها دید.

به او گفتم: اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو بدهد از صدمات این کارها نجات خواهی یافت.

او نیز نزد پدر رفت اما دید جماعتی اطراف پدر را گرفته از این رو از صدمات حیا کرد خواسته خود را بیان کند و بدون آنکه سختی بگوید برگشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فهمید که دخترش زهرا برای حاجتی نزد او آمده بود. روز

بعد به خانه ما آمد و گفت: ای فاطمه دیروز چه حاجتی داشتی؟

امیرالمومنین علیه السلام گفتن: یا رسول الله! فاطمه آنقدر مشک آب آورده است که حمل آن بر بدنش اثر کرده است و آنقدر آسیا کرده است که دستهایش پنبه بسته است و خانه را نظافت نموده که لباسهایش غبار آلوده شده و از بس آتش زیر ظرف غذا روشن کرده است لباسهایش به گرائیده است من هم به او گفتم: اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو بدهد از صدمات این کارها نجات خواهی یافت.

او نیز نزد پدر رفت اما دید جماعتی اطراف پدر را گرفته اند از این رو حیا کرد خواسته خود را بیان کند و بدون آنکه سخنی بگوید برگشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید که دخترش زهرا برای حاجتی نزد او آمده بود. روز بعد به

خانه ما آمد و گفت: ای فاطمه دیروز چه حاجتی داشتی؟

امیرالمومنین علیه السلام گفت: یا رسول الله! فاطمه آنقدر مشک آب آورده است که حمل آن بر بدنش اثر کرده است و آنقدر آسیا کرده است که دستهایش پنبه بسته است و خانه را نظافت نموده که لباسهایش غبار آلوده شده و از بس آتش زیر ظرف غذا روشن کرده است لباسهایش به سیاهی گرائیده است من هم به او گفتم: اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو دهد از صدمات این کارها نجات می یابی.



پیامبر ﷺ فرمود: آیا می خواهید چیزی می خواهید چیزی به شما بیاموزیم که از خدمتکار بهتر باشد؟ وقتی در رختخواب رفتید سی و سه مرتبه سبحان الله و سی سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید. فاطمه علیها السلام سه مرتبه گفت: از خدای رسولش راضی شدم. <sup>(۴۲)</sup>

### حرمت سخن پیامبر ﷺ

چند روز پس از رحلت پیامبر ﷺ مردی به محضر فاطمه علیها السلام مشرف شد و عرض کرد: ای دختر رسول الله چیزی نزد شما به یادگار گذاشته است تا مرا از آن بهره مند سازی؟

فاطمه علیها السلام به کنیز خود فرمود: آن نوشته را بیاور.

کنیز بدنبال نوشته رفت اما آن را پیدا نکرد.

فاطمه علیها السلام فرمود: آن را پیدا کن که ارزش آن برای من برابر حسن و حسین است.

کنیز به جستجو پرداخت تا آن را پیدا کرد و به خدمت آن حضرت آورد. در آن نوشته آمده بود:

از مومنین نیست کسی که همسایه اش از آزار او در امان نیست و کسی که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد سخن خوب می گوید یا سکوت می کند.

خداوند انسان خیره، بردبار و عقیف را دوست دارد و انسان بدزبان، کینه توز و گدای اصرار کننده را دشمن می دارد. حیا از ایمان است و ایمان سبب ورود در بهشت می باشد و فحش از بی شرمی سبب ورود در جهنم است. <sup>(۴۳)</sup>

## فاطمه الگوی زنان

در جهان اسلام بلکه عالم انسانیت فاطمه الگوی جامع و کاملی است که چون خورشید می درخشد و راه زندگی را به هر زن مومن و آزادی می آموزد. اگر چه عمر او کوتاه و فرازهای تاریخ زندگی او محدود بود اما همان مقدار که بیان شده است کافی است زیرا قطعه های تاریخی که از زندگی را برای هر زنی که بخواهد از او تبعیت کند روشن می سازد. از طرفی مسائل زندگی زنان و مردان در اکثر موارد مشترک است و زنها می توانند در مسائل مشترک از الگوهای بزرگی چون از پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بهره می گیرند، اما مسائلی وجود دارد که اختصاص به زنها دارد و جز یک زن کامل و جامع نمی تواند در آن قرار گیرد. بی اهمیتی به جلوه های دنیا درسهای دیگری از خود به یادگار گذاشته است مه اکثر آنها می توان آنها را از فصل سوم همین کتاب که در باره آن حضرت نوشته شده است استفاده کرد. <sup>(۴۴)</sup>

## فصل چهارم: قصه های زندگی امام حسن علیه السلام

امام حسن : هلاکت انسان در سه چیز است تکبر حرص حسد<sup>(۴۵)</sup>

### تحلیل سخن سیاسی دشمن

معاویه سخن حساب شده را در بین مردم مطرح کرد که در ظاهر بیان ویژگیهای اخلاقی برخی از طوایف بوده بود. او گفت: طایفه بنی هاشم انسانهایی بخشنده اند پس هر گاه فردی از بنی هاشم دست از بخشش بردارد شباهت خود را به طایفه خویش از دست داده است.

و (زبریها) بردارند پس هر گاه یکی از آنها بردباری خود را از دست بدهد شباهتی به خود ندارد.

و (مخزومی ها) به تکبر معروفند و هرگاه کسی از آنها این صفت را نداشته باشد به طایفه هود شباهت ندارد.

این سخن معاویه به امام حسن علیه السلام رسید: حضرت فرمود: چه زیرکانه سخن گفته است تت تناو خواسته است که بنی هاشم اموال خود را ببخشند فقیر گردند و این فقر سبب ضعف آنها شود وزیرهای جنگ براه اندازند و سرگرم شمشیر کشی گردند و یکدیگر را نابود کنند و مخزومی ها با تکبر بر دیگران مورد کینه آنها گیرند ولی بنی امیه برد باری کنند و مورد محبت مردم قرار گیرند.<sup>(۴۶)</sup>

### پاسخگویی به انتقاد دیگران

ی امام حسن علیه السلام با لباسی فاخر و وضعی آراسته و قیافه ای جذاب سوار بر مرکب خود شد و از منزل بیرون آمد، در بین راه یک یهودی فقیر با لباسهای کهنه و اندامی ضعیف و لاغر به او برخورد کرد، از امام علیه السلام خواست توقف کند

آنگاه، در برابر او ایستاد و گفت: یا بن رسول الله! جد تو (رسول خدا ﷺ) می فرمود:

الدنيا سجن المومن و جنه الكافر.

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است.

و تو مومن هستی و من کافر و ولی دنیا را نمی بینم مگر اینکه بهشت توست، از آن برخورداری و لذت میبری و زندان من است که سختی و فقرش مرا هلاک کرده است.

امام علیؑ سخن او را شنید فرمود: ای پیرمرد! اگر به آنچه خداوند تعالی برای من و مومنین در بهشت آماده کرده است بنگری که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است خواهی فهمید که من قبل از ورودم به آنجا در این دنیا در زندانی تنگ بسر می برم و اگر به آنچه خداوند از آتش و بدبختی و عذاب آخرت برای تو و هر کافر دیگر آماده کرده است بنگری خواهی فهمید که تو قبل از رفتن به عالم آخرت در این دنیا در بهشتی وسیع و نعمتی کامل بسر میبری. <sup>(۴۷)</sup>

### ترحم بر حیوانات

نجیح گوید: حسن بن علیؑ را دیدم که مشغول خوردن غذا بود و سگی روبروی او قرار گرفته بود، هر لقمه ای که می خورد یک لقمه هم به آن سگ می داد.

عرض کردم: یابن رسول الله! این سگ را از خود دور نمی کنی؟

حضرت فرمود: رهایش کن زیرا من از خداوند حیا می کنم که جاننداری به

من نگاه کند و من بخورم و به او نخورانم. <sup>(۴۸)</sup>

## نمونه زیبای بزرگواری

روزی یکی از مردم شام وارد مدینه شد و دید امام حسن علیه السلام بر اسبی سوار است، شروع کرد او را مورد لعنت قرار دهد اما امام علیه السلام چیزی به او نگفت. وقتی بدگوئی او به پایان رسید آن حضرت جلو رفت و بر او سلام کرد و خندید و فرمود: ای پیرمرد گمان می کنم در این ب باشی و شاید اشتباه گرفته ای. اگر از آنچه گفתי طلب عفو کنی تو را می بخشیم و اگر از ما در خواستی داشته باشی عطا خواهیم کرد، اگر راهنمائی بخواهی تو را راهنمائی می کنیم و اگر کاری داشته باشی برای تو انجام می دهیم، اگر گرسنه باشی تو را سیر خواهیم کرد و اگر عریان را خواهیم پوشاند، اگر نیازمند باشی تو را غنی می کنیم و اگر مسکن بخواهی تو را جای خواهیم داد، اگر هر حاجتی داری بر آورده می کنیم و اگر مسافری به سوی ما بیا و اثاث خود را نزد ما بگذار و مهمان ما باش تا وقت رفتن آنها را به تو باز می گردانیم زیرا ما جای وسیع و مال فراوان داریم.

وقتی آن مرد این سخنان امام علیه السلام را شنید گریه کرد و گفت: اشهدانک خلیفه الله فی ارضه، الله اعلم حیث يجعل رسالته (شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمین او هستی خدا بهتر می داند که رسالتش را در چه کسی قرار دهد) تا به حال تو و پدرت مبعوضترین خلق خدا در نزد من بودید اما الان تو بهترین خلق خدا نزد من می باشی و اثاث و لوازم خود را به منزل آن حضرت برد و تا زمانی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود و از معتقدان به محبت او گردید.

(۴۹)

## پاسخ به مروان

روزی مروان بن حکم که از دشمنان اسلام و ائمه علیهم السلام بود امام حسن علیه السلام را مورد بدگوئی قرار داد.

وقتی بدگوئی او به پایان رسید حضرت به او فرمود: من تلافی نمی کنم خداوند پاسخ تو را بدهد، اگر در آنچه گفתי راستگو هستی خداوند پاداش راستگوئی تو را بدهد و اگر دروغگو هستی خداوند جزای دروغگوئی را بدهد و خداوند شدیدتر از من از تو انتقام خواهد گرفت.

م عَلَيْهِ دو برخورد متفاوت را با دو نفر بدگو اعمال کرد و علت تفاوت رفتار او در داستان قبلی و فعلی به روحیه و اهداف بدگویان مربوط می شود. اولی فریب معاویه را خورده بود و امام عَلَيْهِ با برخورد مشفقانه خود او را هدایت کرد اما مروان خود شیطانی بزرگ بود که هیچ زمینه هدایت نداشت و امام عَلَيْهِ به او جوابی عادلانه داد. (۵۰)

### گرایشهای باطل مردمی

روزی معاویه به امام حسن عَلَيْهِ گفت: من از تو بهترم.

امام عَلَيْهِ فرمود: چرا ای پسر هند؟

معاویه جواب داد: زیرا مردم با من هستند و بدور من جمع شدند و به دور تو اجتماع نکردند.

امام عَلَيْهِ فرمود: این سخن تو بدور از حقیقت است و همراهی مردم با تو بخاطر خبی تو نیست ای فرزند هند جگر خوار.

سانی که بدور تو جمع شده اند دو دسته اند: عده ای که مطیع و راضی هستند و عده ای که از روی اکراه و نارضایتی بدور تو جمع شدند، اما اطاعت کننده از تو خدا را معصیت کرده است و کسانی که با اجبار با تو همراه شدند بر اساس گفته خداوند در قرآن معذورند و حاشا که من به تو بگویم من بهتر از تو هستم، زیرا در تو خیری وجود ندارد تا من بهتر از تو باشم. اما بدان که خداوند مرا از صفات پست پاک گردانیده است همان گونه که تو را از فضایل دور داشته است.

امام حسن علیه السلام با این سخنان ارزشمند خود بیان فرمود که گرایشهای مردمی همیشه حق نیست ممکن است زمانی مثل زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا زمان نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی گرایش مردم حق باشد و زمانی مثل معاویه یا افراد دیگر که موارد آن فراوان است باطل باشد.

بنابراین گرایشهای مردمی همیشه راه حق نیست. بلکه در مواردی راه حل است. و این درس بزرگی است که امام علیه السلام به تاریخ داده است. چه اینکه گرایش مردم به امام خمینی در اول انقلاب اسلامی حق بود اما گرایش آنها به بنی صدر اولین رئیس جمهور نظام اسلامی در ایران باطل بود. معیار گرایشهای حق تطبیق آنها با احکام و ارزشهای الهی و اسلام ناب محمدی است. <sup>(۵۱)</sup>

### خوش برخوردی با دیگران

امام حسن علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت. روزی به خدمت او رسید. امام علیه السلام فرمود: شب را چگونه صبح کردی؟ او در جواب گفت: یابن رسول الله! شب را بر خلاف رضای خود و خدا و شیطان به صبح آوردم.

امام علیه السلام خندید و فرمود چگونه؟

عرض کرد: خدای عزوجل دوست دارد که او را اطاعت کنم و مرتکب معصیت او نشوم و من چنین نیستم و شیطان دوست دارد معصیت خدا کنم و او را اطاعت نکنم و این چنین هم نیستم و خودم دوست دارم هرگز نمیرم و این گونه نمی باشم.

از این داستان استفاده می شود که امام علیه السلام با همه ابهت و بزرگی که داشتند به گونه ای با دیگران برخورد می کردند که آنها براحتی در محضر او بلکه با خود او شوخی می کردند و حضرت گوش می دادند و می خندیدند. <sup>(۵۲)</sup>

## جود و بخشش

روزی مردی در برابر امام حسن علیه السلام ایستاد و گفت: ای پسر امیر المؤمنین! به خدائی که به تو نعمت بخشیده است قسم می دهم که حق مرا از دشمنم بگیری که بسیار مستبد و ظالم است، نه به پیر مرد احترام می گذارد و نه به کودک رحم می کند.

امام علیه السلام که تکیه داده بود با شنیدن سخنان او از جا حرکت کرد و گفت: دشمن تو کیست تا حقت را از او بگیرم؟ آن مرد گفت: فقر.

امام علیه السلام مدتی سر به زیر انداخت، آنگاه سرش را بسوی خادم خود بلند کرد و به او فرمود: آنچه پول نقد هست بیاور. خادم پنجاه هزار درهم آماده کرد. امام علیه السلام فرمود: همه را به آن مرد بده، سپس به او فرمود: به همان قسمهائی که به من دادی قسمت می دهم که هرگاه دشمن ظالم تو دوباره آمد به نزد من آیی. <sup>(۵۳)</sup>

## پوشیدن لباسهای زیبا

هرگاه امام حسن علیه السلام به نماز می ایستاد بهترین لباس خود را می پوشید. به او گفته شد: یابن رسول الله چرا بهترین لباس خود را می پوشی؟ حضرت فرمود:

ان الله جميل، يحب الجمال، فاتجمل لربي.

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و من خود را برای خدا آراسته می کنم.

و خداوند فرموده است: زینتهای خود را بهنگام عبادت در برگیرید. و من دوست دارم بهترین لباسهایم را بپوشم. <sup>(۵۴)</sup>



## قطع رابطه با دشمنان

عاویة که مروان بن حکم را فرماندار مدینه قرار داده بود روزی برای او نامه نوشت که دختر عبدالله بن جعفر (برادر زاده امیر المؤمنین علیه السلام) را برای پسرش یزید خواستگاری کند و اضافه کرده بود که هر مقدار پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر اندازه بدهی داشته باشد می پردازم ضمن اینکه این وصلت سبب صلح بین بنی هاشم و بنی امیه خواهد شد.

مروان را بدنبال عبدالله بن جعفر فرستاد تا دختر او را به عقد یزید در آورد اما عبدالله گفت: اختیار دختران ما با حسن بن علی علیهما السلام است و باید با او صحبت کنی. مروان نزد امام علیه السلام رفت تا برای یزید خواستگاری کند. امام علیه السلام فرمود: هر کس را می خواهی جمع کن تا نظر خود را در آن جمع بیان کنم.

بزرگان طایفه بنی هاشم و بنی امیه جمع شدند آنگاه مروان برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

معاویة به من دستور داده است تا زینب دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید بن معاویة خواستگاری کنم و گفته است: هر اندازه پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر مقدار پدرش قرض داشته باشد ادا می کنم و این وصلت سبب صلح دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می گردد.

یزید بن معاویة همسر بی نظیری است و به جان خودم سوگند افتخار شما به یزید بیش از افتخار یزید به شماست، یزید کسی است که به برکت چهره او از ابر طلب باران می شود! سپس سکوت کرد و در جایی نشست.

امام حسن علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: اما در مورد مهریه که گفتی هر مقدار پدرش تعیین کند، ما بیش از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای دختران و خویشاوندان تعیین می کرد نمی خواهیم.

اما درباره ادای قرض پدرش، چه وقت زنان ما قرضهای پدرانشان را ادا کرده اند که زینب چنین کند؟

اما درباره صلح طایفه بنی هاشم و بنی امیه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست، بنابراین بخاطر دنیا با شما صلح نخواهیم کرد.

و اما اینکه افتخار ما به یزید بیش از افتخار یزید به ما است اگر ارزش حکومت بر مردم بیش از ارزش نبوت از سوی خداوند است ما به یزید افتخار می کنیم اما اگر نبوت ارزش بیشتری از حکومت دارد او باید به وجود ما افتخار کند.

اما این که گفتی به برکت چهره یزید از ابر طلب باران می شود این حرف جز برای اهلبیت رسول الله صحیح نمی باشد و تنها به برکت چهره آنها طلب باران می شود.

نظر ما بر این است که دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من هم اکنون او را به عقد قاسم در آوردم و مهریه او را یک زمین مزروعی در مدینه قرار دادم که ده هزار دینار آن را می خرند و این زمین برای آنها کافی است.

مروان گفت: آیا این گونه با ما صحبت می کنید؟

امام حسن علیه السلام فرمود: هر یک از این پاسخها در برابر هر یک از سخنان شماست.

مروان که در انجام ماموریت خود شکست خورد مسائلی که گذشته بود را طی نامه ای به معاویه اطلاع داد. (۵۵)

### نهی از قهقهه

روزی امام حسن علیه السلام از محلی می گذشت چشمش به مردی افتاد که قهقهه می زند نزد او رفت و فرمود: آیا می دانی که در روز قیامت وارد آتش جهنم می شوی؟

او پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی که از افرادی هستی که از آن خارج می شوی؟  
جواب داد: خیر مطمئن نیستم.

امام علیه السلام تو که نمی دانی که حتما از جهنم خارج خواهی شد چگونه قهقهه می زنی؟ (۵۶)

توجه به خدا

امام حسن علیه السلام وقتی وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رنگش زرد می شد.

گفته شد چرا به هنگام وضو اعضای بدن شما می لرزد و رنگ چهره شما زرد می شود؟

حضرت فرمود: حق است بر هر کسی که در برابر پروردگار می ایستد رنگش زرد شود و اعضایش به لرزه در آید.

و هر گاه به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می کرد و می گفت:

الهی ضیفک ببابک یا محسن قاداتاک المسیئی، فتجاوز عن قبیح ما عندی  
بجمیل ما عندک یا کریم.

خدایا مهمان تو به درب خانه توست، ای نیکوکار! گنهکار بسوی تو آمد پس  
به خوبیهای خود از بدیهای من در گذر. (۵۷)

### عفو و بخشش امام علیه السلام

امام حسن علیه السلام غلامی داشت. او مرتکب خلافی شد که باید تنبیه می شد.  
حضرت دستور داد که غلام را تازیانه زنند.  
غلام به امام علیه السلام عرض کرد: ای مولای من در قرآن آمده است:  
والعافین عن الناس (آنان که خطای دیگران را می بخشند).  
حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه به تو می دادم  
خواهم داد. (۵۸)

### گره گشائی از مومن

مردی خدمت امام حسن علیه السلام رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد  
مرا به بر آوردن حاجتی یاری نما.  
امام علیه السلام برای بر آوردن نیاز او بدنبالش حرکت کرد تا در بین راه به امام  
حسین علیه السلام رسیدند که به نماز ایستاده بود. امام علیه السلام به آن فرمود: چرا از ابی  
عبدالله (حسین بن علی علیه السلام) کمک گرفتی؟  
آن مرد عرض کرد: پدر و مادر فدایت باد به او مراجعه کردم فرمود مشغول  
اعتکاف است.  
امام علیه السلام فرمود: اگر تو را یاری می کرد از یک ماه اعتکاف برایش بهتر بود.  
(۵۹)

## روش تهنیت

خداوند پسری را نصب امام حسن علیه السلام کرد. قریش برای تهنیت مولود به محضر آن حضرت آمدند و گفتند: قدم این پهلوان بر تو مبارک باد. امام علیه السلام فرمود: این چه حرفی است شاید پهلوان نباشد.

جابر گفت: یا بن رسول الله! چگونه بگوییم؟

امام علیه السلام فرمود وقتی خداوند پسری به شما داد و برای مبارکباد او رفتید بگوئید: خدای بخشنده را شکرگزار باش مبارک است. خداوند او را به دوران جوانی رساند و نیکوکاریش را نصب تو گرداند. <sup>(۶۰)</sup>

## یک موعظه

امام حسن علیه السلام در یک روز عید فطر بر مردمی گذر کرد که بازی می کردند و می خندیدند. حضرت بالای سر آنها ایستاد و فرمود: راستی که خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود ساخته است تا به وسیله اطاعت از او بر رضایتش پیشی کردند و ناامید گشتند.

تعجب بسیار است از انسانهای خندان و بازیگر در امروز که به نیکوکاران در آن پاداش دهند و بیهوده کاران زیان ببینند به خدا سوگند اگر پرده برداشته شود خوب بفهمد که نیکوکار در کنار نیک خویش است و بد کار گرفتار بد کاری خود می باشد، آنگاه از آنها گذشت. <sup>(۶۱)</sup>

## موعظه امام حسن علیه السلام

مردی که به محضر امام حسن علیه السلام رسید و از او خواست تا وی را موعظه کند.

امام علیه السلام فرمود: مبادا مرادمح کنی که من خود را بهتر از تو می شناسم و یا تکذیب نمائی که دروغگر راء و نظری ندارد، یا نزد من از کسی غیبت کنی.  
آن مرد گفت: اجازه می دهید برگردم؟  
حضرت فرمود: بله هرگاه بخواهی می توان برگردی. <sup>(۶۲)</sup>

### شیعه حقیقی

مردی به امام حسن علیه السلام گفت: من از شیعیان شما هستم.  
امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا اگر مطیع امر و نهی ما هستی راست می گوئی و اگر این گونه نیستی با ادعای مقام بلند تشیع که از آن بهره مند نیستی برگناهان خود نیفزا و به نگو من از شیعیان شما هستم. بلکه بگو من از دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم و تو در نیکی و بسوی نیکی هستی.

## فصل پنجم: قصه های زندگی امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام : سلام کردن بر سخن گفتن مقدم است <sup>(۶۳)</sup>

### کمک به اندازه معرفت فقیر

روزی امام حسین علیه السلام در گوشه ای از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. مردی عرب نزد او آمد و گفت: یابن رسول الله من باید یک دیه کامل بپردازم و توان ادای آن را ندارم. نزد خودم می روم و از کریمترین مردم درخواست می کنم و کسی را کریمترین مردم درخواست می کنم و کسی را کمتر از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شناسم.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر عرب من سه سوال می کنم اگر یکی از آنها را جواب دادی یک سوم بدهی تو را می پردازم و اگر دو مسأله را پاسخ دادی دوثلث آن را ادا می کنم و اگر هر سه سوال را جواب دادی تمام بدهی تو را می پردازم.

مرد عرب گفت: یابن رسول الله آیامانند شما از مانند من (که عربی جاهل و بی سواد هستم) سوال می کند؟ شما که اهل علم و شرف و بزرگی هستید؟ امام حسین علیه السلام فرمود: بله شنیدم که جدم رسول الله خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (المعروف بقدر المعروفة) (به اندازه معرفت احسان شود).

مرد عرب گفت: هر چه می خواهید سوال کنید اگر دانستم جواب می دهی و اگر ندانستم از شما می آموزم. (و لا قوة الا بالله)

امام حسین علیه السلام پرسید: (ای الاعمال افضل) (کدام اعمال بهترند؟)

جواب دادن (الایمان بالله) (ایمان به خدا)

حضرت پرسید: (فما النتجاة من المهلكة) (راه نجات از مهلکه کدام است؟)

پسرخ داد: (التقفة بالله) (اعتماد و توكل بر خداوند.

امام ؑ سوال كرد: (فمايزين الرجل) (چه چيزى به مرد زينت مى بخشد؟)

مرد عرب جواب داد: (علم معه حلم) (توكل توام با بردبارى)

حضرت فرمود: اگر علم و حلم نداشت چه چيزى او را زينت مى دهد؟ مرد

عرب: (فقر معه مروة) (مال همراه بامروت)

امام ؑ: اگر از فقر و صبر هم بر خوردار نبود چه؟

مرد عرب: (صاعقة تنزل من السماء و تحرفه فانه اهل لذلك) (صاعقه اى از

آسمان پائين آيد و او را آتش زند كه مستحق چنين عذابى است) امام ؑ

خنديد و كيسه اى را كه در آن هزار دينار زر سرخ بود به او داد و انگشترى را

كه دويست درهم ارزش داشت به او بخشيد و فرمود: طلاها را به طلبكارانت

پيرداز و پول انگشتر را صرف مخارج زندگى نما.

مرد عرب آنها را برداشت و گفت: (الله اعلم حيث يجعل رسالته) يعنى:

خداوند بهتر مى داند مه رسالتش را رد مجا قرار دهد. (۶۴)

### بخشش

(انس) گويد: نزد امام حسين ؑ بود كه كنيزى براو وارد شد و يك

دستهگل به او تقديم كرد.

امام ؑ به او فرمود: تو را بخاطر هخدا آزاد كردم.

انس گويد: من گفتم: او يك دسته گل كه بهائى ندارد براى تو آورد آنگاه او

را آزاد مى كنى؟

امام ؑ فرمود: خداوند اين گونه ما را ادب كرده و در قرآن فرموده است:

﴿و اذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها ووردوها﴾



یعنی: هر گاه مورد تحیتی قرار گرفتید بهتر از آن تحیت کنید یا همان گونه پاسخ گوئید.

و بهتر از این تحیتی که او به من داشت آزادی او می باشد. (۶۵)

### دعوت فقرا به صرف غذا

روزی امام حسین علیه السلام از کنار مساکین عبور می کرد که دید پلاسی پهن کرده و تکه نانی بر گذارده اند و مشغول خوردن هستند. حضرت به آنها سلام کرد و ایشان هم جواب سلام او را دادند. آنگاه وی را دعوت کردند تا با آنها غذا بخورد. امام علیه السلام هم کنار آنها نشست فرمود: اگر غذای شما صرقه نبود باشما هم غذا می شدم. شپش فرمود: به منزل من بیاید. فقرا هم به منزل آن حضرت رفتند و امام علیه السلام به آنها غذا و لباس داد و دستور داد مبلغی پول هم به آنها داده شد.

(۶۶)

### بزرگواری امام حسین علیه السلام

شخصی به نام (عصام بن مصطلق) گوید: روزی به مدینه وارد شدم و حسین بن علی علیه السلام را با قیافه ای جذاب مشاهده کردم و به شگفت آمدم آنگاه هر چه از حسادت نسبت به پدرش در دل داشتم آشکار کردم. گفتم: تو فرزند ابوتراب هستی؟ جواب داد: آری، من هم او و پدرش را مورد برگوئی بسیار قرار دادم. آنگاه (زروی عطوفت و مهربانی به من نگاه کرد و این آیات را تلاوت کرد: و امر به نیکی کن و از انسانهای جاهل درگذر، و اگر وسوسه ای از شیطان در تو ایجاد شد به خدا پناه آور که او بسیار شنوا و آگاه است. وقتی طایفه ای از شیطانها پرهیزکاران را وسوسه کنند خدا را به یاد آورند و همان لحظه آگاه و بینا شوند، شیطانها برادرشان (افراد فاسق و هواپرست) را به گمراهی می کشانند.

سپس به من گفت: آرام باش و برای من خودت از خداوند طلب مغفرت کن. اگر از ما یاری بخواهی تو را یاری خواهیم کرد و اگر کمک بخواهی کمک می کنیم و اگر طلب هدایت نمائی تو را هدایت خواهیم کرد. مزمن با این بر خورد نیکوی حضرت از گفته ها و رفتار خود پشیمان شدم در این هنگام حضرت فرمود:

لا تتریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین.

(یوسف به برادران شرمنده خود گفت) امروز هیچ ملامتی بر شما نیست (و من عفو کردم) خداوند شمارا می بخشد او مهربانترین مهربانان است.

سپس فرمود: آیا اهل شام هستی؟

گفتم: بله

فرمود: این خود طبیعی است که معاویه در میان مردم شام شایع کرده است. درود خدا بر ما و تو باد. نیازمندیهای خود را بگو که مرا بهتر از آنچه گمان برده ای خواهی یافت، انشاءالله تعالی.

عصام گوید: با این بر خورد بزرگوارانه او زمین با همه پهناوری که داشت برایم تنگ شد و دوست داشتم که مرا در خود فرو برد آنگاه خود را از وی دور کردم و از آن پس کسی محبوبتر از او پدرش نزد من نبود. (۶۷)

### صلح طلبی

در بین امام حسین علیه السلام و برادرش محمد حنفیه نزاعی پیش آمد. محمد حنفیه نامه ای به او نوشت و در آن نامه آورد: ای برادر! پدر من و تو علی علیه السلام است، بنابراین نه تو از این جهت بر من فضیلت داری و نه من بر تو فضیلتی دارم. اما مادر تو فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است و اگر سراسر زمین پر از طلا از آن مادر من باشد هرگز بامادری تو برابری نمی کند. پس

هنگامی که نامه مرا خواندی نزد من آی تا مرا راضی گردانی که نو به فضل و برتری شایسته تری. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

امام حسین علیه السلام پس از خواندن نامه او به پیشنهاد برادرش محمد جامعه عمل پوشانید و به نزد او رفت و از آن پس هیچگاه بین آنها کدورتی پیش نیامد.

(۶۸)

### برخورد با ظالم

عصر حکومت معاویه بود و ولیدبن عقبه از سوی او فرماندار مدینه بود. روزی امام حسین علیه السلام و ولید بر سر مزرعه ای باهم نزاع کردند. امام علیه السلام دستار از سر ولید برداشت و به گردنش پیچید.

مروان فاسق که شاهد ماجرا بود گفت گفت: من تابه حال ندیده بودم که مردی این گونه بر امیر خود جرات داشته باشد که حسین بر تو جسارت کرد. ولید که از نیت تحریک آمیز مروان آگاه بود گفت: به خدا سوگند این حرف را بخاطر دفاع از من نمی گوئی بلکه بخاطر حسادت بر حلم من می گوئی که نسبت به حسین دارم. آنگاه گفت: مزرعه از آن حسین است.

امام علیه السلام به ولید فرمود: مزرعه از آن تو باشد و برخاست و رفت. <sup>(۶۹)</sup>

### عفو و بخشش

یکی از غلامان امام حسین علیه السلام مرتکب لافی شد و امام علیه السلام دستور داد او را تازیانه زنند.

غلام گفت: ای مولای من قرآن می فرماید: (الکاظمین الغیظ) (مومنین غضب خود را فرو می نشانند)

حضرت فرمود: رهایش کنید.

غلام ادامه داد: (والعافین عن الناس) (خطای مردم را می بخشند).

حضرت فرمود: تو را بخشیدم.

غلام ادامه داد: واللّٰه يحب المحسنين، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.  
امام علیه السلام فرمود: تو را آزاد کردم و برای تو دو برابر آنچه می دادم مقرر کردم. (۷۰)

### سلام مقدم است

مردی به امام حسین علیه السلام رسید و قبل از هر چیز گفت: حالت چطور است، خداوند سلامتی دهد.  
امام علیه السلام فرمود: سلام کردن بر سخن گفتن مقدم است. خداوند به تو سلامتی دهد. آنگاه فرمود: به کسی اجازه سخن دهد تا اول سلام کند.

### ترک درخواست از دیگران

مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و درخواستی کرد. حضرت در پاسخ او فرمود: درخواست کردن کار خوبی نیست مگر برای پرداخت غرامت سنگین، یا بینوائی خاک نشین، یا تعهد مالی سنگین.  
آن مرد گفت: من هم جز بخاطر یکی از این موارد نیامدم.  
آنگاه حضرت دستور داد صد دینار به او دادند.

### نیکی به بدان

شخصی در محضر امام حسین علیه السلام گفت: نیکی کردن به نااهل ضایع می شود.  
امام علیه السلام فرمود چنین نیست، احسان همانند باران تندی است و به نیک و بد می رسد.

## رد غیبت

شخصی نزد امام حسین علیه السلام دیگری را مورد غیبت قرار داد. حضرت فرمود:  
دست از غیبت برادر که نان خورش سگها جهنم است. <sup>(۷۱)</sup>

## برخورد با دشمنان

روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت: اگر شما مادری چون فاطمه نداشتید که به آن افتخار کنید چه چیزی داشتید که به آن افتخار کنید؟  
علیه السلام برخاست و بادستهای قوی خود گلوی مروان را فشار داد و دشتارش را بر گردنش پیچید تا اینکه بیهودش شد آنگاه او را رها کرد. و رو به عده ای از قریش کرد و فرمود: آیا در روی زمین کسی به غیر از من و برادرم محبوبتر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ آیا غیر از من و برادرم پسران دختر پیامبری وجود دارد؟ آنها گفتند: خیر، تنها شما پسران دختر پیامبر هستید که بهترین افراد نزد رسول خدا بودید.

آنگاه امام علیه السلام فرمود: من هم کسانی را ملعون و پسر ملعون غیر از مروان و پدرش دشمن رسول الله بر روی زمین نمی دانم. سپس به مروان فرمود: بین مغرب و مشرق کسانی از تو و پدرت دشمن تر نسبت به خدا و رسول او و اهل بیتش نمی باشد. <sup>(۷۲)</sup>

## ادای دین دیگران

روزی امام حسین علیه السلام به دیدار اسامه بن زید رفت. اسامه بیمار بود و از اندوهی که داشت ناله می کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: غم تو برای چیست ای برادر من.  
اسامه: بخاطر بدهی که دارم و آن شصت هزار درهم است.

امام علیه السلام فرمود: برعهده من که آن را ادا کنم.

اسامه: می ترسم بمیرم.

امام علیه السلام قبل از اینکه بمیری آن را ادا می کنم و دین او را قبل از مرگش ادا کرد. <sup>(۷۳)</sup>

### دستگیری از فقرا

وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید پنبه های را بر پشت او مشاهده کردند از امام سجاد علیه السلام پرسیدند که اینها اثر چیست؟  
حضرت فرمود: از بین انبانهای طعام و چیزهای دیگر را بر پشت خود می گذارند و به خامه بیوه زنان و کودکان یتیم و فقرا و مساکین می برد این پنبه ها در پشت او پدیدار شد. <sup>(۷۴)</sup>

### رعایت شخصیت فقیر

مردی از انصار به خدمت امام حسین علیه السلام رسید و از او درخواست کمک کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای برادر انصاری آبروی خود را از درخواست حضوری حفظ کن و حاجتت را در نامه ای بنویس من انشاء الله به آن عمل کرد به گونه ای که شاد گردی.

آن مرد هم در نامه نوشت: ابا عبدالله! فلان شخص پانصد دینار از من طلبکار است و بر گرفتن آن اصرار می ورزد، به او بگو به من مهلتی بدهد.

لیه السلام نامه را خواند به منازل رفت و کیسه ای آورد که هزار دینار در آن بود همه را به مرد فقیر داد و فرمود: با پانصد دینار آن وام خود را بپردازد و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را اداره کن و جز از یکی از این سه کس

درخواستن نکن: مرد دیندار، یاصاحب مروت، و یا اصیل و خانواده دار، زیرا انسان دیندار بهنگام درخواست دیگران با کمک به آنها دیتش را حفظ می کند و انسان با مروت بخاطر مروتی که دارد از کمک نکردن شرم دارد، و انسان اصیل می داند که تو با درخواستی که کردی از آبروی خود مایه گذاری و با آن برآوردن حاجت آبروی تو را حفظ می کند. <sup>(۷۵)</sup>

## فصل ششم: قصه های زندگی امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام : آداب علما بر عقل می افزاید. <sup>(۷۶)</sup>

### عفو زیبایی امام علیه السلام

بین امام سجاد علیه السلام و پسر عموی او (حسن بن حسن) کدورتی وجود داشت. حسن که در دل ناراحت بود به فکر آزار آن حضرت افتاد. از این رو به مسجد رفت که امام علیه السلام و اصحابش با یکدیگر بودند. در برابر امام علیه السلام قرار گرفت و آنگاه بدگوئی و سخنان آزار دهنده ای نبود مگر اینکه نسبت به آن حضرت روداشت و امام علیه السلام در برابر همه سخنان او سکوت کرد. وقتی بدگوئیهای او به پایان رسید رها کرد و رفت.

چون شب فرا رسید امام سجاد علیه السلام به منزل او رفت و درب زد وقتی حسن رد منزل خود را باز کرد به او فرمود: ای برادر اگر در آنچه که به من بدگوئی کردی راست گفתי خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت دروغ دادی خداوند تو را مورد بخشش قرار دهد و السلام علیک و رحمة الله. آنگاه برگشت و رفت.

حسن که این برخورد زیبایی امام علیه السلام را مشاهده کرد بدنبال او رفت و امام را در بغل گرفت و گریه کرد به گونه ای که حضرت برای او رقت کرد آنگاه قسم یاد کرد دیگر به آن سخنان و کارهای زشت باز نخواهد گشت.

امام علیه السلام هم به او فرمود: من هم نسبت به آنچه گفתי تو را حلال کردم. <sup>(۷۷)</sup>

### شیوه برخورد با سخنان ناروا

روزی امام سجاد علیه السلام از منزل خارج شد، مردی به او برخورد کرد و حضرت را مورد بدگوئی قرار داد. غلامان و اطرافیان امام علیه السلام بسوی او رفتند تا وی را تنبیه کنند.



امام علیه السلام فرمود: را رها کنید آنگاه در برابر آن مرد جسور قرار گرفت و گفت: عیبهای من که خداوند آنها را پوشانده است بیشتر از آن است که تو از آنها آگاه نشده ای. آیا نیازی داری که آن را بر آورده سازم؟  
مرد جسور خجالت زده شد. آنگاه امام علیه السلام عبائی که بر دوش او انداخت و دستور داد هزار درهم به او دادند. پس از این واقعه آن مرد همواره به امام علیه السلام می گفت: شهادت می دهم که تو از اولاد پیامبران هستی. <sup>(۷۸)</sup>

### اظهار محبت

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: من بخاطر خدا تو را خیلی دوست دارم.  
امام علیه السلام سربه زیر انداخت و آنگاه گفت: خداوند! من به تو پناه می برم که در راه تو دوست داشته شوم اما تو مرا دشمن داشته باشی سپس به آن مرد فرمود: من هم تو را بخاطر آن کسی که مرا دوست دارم. <sup>(۷۹)</sup>

### احساس امنیت

روزی امام سجاد علیه السلام غلامش را صدا زد اما او جواب نداد، دوباره صدا زد و او همچنان سکوت کرد، برای بار سوم او را صدا زد و غلام جواب داد.  
امام علیه السلام فرمود: مگر صدای مرا نشنیدی؟  
غلام جواب داد: شنیدم.  
امام علیه السلام فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی؟  
غلام گفت: چون می دانستم که از جواب ندادنم آزاری از تو به من نمی رسد.

حضرت گفت: حمد خدائی را که غلامم از من در امنیت قرار داده است <sup>(۸۰)</sup>

## عظمت روحی

امام سجاد علیه السلام همواره بطور ناشناس پنهانی به منزل پسر عموی خود می رفت و به او پول می داد او هم پول را می گرفت و تشکر می کرد و می گفت: خدا به امام علی بن الحسین جزائی خیر و ندهد که به من کمک نمی کند. امام علیه السلام این انتقاد را از پس عموی خود می شنید اما صبر و تحمل می کرد و خود را معرفی نمی کرد. وقتی آن حضرت از دنیا رفت فهمید کسی که به او پول می داده است علی بن الحسین علیه السلام بوده است پس از مرگ، امام علیه السلام همواره بر سر قبرش می رفت و بر او گریه می کرد. <sup>(۸۱)</sup>

## توجه در نماز

امام سجاد علیه السلام در حال نماز بود که فرزندش در چاه افتاد. مردم متوجه شدند و سر و صدا بلند کردند و با سعی و تلاش بچه را از چاه بیرون آوردند و همچنان امام علیه السلام در حال نماز بود. وقتی نماز به پایان رسید به او گفته شد چرا با افتادن بچه در چاه نماز را تمام نکردی و به نجات فرزندت نشتافتی؟ حضرت فرمود: من متوجه نشدم زیرا با پروردگار بزرگم مشغول مناجات بودم. <sup>(۸۲)</sup>

## توجه به آخرت

روزی در منزل امام سجاد علیه السلام آتش سوزی شد، آن حضرت در حال سجده بود، مردم که از آتش وحشت زده شد بودند امام علیه السلام را صدا زدند و گفتند: یابن رسول الله، یابن رسول الله! آتش اما امام علیه السلام سر از سجده برداشت تا اینکه با کمک دیگران آتش خاموش شد.

پس از آنکه امام علیه السلام نماز را به پایان رسانید از سوال شد چه چیزی شما را از این آتش بی توجه کرده بود؟  
حضرت فرمود: آتش آخرت. <sup>(۸۳)</sup>

### صبر و گذشت

امام زین العابدین علیه السلام میزبانی جمعی از مهمانان خود بود. خادم حضرت نیز مشغول فعالیت بود. او با عجله بسراغ گوشتهای سرخ شده درون تنور رفت و با عجله تخته آهنی که گوشتهای روی آن سرخ شده بود را برداشت تا نزد مهمانان بیاورد امام علیه السلام که در پایین پله در خواب بود در اصابت کرد و او را کشت. در حالی که غلام حضرت بسیار مضطرب و. حیرت زده شده بود امام علیه السلام به او فرمود: تو را آزاد کردم زیرا کار از روی عمد نبود.  
آنگاه به تجهیز و دفن فرزندش پرداخت. <sup>(۸۴)</sup>

### یک فراز اخلاقی

شخصی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: فلان شخص درباره شکایت بددگویی کرد و شما را مورد سخنان آزار دهنده قرار داد.  
لیه السلام فرمود: بیا با هم نزد او برویم. به همراه امام علیه السلام حرکت کردند و حضرت در بین راه برای خود طلب یاری کرد. وقتی به او رسیدند فرمود: اگر آنچه درباره من گفتم حق است خداوند تعالی مرا ببخشد و اما اگر سخنان بیهوده ای گفته ای خداوند تورا ببخشد. <sup>(۸۵)</sup>

## سرنوشت بیهوده گویان

در مدینه مرد دلچک و مسخره ای بود که مردم را می خندانید. او بسیار تلاش می کرد تا امام سجاد علیه السلام را بخنداند اما موفق نمی شد تا اینکه یک بار گفت: این مرد خسته کرده است که بتوانم او را بخندانم.

روزی امام علیه السلام با غلامان خود حرکت می کرد، مرد دلچک که چشمش به او افتاد تصمیم گرفت با یک حرکت خنده آرام را بخنداند. جلو آمد و عبادی آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت اما امام علیه السلام به او التافی نکرد غلامان او بدنبال مرد دلچک رفته و عباد رفته و عبا را از او پس گرفتند و بر دوش امام علیه السلام انداختند.

حضرت سوال کرد: این مرد چه کسی است؟

همراهان گفتند: او مردی مسخره و داغک است که اهل مدینه را می خنداند. امام سجاد علیه السلام فرمود: به او بگوئید ان الله یوما یخسر فیہ المبتلون برای خداوند روزی است که در آن بیهوده کاران خسارت می بیند. <sup>(۸۶)</sup>

## کمک به نیازمندان

وقتی امام باقر علیه السلام پدرش علی بن الحسین علیه السلام را غسل می داد چشم همراهان او به بدن امام سجاد علیه السلام افتاد و دیدند که زانوها و سرانگشت پاهای او از زیادی سجده پینه بسته است و کتف او نیز پنبه بسته است.

به امام باقر علیه السلام عرض کردند پینه بستن پای او از ادامه سجده های مکرر و طولانی است اماشانه های او چرا پینه بسته است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر پدرم نمرده بود چیزی به شما نمی گفتم. روزی نبود مگر اینکه او مسکین یا مساکینی را در حد امکان سیر می کرد و وقتی شب می شد آنچه از خوردنی در منزل اضافه داشت در کیسه ای می گذارد و در هنگامی

که مردم می خوابیدند آنها را بر دوش می گذارد و بسوی منازل افرادی می رفت که از روی حیا از مردم در خواستی نداشتند و آنها را بین آنها تقسیم می کرد به گونه ای که آنها متوجه نشوند تنها من می دانستم و البته هدف او این بود که بطور پنهانی و بدست خود صدقه بدهد و می فرمود: صدقه السر تطفی غضب الرب كما تطفی الماء النار فاذا تصدق احدكم فاعطى يمينه فليحفظها عن شماله. صدقه پنهانی شعله های غضب پروردگار را خاموش می کند همان گونه که آب و آتش را خاموش می کند، وقتی کسی از شما بادست راست خود صدقه می دهد آن را از دست چپ مخفی بدارد. (۸۷)

### یک موعظه

جابر گوید: علی بن الحسین عليه السلام فرمود: نمی دانم با این مردم چه کنیم اگر بعضی از حقائق را که از رسول خدا صلى الله عليه وآله گرفته ایم به آنها بگوئیم می خندند و مسخره می کنند از طرفی طاقت سکوت ندارم که این حقائق را ناگفته گذاریم. ضمره بن سعید گفت: شما حقائق را به ما بگوئید.

امام عليه السلام فرمود: آیا می دانید دشمن خدا بهگامی که در تابوت حمل می شود چه می گوید؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمود: او به کسانی که حملش می کنند می گوید: آیا شما شکایت مرا از دشمن خدا نمی شوید که مرا فریب داد و به این روز سیاه انداخت و نجاتم نداد، و همچنین از خانه ای که اموالم را صرف آن کردم شکایت دارم که ساکنین آن کسانی غیر از من هستند، به من رحم کنید و این اندازه عجله نکنید.

### طلب روزی حلال

هر روز صبح امام سجاد عليه السلام برای طلب رزق از منزل خارج می شد.

به او گفته شد: یا بن رسول الله به کجا می روی؟  
حضرت فرمود: بیرون آمده ام تا بر خانواده ام صدقه دهم.  
گفته شد: به خانواده ات صدقه دهی؟ فرمود:  
من طلب الحلال فهو من الله جل و عز صدقه علیه  
هر کس طلب روزی حلال کند در نزد خداوند برای او صدقه بحساب می  
آید.

### حضور قلب

ابوحمزه ثمالی گوید: علی بن الحسین علیه السلام را در نماز دیدم که عبا از یک  
دوش او افتاد اما به افتادن آن توجهی نکرد تا اینکه از نماز فارغ گردید.  
از او سوال کردم چرا عبا را بر دوش خود نینداختید.  
حضرت فرمود: آیا می دانی در برابر چه کسی قرار گرفته ام. آن مقدار نماز  
بنده مورد قبول است که در آن حضور قلب دارد. <sup>(۸۸)</sup>

### امام علیه السلام در شبی تاریک و سرد

زهری گوید: امام سجاد علیه السلام را در شبی تاریک و سرد دیدم که مقداری آرد  
بر دوش خود گذارده و حرکت می کند.  
عرض کردم: یا بن رسول الله اینها چیست؟  
فرمود: سفری در پیش دارم و برای آن توشه ای را به جای امنی می برم.  
زهری: این غلام من است و آن را برای شما حمل می کند، اما امام  
علیه السلام نپذیرفت.  
زهری: خودم آن را حمل می کنم زیرا من شان شما را بالاتر از این می دانم  
که آن را حمل کنید.

امام علیه السلام: اما من شان خود را بالاتر از این نمی دانم که آنچه مرا در سفر نجات می دهد و ورودم را بر کسی که می خواهم به محضر او باریابم نیکو می گرداند حمل نمایم، تو را به خدا بگذار کار خود را انجام دهم. زهری از خدمت امام جدا شد به راه خود رفت اما پس از چند روز که به محضر امام علیه السلام رسید عرض کرد: یابن رسول الله! اثری از سفری که فرمودی نمی بینم.

امام علیه السلام فرمود: بله ای زهری، آنطور که گمان کرده ای نیست بلکه آن سفر، سفر مرگ است و من برای آن آماده می شوم. براستی که آمادگی برای مرگ پرهیز از حرام و بخشش در راه خیر است. <sup>(۸۹)</sup>

### وصیت امام سجاد علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که لحظات پایان عمر پدرم فرا رسید مرا به سینه اش چسبانید و فرمود: پسر من! به تو وصیت می کنم آنچه را که پدرم بهنگام شهادت وصیت کرد و پدرش (امیر المؤمنین علیه السلام) به او وصیت کرده بود و آن اینک:

اصبر علی الحق و ان کان مرا

در راه حق و صبر و استقامت داشته باش اگر چه تلخ باشد. <sup>(۹۰)</sup>

### ادعای تشیع

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! من از شیعیان شما هستم.

حضرت فرمود: با تقوا باش و ادعائی نکن که خداوند به تو بگوید دروغ  
گفتی و در ادعای خود مرتکب معصیت شدی. شیعه ما کسی است که قلبش از  
هر ناخالصی و حيله و تزویری پاک باشد. تو بگو من از دوستان شما هستم.  
مردی دیگری به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله من از شیعیان  
خالص شما هستم؟ امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا اگر تو مثل ابراهیم خلیل علیه السلام  
هستی که خداوند فرمود:

﴿وان من شیعتہ لابراہیم اذ جاء ربہ بقلب سلیم﴾

و از پیروان نوح ابراهیم بود که با قلبی پاک و سالم به دعوت خلق آمد.  
اگر قلب تو همانند ابراهیم است تو از شیعیان ما هستی و اگر قلب تو مثل  
قلب او از هر غل و غشی پاک نیست تو از دوستان ما هستی. <sup>(۹۱)</sup>



## فصل هفتم: قصه های زندگی امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام : عالمی که از علم او استفاده شود بهتر از هفتاد هزار پرستش کننده خداست. <sup>(۹۲)</sup>

### ارتباط دوستانه با مردم

او عبیده گوید: من همراه امام باقر علیه السلام بودم، به هنگام سوار شدن به کجاوه اول من سوار می شدم و سپس او. وقتی بر روی مرکب قرار می گرفتیم حضرت به من سلام می کرد و همانند مردی که رفیقش را به تازگی ندیده باشد احوالپرسی می کرد و دست می داد، و هنگام پیاده شدن پیش از من پیاده می شد و وقتی از کجاوه پیاده می شدیم سلام می کرد مانند کسی که رفیقش را به تازگی ندیده باشد احوالپرسی می کرد.

من گفتم: یابن رسول الله شما کاری می کنید که هیچکس از مردم نزد ما نمی کنند و اگر یک بار هم چنین کنند زیاد است.

حضرت فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی دانی؟ دو مومن به یکدیگر می رسند و یکی با دیگری دست می دهد پس همواره گناهان آندو می ریزد همان گونه که برگ از درخت می ریزد و خدا به آنها توجه می کند تا از یکدیگر جدا شوند. <sup>(۹۳)</sup>

### سوال از ولایت

ابو خالد کابلی گوید: به منزل امام باقر علیه السلام رفتم، حضرت مرا به صبحانه دعوت کرد من هم با او صبحانه خوردم. غذای حضرت بقدری پاکیزه و گوارا بود که تا به حال چنین غذایی نخورده بودم.

وقتی از خوردن فارغ شدیم امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! این غذا را چگونه دیدی؟

عرض کردم: فدایت شوم من غذائی گواراتر و پاکیزه تر از این ندیده بودم اما به یاد این آیه در کتاب خدا افتادم:

﴿ثم لتسالن يومئذ عن النعيم﴾ (آنگاه در روز قیامت از نعمتها سوال می شوید).

امام علیه السلام فرمود: از اعتقاد حقی (ولایت ائمه علیهم السلام) که بر آن هستید سوال می شوید. (۹۴)

### اطعام شیعیان

سدیر یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام بود. او می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای سدیر آیا روزانه یک برده آزاد می کنی؟  
عرض کردم: نه.

امام علیه السلام فرمود: در هر ماه چطور؟

عرض کردم: نه.

حضرت فرمود: در هر سال چطور؟

عرض کردم: نه.

امام علیه السلام گفت: سبحان الله، آیا دست یکی از شیعیان ما را می گیری و به خانه ببری و به او غذا دهی تا سیر شود؟ به خدا سوگند این کار بهتر از آزاد کردن برده ای است که از فرزندان حضرت اسماعیل باشد. (۹۵)

## نهی از منکر امام علیه السلام

ابوبصیر گوید: در کوفه برای زنی قرآن می خواندم. یک بار در موردی با او شوخی کردم! بعد از مدتی که به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم مرا مورد مذمت و سرزنش قرار داد و فرمود: کسی که در خلوت مرتکب گناه شود خداوند به او نظر لطف نمی کند. چه سختی به آن زن گفتی؟

از روی شرم و حیا سر در گریبان افکندم و توبه کردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: شوخی با زن نامحرم را تکرار نکن. <sup>(۹۶)</sup>

## تبریک به عمال ستمگران!!!

محمد بن مسلم که یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام است می گوید: همراه عده ای کنار درب خانه امام باقر علیه السلام در محضر آن حضرت بودیم. امام علیه السلام نگاهی به مردم کرد که گروه گروه عبور می کنند به بعضی از کسانی که نزد او بودند فرمود: مسئله ای در مدینه پیش آمده است؟

او عرض کرد: فدایت شوم از طرف حکومت (ظالم) برای مدینه فرمانداری تعیین شده است و مردم به دیدار او می روند تا به وی تهنیت گویند.

امام علیه السلام فرمود: به نزد او می روند تا بخاطر پست جدیدش به او تبریک گویند در حالی که او دری از درهای جهنم است. <sup>(۹۷)</sup>

## تسلیم

عده ای به محضر امام باقر علیه السلام رسیدند و دیدند که یکی از فرزندان او بیمار شده است و امام علیه السلام ناراحت و اندوهگین است.

با خود گفتند: اگر این کودک از دنیا برود می ترسیم امام علیه السلام را آن گونه ببینیم که نمی خواهیم در آن حال باشد.

چیزی نگذشت که صدای شیون اهل خانه بلند شد و فرزند امام علیه السلام از دنیا رفت. آنگاه حضرت نزد آنها آمد در حالیکه چهره او شاد بود و ناراحتی ها قبل از سیمای او بر طرف شده بود.

آنها به امام علیه السلام عرض کردند: فدایت شویم ما ترس آن داشتیم که با مرگ فرزند حالتی پیدا کنید که ما هم بخاطر اندوه شما غمگین شویم. حضرت به آنها فرمود: ما می خواهیم کسی را که دوست داریم سلامت باشد و ما راحت باشیم اما وقتی امر الهی فرا رسد تسلیم اراده خداوند هستیم. <sup>(۹۸)</sup>

### مجالست شیعیان با یکدیگر

مسیر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا شما شیعیان با یکدیگر خلوت و گفتگو می کنید و آنچه می خواهید می گوئید؟

عرض کردم: آری به خدا، با یکدیگر خلوت می کنیم (در مجالسی که مخالفین شیعه نباشند با یکدیگر می نشینیم) و گفتگو می کنیم و آنچه می خواهیم (از ویژگیهای شیعه) بیان می کنیم.

حضرت فرمود: همانا به خدا من دوست دارم که در بعضی از آن مجالس با شما باشم، به خدا بود و نسیم (عقاید و گفتار حق شما) را دوست دارم، شما هستید که از دین خدا و دین ملائکه او برخوردارید، پس با تلاش و تقوا (خود و ما را) کمک کنید. <sup>(۹۹)</sup>

### اسلام حقیقی

ابی جارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما دوستی و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خود می دانید؟ امام علیه السلام: آری.

عرض کردم: من از شما پرسشی دارم که می خواهم به من پاسخ دهید زیرا چشمم نابینا است و کمتر راه می روم و همیشه نمی توانم شما را زیارت کنم.  
امام علیه السلام فرمود: سوال خود را بپرس.

عرض کردم: مرا از دینی که شما و خاندانتان خدا را بر اساس آن عبادت می کنید آگاه کن تا من هم بر اساس آن خدا را دینداری کنم.

امام علی علیه السلام فرمود: با سخنی کوتاه سوال بزرگی کردی، به خدا سوگند همان دینی که خود و پدرانم خداوند را به آن دینداری می کنیم به تو می گویم.

۱ - شهادت به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله

۲ - اقرار به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده است.

۳ - محبت به دوست ما و دشمنی با دشمنان ما.

۴ - پیروی از فرمان ما.

۵ - انتظار قائم ما.

۶ - کوشش (در انجام واجبات) و پرهیز از محرمات. <sup>(۱۰۰)</sup>

### ویژگیهای شیعه

ابو اسماعیل گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم شیعه در محیطی که ما زندگی می کنیم بسیار زیاد است.

امام علیه السلام فرمود: آیا توانگر به فقیر توجه دارد؟ آیا نیکوکار از خطا کار در می گذرد؟ و آیا نسبت به یکدیگر همکاری و برادری دارند؟  
عرض کردم: نه.

حضرت فرمود: آنها شیعه نیستند شیعه کسی است که این کارها را انجام دهد.

(۱۰۱)

## دست دادن با دیگران

ابوعبیده گوید: از مدینه تا مکه در یک کجاوه همراه امام باقر علیه السلام بودم، حضرت در بین راه پیاده شد و قضاء حاجت کرد و برگشت و فرمود: اباعبیده دستت را بده، من دستم را دراز کردم حضرت چنان فشرد که فشار دست او را در انگشتانم احساس کردم. آنگاه فرمود: ای اباعبیده! هر مسلمانی که برادر مسلمانش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید و انگشتان خود را با انگشتان او در هم کند، گناهان آنها مانند برگ درختان در فصل زمستان بریزد. <sup>(۱۰۲)</sup>

## امید بدون عمل

جمعی از شیعیان در محضر امام باقر علیه السلام بودند، حضرت به آنها فرمود: ای گروه شیعه شما تکیه گاه میانه باشید و (از افراط و تفریط پرهیزید) تا آنکه غلو کرده به شما باز گردد و کسی که عقب مانده است خود را به شما برساند. مردی از انصار که سعد نام داشت عرض کرد: فدایت شوم: غلو کننده کیست؟ حضرت فرمود: مردمی که درباره ما چیزی گویند که ما خود نمی گوئیم اینها از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم.

آن مرد سوال کرد: عقب مانده کدام است؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که طالب خیر است، خیر و نیکی به او می رسد و به همان مقدار نیتش پاداش دارد.

آنگاه رو به ما کرد و فرمود: به خدا سوگند ما از جانب خداوند براتی نداریم و میان ما او خویشاوندی نیست و بر خدا حاجتی نداریم و جز با اطاعت بسوی خدا تقرب نجوئیم. پس هر کس از شما که مطیع خدا باشد دوستی ما برای او سودند باشد و هر کس از شما نافرمانی خداوند کند دوستی ما سودش ندهد. وای بر شما مبادا فریفته شوید. <sup>(۱۰۳)</sup>

## توجه به آخرت

جابر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: ای جابر به خدا سوگند که من غمگین و دل گرفته ام.

عرض کردم فدایت شوم دل گرفتگی و اندوه شما چیست؟  
حضرت فرمود: ای جابر! همانا خالص و صافی دین خدا به دل هر کس در آید از غیر او بگردد.

تای جابر! دنیا چیست و امیدواری چه باشد؟ مگر دنیا غیر از خوراکی است که خوردی یا جامه ای که پوشیدی یا زنی است که به او رسیدی؟  
ای جابرگ همانا مومنین به ماندن در دنیا دل بستند و از رسیدن به آخرت گریزی ندارد.

خرت خانه بقا و دنیا خانه فناست، ولی اهل دنیا غافلند و گویا مومنانند که آگاه و اهل تفکر و عبرتند: آن چه با گوشه‌های خود می شنوند آنها را از یاد خدا کر نکند و هر زینتی را که چشمشان بیند از یاد خدا کورشان نسازد. پس به ثواب آخرت رسیدند چنانکه به این دانش رسیدند.

که اهل تقوا کم اهل دنیا هستند و تو را از همه بیشتر یاری کنند. اگر به یاد خدا باشی تو را یاری کنند و اگر فراموش کنی به یاد آورند. امر خدا را یاد آور می شوند و بر آن ایستادگی می کنند. برای دوستی پروردگارشان دل از همه چیز کنده و بخاطر اطاعت مالک خویش از دنیا در هراسند و ار صمیم دل به خدای عز وجل و محبت او متوجه شده و فهمیدند که هدف اصلی همین است بخاطر عظمتی که دارد.

پس دنیا را چون باراندازی دان که در آن بار انداخته و سپس کوچ خواهی

کرد. (۱۰۴)

## گریه های امام باقر علیه السلام

(افلح) غلام امام باقر علیه السلام بود، او می گوید: من با امام باقر علیه السلام به زیارت خانه خدا رفتیم، وقتی امام علیه السلام وارد مسجد شد از آنجا نگاهی به خانه خدا کرد و گریه کرد تا اینکه گریه اش بلند شد. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد مردم شما را می بینند آهسته تر گریه کن.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو ای افلح چرا گریه نکنم شاید خدای تعالی به من نظر کند و در قیامت رستگار شوم.

آنگاه خانه خدا را طواف کرد و سپس آمد در نزد مقام نماز گذارد وقتی سر از سجده برداشت جای سجده اش از اشکهای چشمانش خیس شده بود و هر گاه می خندید می گفت: (اللهم لاتمقتنی) <sup>(۱۰۵)</sup>

(یعنی خداوندا مرا به دشمنی نگیر) <sup>(۱۰۶)</sup>

## حق آل محمد علیهم السلام

مردی در خدمت حضرت باقر علیه السلام عطسه زد گفت: (الحمد لله) امام باقر علیه السلام جواب عطسه او را نداد و فرمود: از حق ما کاست. آنگاه فرمود: چون یکی از شما عطسه کرد بگوید:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بینه.

وقتی آن مرد چنین گفت: امام علیه السلام هم جواب عطسه او را داد. <sup>(۱۰۷)</sup>

(یعنی به او یرحمک الله گفت) سعد بن ابی خلف گوید: حضرت باقر علیه السلام هر گاه عطسه می زد و به او (یرحمک الله) می گفتند، در جواب می فرمود (یفغر الله لکم و یرحمکم) و هر گاه کسی نزد او عطسه می زد به او می فرمود: (یرحمک الله عزوجل) <sup>(۱۰۸)</sup>



## ذکر خدا

امام صادق علیه السلام گوید: پدرم بسیار ذکر خدا می گفت: من با او راه می رفتم و او همواره ذکر خدا می گفت، با او طعام می خوردم و ذکر خدا می گفت، با مردم صحبت می کرد و سخن بادیگران او از ذکر خدا باز نمی داشت و من می دیدم که زبانش همواره ذکر (لااله الاالله) می گوید.

همواره صبح ما را جمع می کرد و دستور می داد ذکر خدا می گوئیم تا خورشید طلوع کند هر یک از ما می توانست قرائت قرآن کند می فرمود: قرائت قرآن کنیم و هر کس نمی توانست قرآن بخواند می فرمود: ذکر خدا گوئیم. <sup>(۱۰۹)</sup>

## حفظ یاران

در زمان حکومت بنی امیه امام باقر علیه السلام و شیعیانش به شدت تحت نظر جاسوسهای حکومت وقت بودند. حمزه بن طیار از پدرش محمد نقل می کند که به درب منزل امام باقر علیه السلام رفتم تا اجازه بگیرم یه محضر او شرفیاب شوم اما آن حضرت اجازه نداد و دیگران را به حضور می پذیرفت.

به منزل بازگشتم و در حالی که ناراحت بودم بر تحت دراز کشیدم بی خوابی مرا گرفت و همین طور فکر می کردم که چرا امام علیه السلام بخ اجازه ملاقات نداد و به مخالفین و منحرفینم از اسلام و ولایت اجازه داد. در همین فکرها غوطه ور بودم که صدای در را شنیدم.

گفتم: کیست؟

امام باقر علیه السلام. حضرت فرمود: هم اکنون نزد ما بیا. لباسهایم را پوشیدم و با او به راه افتادم تا اینکه به حضور امام علیه السلام رسیدم. او فرمود: ای محمد! نه فرقه و نه قدریه و نه حروریه و نه زیدیه بلکه حق با ماست. من اگر تو را به حضور نپذیرفتم بخاطر این دلایل بود (شاید بخاطر حضور جاسوسان حکومت بوده که

او را شناساند و آزار ندهند. من هم دلایل امام علیه السلام را پذیرفتم و خیالم راحت شد. <sup>(۱۱۰)</sup>

### حضور در میدان کار

(محمد بن منکدر) یکی از صوفیان مدینه گوید: در یکی از ساعات بسیار گرم به یکی از نواحی مدینه رفتم، محمد بن علی را دیدم که با بدن فربه بر دوش دو نفر از غلامان خود تکیه کرده است.

نزد خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش است که در این هوای گرم در طلب دنیا حرکت می کند. می روم و او را نصیحت می کنم نزدیک رفتم و سلام کردم، او هم در حالی که غرق کرده بود و نفس می زد جواب سلام مرا داد.

عرض کردم: بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت و با این حال در طلب دنیا حرکت می کند؟

اگر در این حال مرگ تو فرا رسد چه خواهی کرد؟

حضرت خود تکیه به دیوار داد و گفت: به خدا سوگند اگر مرگم در این حال فرا رسد در حالی فردا رسیده است که در اطاعت از خداوند تعالی بسر می برم که می خواهم با سعی و تلاش خود را از نیازمندی به تو و دیگران حفظ کنم و این ترسی ندارد، ترس من باید از آن جهت باشد که مرگم در حال معصیت فرا رسد.

عرض کردم: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد، خواستم تو را موعظه کنم اما تو مرا موعظه کردی. <sup>(۱۱۱)</sup>

## شیعه واقعی

امام باقر علیه السلام مردی را دید که بر دیگری فخر می ورزید و می گفت: من از شیعیان آل محمد هستم.

حضرت به او فرمود: بر او فخر نکن. اموالی را که داری اگر برای خودت خرج کنی برایت دوست داشتنی تر است.

امام علیه السلام فرمود: پس، تو شیعه نیستی، زیرا ما اگر مالی برای برادران مومن خود خرج کنیم دوست داشتنی تر است تا برای خود خرج کنیم. تو این گونه بگو که من از دوست داران شما هستم و امید نجات به محبت شما دارم. <sup>(۱۱۲)</sup>

## فصل هشتم: قصه های زندگی امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام : مومن در دنیا غریب است. <sup>(۱۱۳)</sup>

### نامگذاری فرزند

ابوهان رون گوید: من در مدینه همنشین امام صادق علیه السلام بودم. چند روزی گذشت و نتوانستم به او حاضر شوم. پس از چندی که به خدمت او مشرف گشتم فرمود: ای ابوهارون چند روزی بود که تو را نمی دیدم. عرض کردم: سبب آن این بود که پسری برایم متولد شده بود. امام علیه السلام فرمود: خدا مبارک بگرداند چه نامی برای او انتخاب کردی؟ عرض کردم: محمد

حضرت نام محمد را که شنید صورتش را نزدیک زمین برد و می گفت: محمد، محمد، محمد، تا آنکه نزدیک بود صورتش به زمین برسد. سپس فرمودن جانم: مادرم، پدرم تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد. آنگاه فرمود: این پسر را دشنام نده و او را زن و بابدی نکن و بدان که خانه ای نیست که در آن محمد باشد مگر آنکه آن خانه هر روز تطهیر و تقدس می شود. <sup>(۱۱۴)</sup>

### تحصیل روزی حلال

(فضل بن ابی قره) گوید: ما بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم در حالی که او بروی دیواری مشغول کار بود. عرض کردیم: خداوند ما را فدای شماگرداند اجازه دهید ما این کار را برای شما انجام دهیم یا اینکه غلامان آن را انجام دهند. امام علیه السلام فرمود: نه، بگذارید خود آن را انجام دهیم زیرا من دوست دارم که خداوند عزوجل مرا ببیند در حالی که بادستهای خود کار می کنیم و و بازحمت دادن به خود در طلب مال حلال هستیم. آنگاه فرمود: امیرالمومنین علیه السلام برای

تحصیل حاجت خود تلاش می کرد و دوست داشت که خداوند او را ببیند که خود را در طلب حلال به زحمت انداخته است. (۱۱۵)

### ارزش نیکی به والدین

(عمار بن حیان) گوید: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر دادم که فرزندم اسماعیل به من نیکی می کند. حضرت فرمود: من اسماعیل را دوست داشتم و با این خبری که دادی او را بیشتر دوست می دارم. آنگاه فرمود:

وقتی خواهر رضاعی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به محضر او آمد چون نگاه آن حضرت به او افتاد از دیدنش مسرور شد وزیر انداز خود را برای او پهن کرد و وی را بر آن نشاند، آنگاه با او شروع به صحبت کرد و می گفتند و می خندیدند. سپس مجلس آنها به پایان رسید و از محضر آن حضرت مرخص شد.

مدتی بعد از برادر رضاعی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که برادر خواهر رضاعی او بود به محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد اما حضرت آن برخوردی را که با خواهرش داشت با او نداشت.

گفته شد با رسول الله! با خواهرت برخوردی داشتی که با برادرت که مرد بود نداشتی؟

حضرت در پاسخ فرمود: زیرا خواهر رضاعی ام نسبت به پدر و مادرش رفتار بهتری از برادرش دارد. (۱۱۶)

### احترام به پدر

ابراهیم بن شعیب گوید: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: پدرم پیر و ضعیف شده است و ما برای قضا حاجت، او را به مستراح حمل می کنیم.

حضرت فرمود: اگر می توانی این زحمت را هم از او برداری چنین کن. وبه دهان او لقمه گذار که این اعمال در فردای قیامت سپری از آتش برای تو خواهد بود. <sup>(۱۱۷)</sup>

### یکدیگر را دوست بدارم

(حفص بختری) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد. حضرت به من فرمود: او را دوست داری؟  
عرض کردم: آری

حضرت فرمود: چرا او را دوست نداشته باشی در حالی که برادر تو می باشد و شریک دین و یاور تو علیه دشمنان و روزی او هم بر عهده دیگری است. <sup>(۱۱۸)</sup>  
امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی را دوست داشتی او را از آن آگاه گردان زیرا اعلام محبت، دوستی میان شما را پابرجا تر می کند. <sup>(۱۱۹)</sup>

### ثروتمندان شیعه

(محمد بن عجلان) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان او وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادرانت که از نزد آنها آمدی چگونه بودند؟

اودر پاسخ آنها را ستود و پاک و نیکو معرفی کرد.

امام علیه السلام فرمود: عیادت ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: بسیار ناچیز است.

امام علیه السلام فرمود: دیدار و احوالپرسی ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: اندک است.

حضرت فرمود: دستگیری ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: شما از اخلاق و صفاتی سوال می کنید که در بین مردم ما کمباب است. (۱۲۰)

حضرت فرمود: پس چگونه آنها خود را شیعه می دانند؟

### صله ارحام

(صفوان جمال) گوید: میان امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن بحث و مجادله شد و به جنجال کشیده شد بطوری که مردم دور آنها جمع شدند و در حالی که شب بود از یکدیگر جدا شدند.

صبح روز بعد که من بدنبال کاری از منزل بیرون آمدم دیدم امام صادق علیه السلام درب منزل عبدالله بن حسن ایستاده است و به کنیز او می فرماید: به ابی محمد عبدالله بن حسن) بگو به درب خانه بیاید.

عبدالله بیرون آمده و گفت: یا ابا عبدالله چرا صبحگاه به اینجا آمده ای؟ حضرت فرمود: من دیشب آیه ای از کتاب خدای عز و جل را تلاوت کردم که پریشانم کرده است.

گفت: کدام آیه؟

حضرت فرمود: قول خداوند که می فرماید: کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است، پیوسته می دارند (صله رحم می کنند) از پروردگار خود می ترسند و از سختی حساب در هراسند. (۱۲۱)

عبدالله عرض کرد: راست گفتم گویا من این آیه را هرگز در کتاب خدای عز و جل نخوانده بودم. سپس دست به گردن شدند و گریستند. (۱۲۲)

اگرچه حق با عبدا بن حسن که از اقوام امام علیه السلام می باشد نبوده و او از عقاید صحیحی هم برخوردار نبوده است و ارتباط خویشاوندی را که خدا به حفظ آن فرمان داده است تحکیم می نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود: صله رحم اعمال را پاک و اموال را بسیار و حساب را آسان می‌کند بلا را می‌زداید و روزی را زیاد می‌کند. <sup>(۱۲۳)</sup>

### آسان‌گیری بر بدهکار

(حماد بن عثمان) گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان آن حضرت وارد شد.

امام علیه السلام به او فرمود: چه شده است که برادرت از تو شکایت دارد؟ آن مرد گفت: از اینکه حقم را با جدیت و پیگیری از او مطالبه می‌کنم شکایت دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: گمان کرده‌ای وقتی این‌گونه حقت را از او مطالبه می‌کنی کار بدی نکرده‌ای؟

آیا کلام خداوند را نخوانده‌ای که می‌فرماید: (بخافون سوء الحساب) (یعنی از بدی حساب در قیامت می‌ترساند که خداوند به آنها ستم کند؟ نه والله از این جهت نمی‌ترسند بلکه از موشکافی و جدیت در حساب می‌ترسند از این رو آن را ابدی حساب نامیده‌اند. <sup>(۱۲۴)</sup>

### رضا به قضای الهی

اعشى گوید: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم تا از فرزند بیمار او عیادت کنم، دیدم امام علیه السلام بر درب منزل ایستاده است و بسیار اندوهگین و ناراحت است.

عرض کردم: فدایت شوم بچه در چه حالی است؟



امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند حال آشفته ای دارد. آن گاه وارد خانه شد و مدتی ماند و سپس با روی گشاده بسوی ما بیرون آمد در حالی که غم و اندوه از او بر طرف شده بود آنگاه فرمود: دوست داشتم که بچه شفا یابد.

عرض کردم: فدایت شوم بچه در چه حالی است؟

امام علیه السلام فرمود: به راه خود رفت.

عرض کردم: فدایت شوم آن وقت که زنده بود شما غمگین بودید اما الان که از دنیا رفته است روئی گشاده دارید!

امام علیه السلام فرمود: ما اهل بیت قبل از مصیبت گریه می کنیم اما وقتی امر الهی واقع شد به قضای خداوند راضی هستیم و تسلیم امر او خواهیم بود. <sup>(۱۲۵)</sup>

### نامگذاری

ربعی بن عبدالله گوید: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، ما فرزندانمان را به نام شما و پدران شما نامگذاری می کنیم آیا این نامگذاری سودی برای ما دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ای والله آیا دین جز محبت است. <sup>(۱۲۶)</sup>

### حقوق مومن

داود بن حصین گوید: ما چهارده نفر بودیم که در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، ناگهان حضرت عطسه کرد اما کسی به او چیزی نگفت. حضرت فرمود: آیا جواب عطسه را نمی دهید؟ از جمله حقوق مومن بر مومن این است که چون بیمار شود او را عیادت کند و چون بمیرد بر سر جنازه اش حاضر گردد و چون عطسه کند جواب عطسه او را بدهد و چون او را دعوت کند دعوتش را بپذیرد.

امام باقر علیه السلام هرگاه عطسه می کرد به او می گفتند: یرحمک الله (یرحمکم الله) (خداوند تو را مورد مغفرت و رحمت خود قرار دهد) و هر گاه کسی نزد او عطسه می زد حضرت می فرمود: یرحمک الله عزوجل. <sup>(۱۲۷)</sup>

### سرمایه ولایت

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و از فقر و تنگدستی شکایت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: این طور نیست که تو می گویی و من تو را فقیر نمی دانم.

عرض کرد: سرور من به خدا سوگند شما از وضع من خبر نداری و نمونه هایی از فقر خود را ذکر کرد و امام علیه السلام سخن او را نمی پذیرفت تا اینکه از او سوال کرد اگر صد دینار به تو بدهند حاضری از ولایت ما دست برداری و از ما برائت جویی؟

جواب داد: نه، امام پیوسته رقم دینار را بالا برد و به هزارها دینار رسانید و آن مرد قسم می خورد که حاضر نیست با این مبالغ از ولایت ائمه علیهم السلام دست کشد.

آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: آیا کسی که چیزی دارد که به هزارها دینار نمی فروشد فقیر است. <sup>(۱۲۸)</sup>

### دستگیری از برادر مومن

صفوان جمال گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مردی از اهل مکه بنام میمون وارد شد و از نداشتن کرایه شکایت کرد.

حضرت به من فرمود: برخیز و برادرت را یاری کن، من برخاستم و به همراه او رفتم تا اینکه خداوند کرایه اش را فراهم کرد و سپس به نزد امام علیه السلام بازگشتم.

حضرت فرمود: برای حاجت برادرت چه کردی؟  
عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد خداوند آن را بر آورده ساخت.  
امام علیه السلام فرمود: اگر برادر مسلمان خود را یاری کنی از یک هفته طواف خانه خدا نزد من بهتر است. <sup>(۱۲۹)</sup>

### بی نیازی

مردی از اصحاب امام صادق علیه السلام همواره به محضر او می رسید، مدتی گذشت و آن مرد حج نگذارد و به خدمت امام علیه السلام نرسید. یکی از آشنایان او به خدمت آن حضرت رسید. امام علیه السلام پرسید فلانی چه می کند؟  
او گمان برد امام علیه السلام از وضع مالی او سوال می کند اما حضرت فرمود:  
دینش چگونه است؟

عرض کرد: دینش به گونه ای است که شما دوست دارید.  
امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم او غنی و بی نیاز است. <sup>(۱۳۰)</sup>

### نوشتن انشاء الله

امام صادق علیه السلام دستور داد تا برای بر آوردن حاجتی نامه ای نوشته شود. نامه نوشته شد و نویسنده نامه آن را به خدمت حضرت آورد در حالی که در آن نامه انشاء الله نوشته بود.

امام علیه السلام فرمود: چگونه امید دارید این کار انجام گیرد با اینکه انشاء الله نوشته اید. ببینید هر جا انشاء الله نوشته نشده است بنویسید. <sup>(۱۳۱)</sup>

## عبادت بدون عقل

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم من همسایه ای دارم که نماز خواندن، صدقه دادن و حج گذاردنش بسیار است و عیب ظاهری هم ندارد.

امام علیه السلام فرمود: عقلش چگونه است؟

عرض کردم: فدایت شوم: عقل آنچنانی ندارد و در سطح پایینی است.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت با آن اعمال درجه اش بالا نمی رود. <sup>(۱۳۲)</sup>

## دعایم به اجابت نمی رسد

راوی می گوید: امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا وجود دارد که آن دو را می جویم ولی نمی یابم.

امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟

عرض کردم: سخن خداوند عز و جل که می فرماید:

﴿ادعونی استجب لکم﴾

بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را و ما او را می خوانیم و اجابتی نمی بینیم.

امام علیه السلام فرمود: گمان کرده ای خداوند خلاف وعده کرده است؟

عرض کردم: نه

فرمود: پس چرا اجابت نمی شود؟

عرض کردم: نمی دانم.

فرمود: ولی من تو را آگاه می کنم.

هر کس دستوراتی را که خداوند به او داده است اطاعت کند آنگاه او را از

دعا بخواند او را اجابت می کند.

عرض کردم: راه دعا کردن چیست؟

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: با حمد خداوند شروع می کنی و نعمتهای را هم که به تو داده است به زبان می آوری سپس او را شکر می گویی و بعد از آن بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلوات می فرستی و گناهان خود را یادآوری می شوی بو به آنها اعتراف می کنی و از آنها به خداوند پناه میبری. این است راه دعا کردن.

آنگاه فرمود: آیه دیگر کدام است؟

عرض کردم: سخن خداوند که می فرماید:

﴿وَمَا نَنْفِقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِقُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

و آنچه اتفاق می کنید خداوند عوض آن را می دهد و او بهترین روزی

دهندگان است. (۱۳۳)

ومن اتفاق می کنم اما عوض آن را نمی بینم.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آیا گمان کرده ای خداوند خلاف وعده کرده است؟

عرض کردم: نه

فرمود پس چرا عوض آن را نداده است؟

گفتم: نمی دانم.

فرمود: اگر کسی مال حلال را بدست آورد و در راه حلال اتفاق کند، در همی

را اتفاق نمی کند مگر اینکه عوض آن را به او داده می شود. (۱۳۴)

### نیکوکاری بدون تقوا

فضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بودم که موضوع اعمال مطرح

شد، من گفتم: عمل من به چه اندازه کم و ضعیف است!

حضرت فرمود: عمل کم با تقوا از عمل زیاد بی تقوا است.

عرض کردم: چگونه عمل زیاد بی تقوا است.

عرض کردم: چگونه عمل زیاد بی تقوا می باشد؟

فرمودند: مانند مردی که از غذای خود به مردم می خوراند و با همسایگانش مهربانی می کند در خانه ای به روی مردم باز است اما وقتی دری از حرام بر روی او گشوده گردد وارد آن می شود، این عمل بدون تقوا است. اما کسی دیگری هست که این کارهای خیر را ندارد اما دیگری در حرامی بر او گشوده شود وارد آن نمی شود. (۱۳۵)

گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند امام وقتی دری از حرام بر روی او گشوده گردد وارد آن می شود، این عمل بدون تقوا است. اما کسی دیگری هست که این کارهای خیر را ندارد اما اگر در حرامی بر او گشوده شود وارد آن نمی شود. (۱۳۶)

### توصیه به رانندگان

گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند امام علیه السلام به جمعی از آنها رو کرد و فرمود: چرا ما را سبک می شمارید؟

مردی از اهل خراسان از جا برخاست و عرض کرد: ما به خدا پناه می بریم که شما را سبک شماریم یا چیزی از دستورات شما را نادیده انگاریم.

امام علیه السلام فرمود: مگر صدای درخواست فلانی را در نزدیک جحفه نشنیدی که به تو می گفت: مرا به اندازه یک میل (چهل کیلومتر) سوار کردن به خدا قسم خسته و درمانده شده ام و تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی و هر کس مومنی را سبک شمرده و احترام خدا را تباه ساخته است. (۱۳۷)

### زهد امام صادق علیه السلام

روزی منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام نوشت: چرا همان گونه که مردم نزد ما می آیند نزد ما نمی آیی؟

حضرت در پاسخ فرمود: کاری نکرده ایم که بخاطر آن بترسیم و چیزی از مرا آخرت نزد تو نیست که امید آن را داشته باشیم و به نعمتی نرسیده ای که بخاطر تا به تو تسلیت گوئیم، برای چه نزد تو آییم؟ منصور دوباره نامه ای فرستاده و در آن نوشت: نزد ما بیان تا ما را نصیحت کنی.

امام علیه السلام در جواب او نوشت: کسی که طلب دنیا تو را نصیحت نمی کند و کسی که طالب آخرت باشد نزد تو نمی آید. منصور بعد از خواندن جواب امام صادق علیه السلام گفت: دنیاطلبی و آخرت طلبی افراد منزلت آنها را نزد من متمایز کرده است و جعفر بن محمد خواستار آخرت است. <sup>(۱۳۸)</sup>

### بی اعتباری شراب خوار

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری پول نقد داشت و مطلع گردید مردی از طایفه قریش می خواهد به یمن برود، به خدمت پدرش رسید و عرض کرد: فلانی می خواهد به یمن برود و من هم مقداری پول دارم، آیا صلاح می بیند که آنها را به او بدهم تا مقداری اجناس برایم خریداری کند و از این راه سودی برده باشم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای پسر! آیا نمی دانم او شراب خوار است؟ اسماعیل گفت: مردم این گونه می گویند و از کجا معلوم که شراب خوار باشد؟ امام علیه السلام فرمود: این کار را نکن و پولهایت را به او نده. اسماعیل گفته پدر را نادیده گرفت و پولهایش را به آن مرد داد، او نیز پولهای اسماعیل را حیف و میل کرد و یک درهم آن را هم برنگرداند. وقتی موسوم حج فرارسید، امام علیه السلام و اسماعیل هردو به حج رفتند.

اسماعیل که بخاطر از دست دادن پولهایش غمگین بود به دور خانه خدا طواف می کرد و می گفت: خدایا مرا از پاداش و عوض پولم برخوردار بگردان. امام صادق علیه السلام که او را مشاهده می کرد خود را به او رسانید و از پشت سر دست به شانه او زد و فرمود: ساکت باش فرزندم تو هیچ حقی بر خداوند نداری و پاداشی نداری که به تو عنایت کند و عوضی به تو بدهد چه اینکه تو فهمیدی که او شراب خوار است و به او اعتماد کردی.

اسماعیل گفت: من که ندیدم او شراب بخورد، شنیدم که مردم می گویند او شراب خوار است.

حضرت فرمود: فرزندم! خدای از و جل در کتابش فرموده است: ﴿یومن بالله و یومن للمومنین﴾<sup>(۱۳۹)</sup> (یعنی پیامبر، خدا و مومنین را تصدیق می کند). وقتی مومنین به چیزی شهادت دادند آنها را تصدیق کن.

آن می فرماید: اموال خود را به انسانهای نادان ندهید.<sup>(۱۴۰)</sup> و چه کسی نادان تر از شراب خوار. آنگاه فرمود: پیشنهاد شراب خوار در مورد ازدواج پذیرفته نگردد، میانجیگری او قبول نشود و امانت به او سپرده نشود. پس کسی که به او اعتماد کند و امانتی به او سپارد و حیف و میل نماید پاداش و عوضی نزد خداوند ندارد.<sup>(۱۴۱)</sup>

### سه درس زندگی

(عبدالله علی بن اعین) گوید: عده ای از شیعیان در ضمن نامه ای از امام صادق علیه السلام سؤالاتی کردند و به من امر کردند که از حق مومن از آن حضرت سوال کنم. وقتی به محضر امام رسیدم آن سوال مطرح کردم اما امام علیه السلام جوابم را نداد.



وقتی برای وداع به خدمت او رسیدم عرض کردم من سوال کردم اما شما پاسخ آن را ندادید.

حضرت فرمود: ترسیدم با عدم رعایت آن کفران ورزید، همانا از سخت ترین واجبات خداوند بر خلقش سه چیز است:

۱- رعایت انصاف از خودتان آنجا که جز آنچه برای خود می پسندد برای او نپسندد.

۲- کمک مالی به برادر مومن.

۳- یاد خدا در هر حال و آن فقط (سبحان الله) و الحمد لله نیست بلکه یاد خداوند ترک کاری است که خداوند بر او حرام کرده است. <sup>(۱۴۲)</sup>

## فصل نهم: قصه های زندگی امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام : کسی که بدنبال ریاست باشد هلاک می شود. (۱۴۳)

### برخورد با بدگویان

یکی از فرزندان عمر بن خطاب که در مدینه زندگی می کرد امام کاظم علیه السلام را آزار می داد و هر گاه به او می رسید بدگوئی می کرد و امیرالمومنین علیه السلام را نیز مورد قرار می داد.

بعضی از یاران حضرت عرض کردند اجازه دهید ما این فاسق را بکشیم، اما امام علیه السلام به شدت آنها را نهی کرده و آدرس محل کار و مزرعه آن مرد را سوال کرد. گفته شد او در ناحیه ای از مرکب خود پیاده شد و نزد او نشست و بارویی گشاده با او صحبت کرد و خندید.

آنگاه سوال کرد: چقدر برای زراعت خود خرج کرده ای؟

او در جواب گفت: صد دینار

حضرت فرمود: امید داری چقدر سود نصیب تو گردد؟

گفت: علم غیب نمی دانم.

حضرت فرمود: گفتم: امید داری چه اندازه سود ببری؟

گفت: امیدوارم دویست دینار سود ببرم.

امام علیه السلام کیسه ای به او داد که سیصد دینار در آن بود فرمود: زراعت هم

مال خودت باشد و خداوند آنچه امید داری نصیب می کند.

آن مرد سر امام علیه السلام را بوسید و از او خواست که از خطایش در گذرد.

امام علیه السلام بر او لبخندی زد و بازگشت.

وقتی امام علیه السلام به مسجد رفت آن مرد را دید که نشسته است، وقتی چشمش به امام علیه السلام افتاد: گفت:  
اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته خداوند دانایتر است که رسالتش را در چه کسی قرار دهد.

اصحاب آن حضرت پرسیدند قضیه چیست؟

امام علیه السلام فرمود شما چیز دیگری می گفتند حال شنیدند الان چه گفت؟  
وقتی امام علیه السلام به منزل خود رفت به یارانش که از او خواسته است بودند اجازه دهد آن مرد را بکشند فرمود: کدامیک بهتر بود آنچه شما می خواستید انجام دهید یا آنچه من می خواستم انجام دهم؟ من با مبلغی او را اصلاح کردم و با این شراو را از خود دور کردم. <sup>(۱۴۴)</sup>

### سجده شکر

هشام بن احمر گوید: همراه امام کاظم علیه السلام در اطراف مدینه حرکت می کردم که ناگاه از بالای مرکب زانوان خود را خم کرد و بر روی زمین به سجده افتاد و مدتی طول داد سربلند کرد و سوار شد عرض کردم:

فدایت شوم چه سجده طولانی کردی؟

فرمود: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده است، دوست داشتم پروردگارم را شکر نمایم. <sup>(۱۴۵)</sup>

### عفو

(متعّب) گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در باغ خرماي خود بود و شاخه درختان را می برید. یکی از غلامان او را دیدم که دسته ای از خوشه های خرما را

برداشت و به دیوار انداخت من رفتم او را گرفته و به نزد حضرت بردم و گفتم:  
فدایت شوم من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود.

حضرت فرمود: آیا گرسنه ای؟

غلام: نه آقای من.

امام علیه السلام: برهنه ای؟

غلام: نه مولای من.

امام علیه السلام پس چرا این خوشه خرما را برداشتی؟

غلام: دلم خواست.

امام علیه السلام: برو و این خوشه خرما هم از آن تو باشد و فرمود: او را رها کنید.

(۱۴۶)

### هم نشینی با مردم ضعیف

امام کاظم علیه السلام بر مرد سیاه پوست و زشت رویی گذر کرد، بر او سلام کرد و  
نزد او فرمود آمد و مدتی طولانی با او گفتگو کرد. آنگاه فرمود: اگر حاجتی  
برای او پیش آمد آن را بر آورده می کند.

در این هنگام شخصی گفت: یا بن رسول الله شما با آن منزلتی که دارید نزد  
این مرد فرود می آید آنگاه از نیازهایش سوال می کنید در حالی که او به سما  
محتاج تر است.

علیه السلام فرمود: بنده ای از بندگان خداست که به حکم قرآن برادر ماست و در  
زمین خدا حرکت می کند و با او از یک پدریم و او آدم است و یک دین داریم  
که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او کند و پس از اینکه بر او بالیدیم  
ما را در برابر خود متواضع ببند. (۱۴۷)

## حرمت برادر مومن

عبدالمومن من انصاری گوید: به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و محمد بن عبدالله جعفری هم نزد آن حضرت بود من با محمد تبسمی کردم امام که مشاهده می کرد فرمود: او را دوست داری؟

عرض کردم: بله، البته بخاطر شما را دوست دارم.

امام علیه السلام فرمود: او برادر توست و مومن برادر مادری و پدری مومن است اگر چه از یک پدر نباشند (همه فرزند آدم و حوا هستند).

معون است کسی که به برادرش تهمت زند.

ملعون است کسی که به برادرش خیانت کند.

ملعون است کسی که برادرش را (از کجروی) پند و اندرز ندهد.

ملعون است کسی که از برادرش غیبت کند. <sup>(۱۴۸)</sup>

## ارزش کار

علی بن ابی حمزه گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول کار و فعالیت در زمین خودش بود به گونه ای که عرق بر بدنش جاری بود به او عرض کردم فدایت شوم دیگران کجا هستند که شما اینگونه به زحمت افتادید؟

حضرت فرمودند: ای علی! کسی که بهتر از من و پدرم بود با دست خود در زمین کار می کرد.

عرض کردم: او چه کسی بود؟

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا امیرالمومنین علیه السلام و چ پدران من همه بادیست خود کار می کردند و البته کار کردن عمل پیامبران و جانشینان آنها و بندگان شایسته خداوند است. <sup>(۱۴۹)</sup>

## پرهیز از حرام

امام کاظم علیه السلام غلامش را فرستاد تا برای او تخم مرغ بخرد، غلام یک یا دو عدد تخم مرغ خرید و با آنها قمار کرد آنگاه نزد امام علیه السلام رفت. حضرت تخم مرغ را از او گرفت و پخت و میل فرمود: پس از آن یکی از غلامان حضرت به او عرض کرد: او با این تخم مرغ قمار کرد.

امام علیه السلام بسیار ناراحت شد. فوراً طشتی طلب می کرد و غذاهای حرام را برگرداند. (۱۵۰)

## نهی از منکر

روزی امام کاظم علیه السلام از در خانه بشر حافی در بغداد می گذشت که شنید صدای ساز و آواز و از خانه او بلند است و کنیزی برای ریختن خاکرو به در خانه آمده است.

امام علیه السلام به او فرمود: ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده می باشد؟  
کنیز گفت: آزاد است.  
امام علیه السلام فرمود: راست گفתי آزاد است که این چنین گناه می کند، اگر بنده بود از مولای خود می ترسید.

وقت کنیز برگشت مولای او بشر بر سفره شراب بود، از او پرسید چرا که دیر آمدی؟

کنیز ماجرای صحبت خود با امام علیه السلام را برای او بیان کرد. بشرکه سخن امام علیه السلام را از زبان کنیز شنید پای برهنه دوید. و به خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و ضمن عذرخواهی و اظهار شرمندگی و گریه از کار خود توبه کرد. (۱۵۱)

## پرهیز از نامحرم

هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را زندانی کرد کنیزی زیبا و فهمیده را به خدمت او در زندان فرستاد و در حقیقت نظرش این بود که آن حضرت به کنیز تمایل پیدا کند و منزلت او در بین مردم کم شود و یا این که تمایل او به کنیز بهانه ای بدست او دهد تا بتواند امام علیه السلام را بیشتر تحت فشار قرار دهد، و خادم دیگری را هم به زندان فرستاد تا نظاره گر آن کنیز باشد.

خادم دید آن کنیز پیوسته در حال سجده به سر می برد و می گوید:  
قدوس، قدوس، سبحانک، سبحانک، سبحانک. او را نزد هارون بردند دیدند  
از خوف خدا می لرزد.

به او گفتند: این چه حالتی است که پیدا کردی؟  
در جواب گفت: عبد صالح را دیدم که چنین بود و پیوسته تا آخر عمر از این  
حالات برخوردار بود. <sup>(۱۵۲)</sup>

## مخالفت با ظالم

صفوان جمال گوید: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: ای صفوان!  
همه کارهای تو خوب است جز یک کار.  
عرض کردم: فدایت شوم چه کاری؟  
حضرت فرمود: اینکه شترهایت را به این مرد (هارون الرشید) کرایه می دهی.  
عرض کردم: به خدا سوگند برای کار بیهوده و سفر حرامی کرایه نداده ام  
بلکه برای سفر حج کرایه داده ام، علاوه خودم در این سفر شرکت ندارم بلکه  
غلامان خود را می فرستم تا سر پرستی کنند.

حضرت فرمود: ای صفوان! تو شترهای خود را کرایه داده ای؟  
عرض کردم: بله.

فرمود: آیا می خواهی هارون و دستگاه او باقی بماند تا اینکه کرایه تو را بدهد؟

عرض کردم: بله.

امام علیه السلام فرمود: هر کسی که بخواهد آنها باقی بمانند از آنهاست و هر کس که از آنها باشد در آتش جهنم است.

صفوان گوید: رفتم و همه شترهایم را فروختم، خبر فروش شترها به هارون رسید، مرا خواست و گفت: ای صفوان! به من خبر رسیده است که شترهایت را فروختی.

گفتم: بله.

گفت: چرا فروختی؟

گفتم: پیر و از کار افتادم شدم و غلامان هم درست به کارها رسیدگی نمی کنند.

هارون: نه این طور نیست، من می دانم چه کسی تو را به فروش شترها راهنمایی کرد. موسی بن جعفر تو را به فروش آنها فرا خواند.

گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

هارون گفت: این حرفها را رها کن، اگر سوابق همکاریهای گذشته ات نبود

تو را می کشتم. <sup>(۱۵۳)</sup>

### کمک مشروط

مرد فقیر و مومنی به محضر امام کاظم علیه السلام رسید و از او خواست تا گرفتاریش را برطرف سازد.

یه السلام در چهره او خندید و فرمود: سوالی از تو می کنم اگر جواب آن را دادی دو برابر آنچه را طلب کردی به تو خواهم داد اما اگر جواب سوال مرا



ندادی همان اندازه که در خواست کردی را به تو می دهم و البته او صد در هم در خواست کرده بود که با آن کار کند تا زندگی خود را اداره نماید.

مرد فقیر عرض کرد: پیرس.

امام علیه السلام سوال کرد: اگر آرزوی چیزی در دنیا به تو واگذار شود چه چیزی را آرزو می کنی؟

او در پاسخ عرض کرد: آرزو می کنم که تقیه در دینم نصیبم گردد و بتوانم حقوق برادران دینی ام را که بر عهده دارم انجام دهم.

امام علیه السلام فرمود: چرا ولایت ما اهل بیت را در خواست نمی کنی؟  
او گفت: این را که دارم، آن را که ندارم خواستم. و من خدا را بر آنچه دارم شکر می گویم و از آنچه ندارم در خواست می نمایم.  
امام علیه السلام فرمود: احسنت، دو هزار در هم به او بدهید. <sup>(۱۵۴)</sup>

### شیوه واقعی

عده ای به امام کاظم علیه السلام عرض کردند، ما به مردی گذر کردیم که فریاد می زد من از شیعیان خالص محمد و آل محمد هستم و می خواست لباسی را که در دست داشت بفروشد و می گفت: چه کسی این لباس را از من با قیمت بیشتر می خرد؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: مردی که قدر خود را بداند جهل می ورزد و خود را ضایع نمی کند. آیا می دانید این مرد خود را مثل چه کسی می داند؟  
او کسی است که می گوید: من مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستم در حالی که طلب زیادی و فروش کالای خود را دارد و عیبهای کالا را بر مشتری می پوشاند و چیزی را می خرد و با سود بسیار می فروشد. آیا این مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است؟

بسیار دور است که او مثل او آنها باشد. اما چه چیز مانع است که بگوید: من  
از دوستداران محمد و آل محمد و از کسانی هستم که دوستان آل محمد را  
دوست دارد و دشمنان آنها را دشمن می‌دارد. <sup>(۱۵۵)</sup>

## فصل دهم: قصه های زندگی امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام: محبت به مردم نیمی از عقل است. (۱۵۶)

### تعیین اجرت

سلیمان بن جعفر گوید: برای انجام بعضی از کارها همراه امام رضا علیه السلام بودم تا این که خواستم به خانه ام باز گردم.

حضرت فرمود: برگرد و با من بیا و امشب را نزد من بمان. من هم برگشتم و به همراه او حرکت کردیم تا اینکه وارد منزل شدیم. حضرت نگاهی به غلامان خود کرد که مشغول گل کاری و ساختن اصطبل بودند و بعضی از آنها کارهای دیگر انجام می دادند. در بین آنها غلام سیاهی که غریب بود کار می کرد.

امام علیه السلام به غلامان خود گفت: این مرد اینجا چه می کند؟ آنها در جواب گفتند: او به ما کمک می کند و ما هم چیزی در برابر به او خواهیم داد.

امام علیه السلام فرمود: اجرت او را تعیین کردید؟ گفتند: نه ما هر چه به او بدهیم راضی است. حضرت به سراغ ایشان رفت تا با تازیانه آنها را کتک بزند و بسیار ناراحت شد که چرا اجرت او را معین نکردید؟

سلیمان بن جعفر می گوید: من به امام علیه السلام عرض کردم: چرا شما خود را ناراحت کرده اید؟

فرمود: من بارها آنها را از این کار نهی کرده ام که باید اجرت هر کس را که می خواهند به کار گیرند با او تعیین کنند و ای سلیمان این را بدان کسی بدون تعیین مزد برای تو کار نمی کند مگر اینکه اگر سه برابر مزد او هم به وی

بپردازی باز هم گمان دارد به او کم داده ای، اما وقتی مزد او را معین کردی و به او پرداختی از تو تشکر می کند که به آنچه معین شده عمل کرده ای، حال اگر کمی بر آن بیفزایی از تو قدردانی می کند و می بیند که تو بر مزد او افزوده ای.

(۱۵۷)

### نهی از اسراف

روزی غلامان امام رضا علیه السلام میوه می خوردند اما هنوز همه یک میوه را نخورده آن را می انداختند حضرت به آنها فرمود: سبحان الله! اگر شما نیازی ندارید انسانهایی هستند که نیاز دارند آنها را به نیازمندان بدهید.

### مذمت بکار گیری مهمان

مهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شد، حضرت نزد او نشسته بود و با وی صحبت می کرد به گونه ای که بخشی از شب را با یکدیگر می گذراندند، در این هنگام چراغ روشنائی دارای مشکل و خرابی شد.

مهمان امام رضا علیه السلام که خرابی چراغ را مشاهده می کرد دست برد تا آن را اصلاح کند.

در این هنگام حضرت مانع کار او شد و خود آن را درست کرد و سپس فرمود.

انا قوم لا مستخدم اضیافنا

ما خاندانی هستیم که مهمانان خود را به خدمت نمی گیریم. <sup>(۱۵۸)</sup>

## پرهیز از تبعیض

یکی از اهالی بلخ گوید: من در سفر امام رضا علیه السلام به خراسان همراه او بودم، روزی همه غلامان خود را که اهل سودان و جاهای دیگر بودند بر سر سفره غذا دعوت کرد تا با آنها غذا بخورد.

عرض کردم: فدایت شوم اگر غلامان را جدا کنی و سفره دیگری داشته باشند بهتر است.

حضرت فرمود: ساکت باش! پروردگار تبارک و تعالی یکتاست و پدر و مادر ما (آدم و حوا) یکی هستند و پاداش هر کس هم به اعمال اوست. <sup>(۱۵۹)</sup>

## مراعات شخصیت فقیر

یسع بن حمزه گوید: در مجلس امام رضا علیه السلام بودیم و با او صحبت می کردیم و جمع فراوانی از مدرم در آن مجلس حضور داشتند و از حلال و حرام الهی از آن حضرت سوال می کردند که مردی بلند قامت و گندمگون وارد مجلس شد و به امام علیه السلام عرض کرد: السلام علیک یا بن رسول الله.

مردی از دوستان شما و پدران و اجداد شما هستیم، از سفر حج می آییم و پولم را گم کردم و چیزی ندارم تا به وطن برسم. اگر امکان دارد کمک کنید و مرا به وطن برسانید خداوند مرا از نعمتهایش بهره مند کرده است وقتی به مقصد رسیدم آنچه به من داده اید را از طرف شما صدقه می دهم زیرا خود مستحق صدقه نیستم.

امام رضا علیه السلام به او فرمود: بنشین خداوند تو را مورد رحمت خویش قرار دهد. آنگاه رو به مردم کرد و با آنان سخن می گفت تا همه آنها به تدریج از مجلس بیرون رفتند و تنها من و سلیمان جعفری و خیمه و آن مرد مسافر در مجلس امام علیه السلام ماندیم.

حضرت فرمود: آیا اجازه می دهید من به اندرون خانه وارد شوم؟  
سلیمان عرض کرد: خداوند امر شما را مقدم داشته است.  
حضرت برخاست و وارد اتاقی شد و پس از مدتی بازگشت و دست خود را  
از بالای در بیرون کرد و گفت: آن مرد مسافر خراسانی کجاست؟  
او در جواب گفت: من اینجا هستم.

امام علیه السلام فرمود: این دینارها را بگیر و هزینه سفر کن و لازم نیست از طرف  
من صدقه دهی و برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا مشاهده کنی. مرد مسافر  
پول را گرفت و رفت.

سلیمان به امام رضا علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم عطا کردی و مهربانی  
فرمودی اما چرا خود را به هنگام پول دان نشان ندادی و از پشت در دست  
خود را بیرون کردی؟

امام علیه السلام فرمود: ترسیدم ذلت و شرمندگی در خواست کردن را به هنگام  
برآوردن حاجتش در چهره او ببینم. آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده ای که  
فرمود: پاداش کسی که کار نیکش را می پوشاند برابر هفتاد حج است و کسی  
که آشکارا گناه می کند ذلیل است و پوشاننده گناه مورد عفو قرار می گیرد (۱۶۰)

### دیدار با ظالم

دو نفر مسافر به خراسان آمدند و برای آنکه وظیفه خود را درباره خواندن  
نماز بدانند به محضر امام رضا علیه السلام رسیدند و سوال کردند ما از فلان جا آمدیم،  
آیا نماز ما تمام است یا شکسته؟

امام علیه السلام به یکی از آنها فرمود: نماز تو شکسته است زیرا قصد ملاقات مرا  
داشته ای و به دیگری فرمود: نماز تو تمام است زیرا تو قصد ملاقات با سلطان

را داشته ای. <sup>(۱۶۱)</sup> (و چنین سفری که قصد ملاقات با سلطان ستمگر صورت گیرد سفر معصیت است و چنین سفری موجب شکسته شدن نماز می گردد). <sup>(۱۶۲)</sup>

### این گونه برخورد کنیم

ایان بن صلت گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم عباسی به من خبر داده است که شما شنیدن غنا را جایز می دانید.

علیه السلام فرمود: آن کافر دروغ گفته است. این چنین نبوده است بلکه قضیه از این قرار بود که او درباره شنیدن غنا از من سوال کرد و من به او خبر دادم: مردی به خدمت ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه السلام) رسید و از شنیدن غنا سوال کرد، او در جواب گفت: به من بگو هر گاه خداوند حق و باطل را در یک جا جمع کند غنا با کدامیک از حق یا باطل خواهد بود؟  
آن مرد گفت: با باطل.

ابوجعفر علیه السلام به او گفت: همین تو را بس است که خود بر علیه خود حکم کردی (غنا را جزء باطل به حساب آوردی) این سخن من با عباسی بود. <sup>(۱۶۳)</sup>  
در برخی بحثها کار به اینجا می رسد که از طرف مقابل خود سوال کنیم که اگر حق و باطل را کنار هم گذاریم این کار یا این فکر و یا اخلاق جزء کدام خواهد بود؟ <sup>(۱۶۴)</sup>

### ادعای تشیع

هنگامی که امام علیه السلام در خراسان بود گروهی از راه دور برای زیارت او به درب منزل حضرت آمدند و اجازه خواستند به حضور او شرفیاب گردند. دربان حضرت به حضور او رسید و عرض کرد: گروهی آمده اند و می خواهند به محضر شما برسند و می گویند ما شیعه علی علیه السلام هستیم.

امام رضا علیه السلام فرمود: من مشغولم، به آنها بگو برگردند.  
دربان کنار در آمد و به آنها گفت: حضرت مشغول است و کسی را نمی  
پذیرد.

آنها رفتند و روز دوم آمدند و همان سخن خود را تکرار کردند و امام علیه السلام  
آنها را نپذیرفت تا دو ماه هر روز می آمدند و می گفتند: ما شیعه علی  
علیه السلام هستیم و می خواهیم به حضور امام علیه السلام برسیم و حضرت آنها را نمی  
پذیرفت تا اینکه از ملاقات امام مایوس شدند و به دربان گفتند: به مولای ما  
بگو ما شیعیان پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم و با این نپذیرفتن شما  
دشمنانمان ما را مورد شماتت قرار می دهند، ما این بار بر می گردیم و بخاطر  
شرمندگی و خجالت و عجز از تحمل شماتت دشمنان از دیار خود هم می  
گریزیم.

آنها را به حضرت رسانید. آنگاه امام علیه السلام به دربان فرمود: اجازه بده وارد  
شوند، آنها به حضور آن حضرت رسیدند و سلام کردند اما امام علیه السلام جواب آنها  
را که نداد اجازه نشستن نیز به آنها نداد و همین طور ایستاده بودند تا اینکه  
گفتند: یا بن رسول الله! این چه ستم بزرگ و خفتی است که بعد از دو ماه  
نپذیرفتن و در بدری به ما می رسد و چه آبرویی بعد از این ما می ماند؟

امام علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت  
ایدیکم و یعفو عن کثیر (یعنی: آنچه از سختی به شما رسید از خود شما بود و  
خداوند بسیاری از گناهان را می آمرزد).

من جز به پروردگارم و به رسول خدا و امیر المؤمنین و پدران پاک و  
معصومم علیهم السلام اقتدا نکردم، شما خود را سرزنش کنید، من از آنها پیروی کردم.

گفتند: چرا ای پسر رسول خدا؟



فرمود: بخاطر اینکه ادعا کردید شیعه علی بن ابیطالب هستید.  
و ای بر شما، شیعه علی همانا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و  
عمار و محمد بن ابی بکرند که هیچیک با امر و نهی او مخالفت نکردند اما شما  
ادعای پیروی از او را دارید در حالی که در اکثر اعمال خود مخالف او هستید و  
در بسیاری از واجبات مقصرید، در بسیاری از حقوق برادران دینی خودی  
سستی می کنید و آنجا که نباید تقیه کنید تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید  
نمی کنید.

اگر می گفتید دوستدار علی علیه السلام هستید و دوستدار دوستان او می باشید و  
دشمن دشمنان او هستید مخالف سخن شما نبودم، اما شما ادعای مرتبه بزرگی  
(شیعه علی علیه السلام) را نمودید که اگر قول و عمل شما یکی نباشد هلاک می شوید  
مگر اینکه رحمت خدا شما را حفظ کند.

گفتند: یابن رسول الله! ما از سخن خود را خداوند استغفار کرده و بسوی او  
توبه می کنیم و همان گونه که به ما آموختید می گوییم ما دوستدار شما و  
دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستیم.

امام علیه السلام فرمود: مرحبا ای برادران و دوستان من، بیایید، بیایید، بیایید و همه  
را یک به یک در آغوش گرفت و به دربان فرمود: چند مرتبه مانع ورود آنها  
شدی؟

دربان عرض کرد: شصت بار.

حضرت فرمود: شصت بار متوالی نزد آنها برو و به آنها سلام کن و سلام مرا  
به آنها برسان که با استغفار و توبه ای که کردند گناهان آنها بخشیده شد و  
بخاطر محبتی که به ما دارند مستحق کرامت شدند، به امور آنها و خانواده شان

رسیدگی کن و مشکلاتشان را بر طرف نما و از پول و بخششهای دیگر بهره مندشان گردان. (۱۶۵)

### تواضع و خدمت

امام علیه السلام وارد حمام عمومی شد، شخصی در حمام بود که امام علیه السلام را نمی شناخت به او گفت: بدن مرا کیسه بکش. امام علیه السلام شروع کرد بدن وی را کیسه می زد که مردم او را شناختند و آن مرد از کاری که کرده بود شرمنده گردید و از آن حضرت معذرت خواهی می کرد. اما امام علیه السلام او را دلداری می داو به کار خود ادامه می داد. (۱۶۶)

### کمک به فقرا

مردی به امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به اندازه مروتی که داری به من کمک کن.

امام علیه السلام فرمود: چنین توانی ندارم.

عرض کرد پس به اندازه مروت خودم عطا کن.

حضرت فرمود: در این صورت می توانم، آنگاه به غلام خود فرمود: دویست

دینار به او بده. (۱۶۷)

### معیار برادری

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زیدبن موسی بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد، آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید گفت: من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی دهی؟

امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت از خدا کنی پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود. <sup>(۱۶۸)</sup>

### اهمیت تشییع جنازه

موسی بن سیار گوید: من در مسافرت به طوس همراه امام رضا علیه السلام بودم وقتی به دیوارهای شهر طوس رسیدیم شنیدیم صدای شیون بلند است به دنبال آن رفتیم که ناگاه به جنازه ای برخوردیم. همین که چشمم به جنازه افتاد دیدم سیدم امام رضا علیه السلام از اسب پیاده جنازه رفت و او را بلند کرد و خود را به آن جنازه چسبانید آنچنانکه نوزاد بره خود را به مادرش می چسباند آنگاه رو کرد به من و فرمود: ای موسی بن سیار! هر که جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود بیرون شود آن گونه که از مادر تولد شده بود و گناهی نداشت.

وقتی جنازه را نزدیک قبر بر زمین گذاردند دیدم حضرت به طرف میت رفت و مردم را کنار زد تا اینکه خود را به جنازه رسانید پس دست خود را به سینه او نهاد و فرمود: ای فلان بن فلان تو را به بهشت بشارت باد، بعد از این ساعت دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست.

عرض کردم فدایت شوم آیا این میت را می شناسی در حالی که به خدا سوگند این سرزمین را تا به حال ندیده بودید و به آن سفر نکرده بودید.

امام علیه السلام فرمود: ای موسی! آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام بر ما عرضه می شود؟ پس اگر تقصیری در اعمال آنها دیدیم از خدا می خواهیم که عفو کند و اگر کار خوبی دیدیم از خدا می خواهیم که او پاداش دهد. <sup>(۱۶۹)</sup>

## برخورد با نگرانیهای مادی

احمد بن عمر و حسین بن یزید گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم و گفتیم ما روزی فراوان و زندگی خوشی داشتیم اما اوضاع تغییر پیدا کرد و وضع ما قدری بد شده است از خدا بخواه وضع اول را به ما برگرداند.

امام علیه السلام فرمود: چه می خواهید؟ می خواهید شاه باشید، دوست دارید مثل طاهره و هرثمه (افسران عالیرتبه مامون) باشید اما به این مذهبی که هستید نباشید؟

گفتم: نه به خدا خوشحال نخواهم بود که همه دنیا با آنچه از طلا و نقره دارد از من باشد ولی مخالف عقیده ای (تشیع) که دارم باشم. <sup>(۱۷۰)</sup>

تذکر

دعبل بن علی (شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید. حضرت فرمود: به او هدیه ای دادند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد.

امام علیه السلام به او فرمود: چرا حمد خداوند نکردی؟

دعبل گوید بعد از آن به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من هدیه ای دادند، من گرفتم و گفتم: الحمد لله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی <sup>(۱۷۱)</sup> (از تذکری که پدرم داد ادب شدی)

## انفاق

امام رضا علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت: ای ابو جعفر! به من خبر رسیده است وقتی می خواهی از منزل بیرون روی غلامان تو را از درب کوچک منزل بیرون می برند و این بخاطر بخل آنهاست که نمی خواهند از سوی تو خیری به نیازمندان برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که پیوسته از درب بزرگ رفت و آمد کن، وقتی که سوار مرکب می شوی در هم در دینار به همراه داشته باش و به هر کسی که از تو در خواستی می کند عطا کن.

عموهایت از تو کمک خواستند بخشش تو به آنها کمتر از پنجاه دینار نباشد، اگر بیشتر دادی اختیار با توست. و اگر عمه هایت در خواست کمک کردند کمتر از ۲۵ دینار به آنها نده اگر بیشتر دادی مختاری، همانا من می خواهم خداوند مقام تو را بالا برد پس انفاق کن و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش ترسی به خود را راه نده. (۱۷۲)

## فصل یازدهم: قصه های زندگی امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام: عزت مومن در بی نیازی از مردم است. <sup>(۱۷۳)</sup>

### نهی از منکر امام جواد علیه السلام

محمد بن ریان گوید: مامون هر نیرنگی که داشت برای دنیاطلبی امام جواد علیه السلام بکار برد ولی نتیجه ای نگرفت. چون درمانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت بفرستد، دویست دختر از زیباترین کنیزان را خواست و به هر یک از آنان جامی که در آن گوهری بود داد تا وقت حضرت به کرسی دامادی نشیند به او تقدیم کنند اما امام علیه السلام به آنها توجهی نکرد. مردی آوازه خوان و تارزن را که مخارق نام داشت و از ریش بسیار بلندی برخوردار بود طلبید و از او خواست تا کاری کند که امام جواد علیه السلام به امور دنیوی سر گرم شود.

مخارق گفت: اگر آن حضرت مشغول کاری از امور دنیا باشد من او را آن گونه که بخواهی به سوی دنیا می کشانم. سپس در برابر امام علیه السلام نشست و از خود صدای الاغ در آورد و بعد از آن ساز می زد و آواز می خواند و امام علیه السلام به او توجهی نداشت و به راست و چپ هم نگاه نمی کرد اما وقتی حضرت دید آن بی حیا ادامه می دهد سرش را به جانب او بلند کرد و فریاد زد: اتق الله یا ذا العرشون (از خدا بترس ای ریش بلند)

مخارق از فریاد امام علیه السلام آنچنان وحشت زده شد که ساز و ضرب از دستش افتاد و تا آخر عمر دست او بهبوده نیافت.

مامون از حال او پرسید، جواب داد هنگامی که آن حضرت بر سرم فریاد کشید آنچنان وحشت زده شدم که هیچگاه این حالت از وجودم بر طرف نمی شود. (۱۷۴)

### کمک به گرفتاران

شخصی بیکار بوده و دنبال کار می گشت، به فکرش رسید از امام جواد علیه السلام بخواهد تا برای او کاری انجام دهد، از این رو به اباهاشم داود بن قاسم گفت: وقتی نزد امام علیه السلام رفتی از او بخواه مرا به کاری گمارد. من هم وقتی به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم خواستم در این باره با او صحبت کنم که دیدم غذا می خورد و گروهی نیز نزد او هستند و نشد سخنی بگویم.

امام علیه السلام فرمود: ای اباهاشم! بیا غذا بخور و مقداری غذا نزد من گذارد، آنگاه بدون آنکه من سؤ ال کنم فرمود: ای غلام! ساربانان را که اباهاشم آورده است نزد خود نگهدار. (۱۷۵)

### شیوه سخن گفتن

روزی مامون به قصد شکار بیرون آمد و با جاه و جلال سلطانی عبور می کرد، عده ای از بچه ها در راه بازی می کردند و امام جواد علیه السلام هم که حدود یازده سال داشت در کنار آنها ایستاده بود. بچه ها که چشمشان به مامون و اطرافیانش افتاد از ترس فرار کردند اما آن حضرت از جای خود حرکت نکرد.

مامون به او نزدیک شد و با یک نگاه آثار متانت و بزرگی را در چهره او مشاهده کرد. آنگاه به او گفت: چرا مانند بچه های دیگر فرار نکردی؟

حضرت جواب داد: راه تنگ نبود تا من با رفتم آن را وسیع کنم و گناهی هم نکرده ام که بترسم گمانم این بود که تو به کسی که جرمی نکرده است آزاری نمی رسانی.

مامون از سخنان شیوای او در شگفتی فرو رفت و گفت: اسم تو چیست؟  
حضرت پاسخ داد: محمد.

مامون: فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام.

مامون از خداوند برای پدرش که خود او را به شهادت رسانده بود طلب رحمت کرد و به راه خود ادامه داد. <sup>(۱۷۶)</sup>

### توجه به مصیبت زهرا

(ذکریا ابن آدم) گوید: در خدمت امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام را که سن شریفش از چهار سال کمتر بود به محضر او آوردند آنگاه آن حضرت دست خود را بر زمین زد و سر مبارکش را به جانب آسمان بلند کرد و مدتی طولانی فکر کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد برای چه این قدر فکر می کنی؟  
عرض کرد: به ظلمی که به مادرم فاطمه علیه السلام کردند فکر می کردم. <sup>(۱۷۷)</sup>

### عبادت به نیابت از ائمه علیهم السلام

موسی بن قاسم گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: خواستم به نیابت از شما و پدرت خانه را طواف کنم اما به من گفته شد به نیابت از اوصیاء، طواف کردن جایز نیست.

امام علیه السلام فرمود بلکه هر قدر می توانی طواف کن و بدان که طواف از جانب اوصیاء جایز است.



سه سال از این ماجرا گذشت و با آن حضرت ملاقات کردم و عوض کردم: من سه سال پیش از شما اجازه خواستم تا به نیابت از شم او پدرت طواف کعبه کنم و شما هم اجازه دادید و من آنچه خواستم طواف کردم سپس چیزی به قلبم خطور کرد و مطابق آن عمل کردم.

فرمود: چه چیزی به قلب خطور کرد؟

عرض کردم: یک روز به نیابت از رسول خدا ﷺ طواف کردم.

حضرت جواد علیه السلام سه بازگشت: صلی الله علیه و آله.

عرض کردم: در روز دوم از جانب امیر مومنان علی علیه السلام طواف کردم، روز سوم از جانب امام حسن علیه السلام روز چهارم از جانب امام حسین علیه السلام روز پنجم از جانب امام سجاد علیه السلام، روز ششم از جانب امام باقر علیه السلام، روز هفتم از جانب امام صادق علیه السلام، روز هشتم از جانب امام کاظم علیه السلام، روز نهم از جانب امام رضا علیه السلام و روز دهم از جانب شما طواف کردم و ایشان هستند که من بر اساس ولایتی که دارند دین خداوند را پذیرفته ام.

امام جواد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا اکنون دارای دین خدا هستی همان دینی که جز آن از بندگانش پذیرفته نمی شود.

عرض کردم: چه بسا به نیابت از مادرتان فاطمه زهرا علیه السلام طواف کردم و گاهی طواف نکردم.

فرمود: این کار را بسیار بجا آور، زیرا بهترین عملی که انجام می دهی به خواست خداوند همین است. <sup>(۱۷۸)</sup>

### اظهار نظر جاهلانه درباره اسلام

علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند هنگامی که امام رضا علیه السلام به شهادت رسید با جمعی از شیعیان برای زیارت خانه خدا به مکه رفتیم و در این سفر به

محضر امام جواد علیه السلام رسیدیم. در آنجا که بسیاری از شیعیان را دیدیم که از شهرهای مختلف برای دیدار آن حضرت آمده بودند. در این هنگام عبدالله بن موسی عموی امام جواد علیه السلام که پیر مردی بزرگوار و دانشمندان بود وارد مجلس شد. او لباس خشن به تن کرده بود و آثار سجده رد پیشانیش آشکار بود.

امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهن و ردایی از کتان در تن داشت و کفش سفید به پا کرده بود اتاق بیرون آمد مجلس شد. عبدالله برخاست و از او استقبال کرد و بین چشمانش را بوسید. همچنین شیعیان حاضر در مجلس به احترام او برخاستند و حضرت بر روی صندلی نشستند. حاضران از روی حیرت و تعجب درباره خرد سالی آن حضرت به یکدیگر نگاه می کردند.

در این هنگام یکی از حاضران سکوت را در هم شکست و از عبدالله عموی امام جواد علیه السلام سوالی کرد و او پاسخ غیر صحیحی داد.

امام جواد علیه السلام از پاسخ ناصحین عمویش خشمگین شد و رو به او کرد و فرمود: ای خدا بترس و پرهیزکار باش در پیشگاه خدا چرا از روی جهل به او ناآگاهی فتوا دادی. <sup>(۱۷۹)</sup>

### شیعه واقعی

مردی با خوشحالی بر امام جواد علیه السلام وارد شد، امام علیه السلام به او فرمود: چرا تو از این گونه شادمان می بینم؟

رض کرد: یابن رسول الله! شنیدم که پدرت فرمود: بهترین روزی که بنده خدا باید در آن خوشحال باشد روزی است که خداوند به او توفیق انفاق و نیکی به برداران مومن خود را می دهد. امروز ده نفر از برادران فقیر و عیالوارم

از فلان جا برای کمک نزد من آمدند و من هم به هر یک از آنها کمک کردم، از این رو خوشحالم.

امام جواد علیه السلام فرمود: به جان خودم قسم سزاوار است که خوشحال باشی البته اگر اعمال خیر خود را محو و نابود نسازی.

عرض کرد: چگونه اعمالم را محو کنم در حالی که من از شیعیان خالص شما هستم.

امام جواد علیه السلام فرمود: با همین سخنی که داشتی صدقات و نیکی به برادران مومن را باطل و نابود ساختی.

عرض کردن چگونه یابن رسول الله؟

امام جواد علیه السلام فرمود: این آیه را بخوان.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید بخشهای خود را با منت و آزار باطل نسازید.

(۱۸۰)

عرض کرد: یا بن رسول الله! من منتی بر کسانی که به آنها کمک کردم نگذارم و آنها را آزاری ندادم.

امام علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرمود: (صدقات خود را به منت و اذیت

باطل نکنید)

نفرمودند: تنها با منت و آزار بر کسانی که به آنها می بخشید باطل نسازید.

آیا آزار به کسانی که مورد بخشش قرار گرفته اند مقرب خداوند یا ما؟

حضرت فرمود: تو فرشتگان و مرا آزار دادی و صدقه خود را محو کردی.

عرض کردم: چرا؟

امام علیه السلام: به خاطر اینکه گفتم من از شیعیان خالص شما هستم. آیا تو را می

دانی شیعه خالص ما کیست؟

عرض کردم: نه

حضرت فرمود: شیعیان خالص ما مومن آل فرعون، حبیب نجار، سلمان، ابو ذر، مقداد و عمارند و تو خود را برابر آنها دانستی. آیا تو با این ادعا ملائکه و ما را آزار ندادی؟

آن مرد گفت: استغفرالله و اتوب الیه، حال چگونه بگویم؟

حضرت فرمود: بگو من از دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم و دوستان دوسا دارم.

عرض کردم: همین گونه می گویم و از آنچه گفتم و موجب ناخشنودی شما و ملائکه گردید توبه می کنم.

امام علیه السلام فرمود: اکنون پاداش بخششهای توبه بازگشت. <sup>(۱۸۱)</sup>

### صبر و پاداش

پارچه ای را برای امام جواد علیه السلام از شهر دیگری می آورند که از قیمت زیادی برخوردار بود. در بین راه دزدان سر راه آمدند و پارچه ها را به سرقت بردند. مسئول خرید پارچه حضرت را از ماجرای سرقت اموال او آگاه کرد. امام علیه السلام باخط خود برای او نوشت: جان و اموال ما از بخششهای گواهی الهی است و عاریه ای است که به ما سپرده است. پس هر کس بی صبری و جزعش بر صبرش غالب شود اجرش ضایع شده است و پناه به خداوند که چنین شود. <sup>(۱۸۲)</sup>

## فصل دوازدهم: قصه های زندگی امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام: کسی که قدر خود نداند از شر او آسوده نباش. <sup>(۱۸۳)</sup>

### شومی روزگار

حسن بن مسعود گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم در حالی که انگشتم خراشیده است و شانه ام با مرکب سواری تصادف کرده و آسیب دیده بود و جامه هایم را عده ای از مردم پاره کرده بودند گفتم: ای روزا! تو چه شوم هستی خداوند شر را از من بگرداند.

امام علیه السلام فرمود: ای حسن تو هم که با ما رفت و آمد داری گناه خود را به گردان بی گناه می گذاری.

حسن گوید: حیرت زده شدم و فهمیدم که خطا کرده ام. عرض کردم: ای آقای من از خداوند آمرزش می خواهم.

حضرت فرمود: ای حسن! روزگار چه گناهی دارد که وقتی شما به سزای اعمال خود می رسید آن را شوم می شمارید؟

گفتم: استغفرالله ابدًا، این توبه من باشد یا بن رسول الله... <sup>(۱۸۴)</sup>

### اعدام بدعت گذار

فارس بن حاتم مردی منحرف و بدعتگزار بود که مردم که را فریب می داد و آنها را در دینداری خود تضعیف می کرد. این خبر به امام هادی علیه السلام رسید.

جنید گوید: امام هادی علیه السلام به من دستور داد تا فارس بن حاتم را به قتل برسانم. مقداری پول به من داد و فرمود: با این پولها اسلحه ای خریداری کن و به نزد من بیاور. من هم رفتم شمشیری خریدم و به امام علیه السلام ارائه کردم.

حضرت فرمود: این را برگردان و سلاح دیگری خریداری کن. من هم شمشیر را پس دادم و بجای آن ساطوری را خریدارم کردم و به امام علیه السلام نشان دادم. حضرت فرمود این خوب است.

... بسوی فارس رفتم و در حالی که بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون می آمد ساطور را محکم بر سر او زدم که افتاد و مرد و فوراً ساطور را دور انداختم. مردم جمع شدند و مرا دستگیر کردند زیرا کسی جز من آنجا نبود اما از آنجایی که سلاح و چاقویی را با من ندیدند و اثری از ساطور مشاهده نکردند مرا آزاد کردند. (۱۸۵)

### شکر نعمت

ابو هاشم جعفری گوید: در تنگنای سختی از زندگی گرفتار شدم، به حضور امام هادی علیه السلام رفتم، وقتی در محضر او نشستم فرمود: ای اباهاشم درباره کدام نعمتی که خداوند به تو داده است می توان شکر گزار او باشی؟ من ساکت ماندم و ندانستم چه بگویم.

حضرت فرمود: خداوند ایمان را روزی تو کرد و به وسیله آن بدنت را از آتش دوزخ مصون کرد و عافیت و سلامتی را نصیب تو گردانید و تو را بر اطاعتش یاری نمود و به تو قناعت بخشید و از اینکه خوار و بی آبرو گردی حفظ کرد.

ای اباهاشم من در آغاز این نعمتها را به تو یاد آوری کردم چرا که گمان بردم می خواهی از آن کسی که آن نعمتها را به تو بخشیده است شکایت کنی و من دستور دادم صد دینار به تو بپردازد آن را دریافت کن. (۱۸۶)

## مقاومت در برابر هوسرانان

متوکل به اطرافیان خود می گفت: محمد بن علی مرا خسته و درمانده کرده است، از می گساری و همنشینی با من سرباز می زند و من نمی توانم فرصت مناسبی بدست آورم (تا او را به گناه آلوده سازم و نزد مردم خوار و خفیف سازم).

آنها گفتند: اگر او نفوذناپذیر است برادرش موسی هست و اهل ساز و آواز است، می خورد و می آشامد و عشق بازی می کند. متوکل گفت: دنبالش روید و او را حاضر کنید تا به جای محمد بن علی امام هادی علیه السلام جا بزنیم و بگوییم این همان محمد بن علی است.

به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و بنی هاشم و سران لشکری و مردم استقبالش رفتند به این شرط که وقتی به سامره وارد شود متوکل قطعه زمینی به او واگذارد و ساختمانی در آن بنا کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستد و به او احسان و خوشرفتاری نماید و ساختمانی آراسته برایش تهیه کند و در آن با او ملاقات کند.

وقتی موسی حرکت کرد و به مقصد رسید امام هادی علیه السلام بر روی پل و صیف که جای ملاقات وارد شوندگان بود برخورد کرد، به وی سلام کرد و احترام گذارد، سپس فرمود: این مرد (متوکل) تو را احضار کرده است تا آبرویت را ببرد و او ارزش تو بکاهد پس مبادا نزد او اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده ای.

موسی گفت: اگر مرا به شراب دعوت کند چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: ارزش خود را کم نکن، او می خواهد تو را رسوا کند. موسی نپذیرفت و حضرت سخن خود را تکرار کرد اما وقتی دید موسی می

پذیرد فرمود: این مجلسی است که هرگز تو و متوکل در آن گردهم نیاید. و همین طور هم شد و ملاقاتی صورت نگرفت تا اینکه متوکل کشته شد. (۱۸۷)

### کمک به بیماران

بن علی گوید: من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه ام آمد و دارویی برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز ادامه دهم اما توان تهیه آن دارو را نداشتم. هنوز پزشک از در آن بود وارد شد و گفت امام هادی علیه السلام باشیسه ای که همان دارو در آن بود وارد شد و گفت امام هادی علیه السلام به تو سلام می رساند و می فرماید: این دارو را برای چند روز بگیر و مصرف کن. من هم آنرا گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم. (۱۸۸)

### موعظه موثر امام هادی علیه السلام

متوکل خلیفه ظالم عباسی بود که از اقتدار امام هادی علیه السلام نگران بود. شخصی نزد او رفت و درباره امام هادی علیه السلام چینی کرد که در منزل او اسلحه و نامه های حمایت شیعیان قم وجود دارد و می خواهد بر علیه حکومت قیام کند. وکل گروهی ترک را به منزل او فرستاد، آنها به خانه امام علیه السلام حمله کردند اما چیزی نیافتند و مشاهده کردند که حضرت در اتاقی که فرش ندارد مشغول تلاوت قرآن است. او را با خود نزد متوکل بردند و گفتند: ما چیزی رد خانه او نیافتیم و وقتی به منزل او وارد شدیم مشاهده کردیم که بطرف قبله نشسته است قرآن می خواند.

متوکل که مشغول میگساری بود و کاسه ای از شراب در دست داشت وقتی امام علیه السلام را مشاهده کرد او را احترام و اکرام نمود و کنار خود نشاند و کاسه شرابی را که در دست به او تعارف کرد.



امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم هرگز تا به حال شراب در گوشت و خون من وارد نشده است، مرا از این کار معذور بدار و متوکل هم او را معذور داشت و گفت: شعری برای ما بخوان.

امام علیه السلام فرمود: من شعر زیادی در حفظ ندارم.  
متوکل گفت: باید برای ما شعر بخوانی.

امام علیه السلام در حالی که نزد او نشسته بود اشعاری به این مضمون خواند:  
بر روی قله کوهها منزل کردند و مردان مسلح از آنها پاسداری می کردند اما هیچیک از اینها نتوانست جلوی مرگ آنها را بگیرد و آنان را از گزند حوادث حفظ کند.

در پایان از آن قله های بلند و کاخهای مستحکم به درون قبر کشیده شدند.  
ندا دهنده ای پس از دفن آنها فریاد زد کجا رفت آن زینتها، دستبندها و شکوه و جلال؟ کجایند آن چهره های پرورده نعمتها که از روی ناز و نخوت در پس پرده های زیبا خود را از مردم مخفی نگاه می داشتند؟

عاقبت قبر آنها را رسوا ساخت و چهره های ناز پرورده جولانگاه کرمهای زمین شد. مدتی طولانی از دنیا خوردند و آشامیدند اما از آن همه خوردن، خود خوراک حشرات زمین شدند.

متوکل که این اشعار تکان دهنده را از امام هادی علیه السلام شنید بسیار متأثر شد و گریه کرد به گونه های که ریش او از اشک چشمانش تر شد و اهل مجلس همه گریه کردند. آنگاه متوکل چهار هزار دینار به او داد و با احترام به منزلش فرستاد. (۱۸۹)

## شکر خداوند

محمد بن سنان گوید: به محضر امام هادی علیه السلام رسیدم و آن حضرت فرمود:  
ای محمد! برای آل فرج پیش آمدی رخ داده است؟  
عرض کردم: آری، عمر بن فرج (که والی ظالم مدینه بود) وفات کرد.  
حضرت بیست و چهار مرتبه الحمد لله گفت.  
عرض کردم: آقای من اگر می دانستم این خبر شما را مسرور می کند یا  
برهنه می دویدم و این خبر را برای شما می آوردم.  
حضرت فرمود: ای محمد مگر نمی دانی او - خدایش لعنت کند - چه حرفی  
به پدرم محمد بن علی گفت؟  
عرض کردم: نه.

امام علیه السلام فرمود: درباره موضوعی پدرم با او سخن می گفت که در جواب  
گفت: به گمانم تو مست هستی.  
پدرم گفت: خدایا تو خود می دانی که من امروز برای رضای تو روزه گرفته  
ام

پس طعام غارت و ذلت و اسارت را به او بچشان. به خدا سوگند چند روزی  
نگذشت که اموال و دارائیش به غارت رفت و اسیر گردید و اکنون هم مرده  
است - خدایش رحمت نکند - خداوند از او انتقام گرفت و همواره انتقام  
دوستانش را از دشمنانش می گیرد. (۱۹۰)

## دوری از اقوام منحرف

الجعفری می گوید: امام هادی یا امام رضا علیه السلام به من فرمود: چرا تو را نزد  
عبدالرحمن بن یعقوب می بینم؟  
عرض کردم: او دائی من است.

حضرت فرمود: او درباره خدا سخن نادرستی می گوید، خداوند را (بصورت اجسام و اوصاف آنها) توصیف می کند در حالی که خداوند این گونه توصیف نمی شود. پس یا با او همنشین باش و ما را رها کن و یا با ما همنشین باش و او را رها کن.

عرض کردم: او هر چه می خواهد بگوید، اگر من به گفته هایش اعتقادی نداشته باشم چه ضرری برای من دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی از اینکه بر او عذابی نازل شود و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا داستان کسی که از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون بود را نمی دانی؟ وقتی لشکر فرعون به موسی رسید آن پسر از موسی جدا شد تا پدرش را نصیحت کند و به اصحاب موسی ملحق سازد و پدرش همراه لشکر فرعون می رفت. این پسر با پدر ستیزه می کرد تا این که هر دو به کناری از دریا رسیدند و با غرق شدن فرعون و اصحابش آنها هم غرق شدند. خبر به موسی علیه السلام رسید فرمود: او در رحمت خداست اما وقتی عذاب نازل شد کسی که همراه گنهکار است دفاعی نشود. <sup>(۱۹۱)</sup>

## فصل سیزدهم: قصه های زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام: از تواضع است که بر هر کس بگذری سلام کنی

(۱۹۲)

### افشای جاسوس

ابوهاشم گوید: من و عده ای از شیعیان در زندان متوکل بسر می بردیم و شخصی هم که می گفتند از علویان و شیعیان است با ما بود.

روزی امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان آوردند. آن حضرت التفاتی کرد و فرمود: اگر کسی که از شما نیست در میان شما نبود می گفتم که هر کدام چه وقت از زندان آزاد می شوید، آنگاه با دست اشاره به آن مردی که می گفتند از شیعیان و علویان است کرد که از نزد آنها خارج شود و او هم بیرون رفت.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این مرد از شما نیست از او دوری کنید، او نوشته ای در زیر لباس دارد که سخنان شما در آن نوشته و برای سلطان می فرستد.

یکی از آنها برخاست و او را تفتیش کرد و دید کاغذی در زیر لباس دارد که همه اخبار زندانیان را در آن نوشته است. (۱۹۳)

### دافعه امام علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام وکیل داشت که در منزل آن حضرت در اتاقی سکونت داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود. روزی وکیل خواست خادم را بر دوش خود حمل کند اما خادم نپذیرفت مگر اینکه برای او شرابی بیاورد.

وکیل با ترفندی که به کار زد شرابی برای او تهیه کرد و نزد وی آورد.

ان اتاق وکیل و اتاق امام حسن عسکری علیه السلام سه اتاق در بسته فاصله بود. وکیل حضرت گوید: من ناگاه متوجه شدم که درهای بسته باز می شود و امام علیه السلام تشریف آورد و درب اتاق ایستاد و فرمود: از خدا پروا کنید، از خدا بترسید، و وقتی صبح شد مرا از خانه بیرون کرد و دستور داد خادم را بفروشد.

(۱۹۴)

### اهتمام به عبادت

زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام در زندان صالح بن وصیف بسر می برد عباسیون و صالح بن علی و کسانی که از مذهب تشیع منحرف بودند نزد صالح رفتند تا از او بخواهند بر امام حسن علیه السلام سختگیری کند.

صالح گفت: چه کنم؟ من دو نفر از شرورترین افراد را بر او گماشتم اما در اثر مشاهده رفتار او هر دو در نماز و عبادت خود بسیار کوشا شدند. به آنها گفتم چه خصلتی در حسن بن علی است که این گونه در شما تاثیر گذارده است؟

گفتند: چه می گویی درباره مردی که روز را روزه می گیرد و شب را عبادت می کند، نه سخن می گوید و نه به چیزی سرگرم می شود، وقتی به او نگاه می کنیم رگهای گردن ما می لرزد و حالی به ما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم.

وقتی این سخنان را از صالح بن وصیف شنیدند ناامید برگشتند. (۱۹۵)

### پاسخ به یک سوال

احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و از او درخواست کرد نوشته ای به او بدهد آنگاه قلمی را هم که امام علیه السلام با آن نوشت از او

مطالبه کرد و عرض کرد: فدایت شوم مطلبی در دل دارم که بخاطر آن غمگینم، می خواستم آن را از پدر شما سوال کنم که موفق نشدم.

حضرت فرمود: سوال تو چیست؟

عرض کردم: آقای من! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که خوابیدن پیامبران بر پشت و خوابیدن مومنین به جانب راست و خوابیدن منافقین به جانب چپ و خوابیدن شیاطین برو و بطور دمر است، آیا همین طور است؟  
حضرت فرمود: بله همین طور است. (۱۹۶)

### نامگذاری به نامه ائمه علیهم السلام

هارون بن مسلم گوید: پسر ام احمد دارای فرزندی شد و من بسیار دوست داشتم که نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله گذارم. نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در لشکرگاه محاصره بود و از او خواستم تا نام و کنیه او را مشخص کند.

روز هفتم نامه امام علیه السلام بدستم رسید که در آن آمده بود نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله بگذار و برایم دعا کرده بود. (۱۹۷)

### برکات حجت خدا

احمد بن اسحاق گوید: بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از امام بعد از او سوال کنم. امام علیه السلام قبل از سوال من فرمود: ای احمد بن اسحاق! خداوند زمین را از زمان خلقت آدم تا روز قیامت از وجود حجت خالی نمی گذارد و به وسیله اوست که بلا را از اهل زمین دور می گرداند، باران می بارد و برکات زمین ظاهر می شود.

عرض کردم: یابن رسول الله: امام بعد از شما کیست؟

امام عَلَيْهِ السَّلَام با عجله برخاست و داخل اتاق دیگر شد و در حالی که بچه سه ساله ای که همانند ماه شب چهاردهم زیبا بود را بر دوش داشت بازگشت و فرمود: ای احمد اگر نزد خداوند و ما دارای ارزش و مقامی نبودی فرزندم را به تو نشان نمی دادم، او هم نام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که زمین را پر از قسط و عدل می کند همانا گونه که پر از ظلم و جور شده است.

ای احمد! مثل او در این امت مثل حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام و ذوالقرنین است. به خدا قسم غیبتی می کند که هر کس جز آنکه خداوند او را بر امامتش ثابت و استوار و استوار نگاه داشته است و توفیق دعا برای تعجیل در فرج او داده است از اعتقاد به او منحرف می گردد.

عرض کردم: مولای من! آیا نشانه های دارد که قلبم به آن مطمئن شود؟ در این هنگام کودک سه ساله با زبان فصیح عربی گفت: انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه.

من بقیه الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم.

احمد بن اسحاق گوید: من در حالی که بسیار خوشحال بودم از محضر امام عَلَيْهِ السَّلَام خارج شدم و روز بعد خدمت او رسیدم و عرض کردم: از لطفی که دیروز به من کردید بسیار مسرور شدم، اما بفرمائید سستی که از خضر و ذوالقرنین در او چیست؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: طولانی شدن غیبت اوست.

عرض کردم: یا بن رسول الله غیبت او طولانی می شود؟

فرمود: قسم به پروردگارم اکثر معتقدین به او از امامتش بر می گردند و کسی جز آنکه در عهد ولایت ما پا برجاست و ایمان در قلب او نوشته شده است و با روح الهی تایید شده است ثابت قدم نمی ماند.

ای احمد! آنچه به تو می گفتم سری از اسرار الهی است، از دیگران مخفی  
بدار و از شکر گزاران باش که با مادر علیین بهشت خواهی بود. <sup>(۱۹۸)</sup>



## فصل چهاردهم: قصه های زندگی امام مهدی علیه السلام

امام مهدی علیه السلام: خداوندا حیا و عفت را به زنها عنایت فرما. (۱۹۹)

### توصیه های امام مهدی علیه السلام

سید احمد رشتی گوید: عازم سفر حج بودیم، در یکی از منازل بین راه حاجی جبار که جلودار قافله بود نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم ترسناک است، زودتر آماده شوید تا به همراه قافله باشید و از ما جدا نمانید.

حدود دو ساعت و نیم حرکت کردیم و از منزل قبلی بین راه دور شدیم که هوا تاریک شد و برف شروع به باریدن کرد بطوری که دوستان هر کدام سر خود را پوشاندند و سرعت به راه خود دادند اما من هر چه کردم که با آنها همراه باشم موفق نشدم و تنها در بین راه ماندم. از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم، بسیار مضطرب بودم، پس از قدری فکر کردن به این نتیجه رسیدم که همین جا بمانم تا صبح شود و به همان منزلی قبلی برگردم و با چند نفر نگهبان به قافله برسم.

در همان حال در برابر خود باغی را مشاهده کردم که در آن باغبانی بود و بایبل خود به درختان می زد تا برف آنها فرو ریزد. باغبان پیش آمد و با کمی فاصله برابر من ایستاد و فرمود:

تو کیستی؟

عرض کردم: دوستان همراه من رفتند و من ماندم و راه را هم نمی دانم.

فرمود: نافله (نماز مستحبی) بخوان تا راه را پیدا کنی.

مشغول خواند نافله شدم. پس از آن دوباره آمد و فرمود: نرفتی؟

عرض کردن: و الله راه را نمی دانم.

فرمود: جامعه (زیارت جامعه کبیره) بخوان.

من جامعه را حفظ نبودم اما برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم.

دوباره آمد و فرمود: هنوز نرفتی؟ اینجا هستی؟

بی اختیار گریه کردم و گفتم: هنوز نرفته ام راه را نمی دانم.

فرمود: عاشورا (زیارت عاشورا) بخوان.

من زیارت عاشورا را هم حفظ نبودم اما برخاستم و زیارت عاشورا را بطور کامل با صد لعن و صد سلام و دعای بعد از آن خواندم که دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هستی؟

عرض کردم: نه تا صبح هستم.

فرمود: الان، تو را به قافله می رسانم. سوار الاغی شد و فرمود: پشت سر من سوار الاغ شو! من هم سوار شدم و افسار اسبم را در دست گرفتم ولی اسب حرکت نکرد: افسار اسب را به دست گرفت و اسب حرکت کرد. آنگاه دست خود را بر زانوی من گذارد و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله. باز فرمود: چرا شما عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا.

سپس فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه.

آنگاه یک مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای تو هستند که لب جوی آب فرود آمده اند و برای نماز صبح وضو می گیرند.

من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم اما نتوانستم. او کمک کرد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف دوستانم گرداند. من در آن حال به

این فکر فرو رفته که این شخص چه کسی است که به زبان فارسی سخن می گوید در حالی که در آن منطقه همه مسیحی بودند و با زبان ترکی صحبت می کردند، از طرفی چگونه به این سرعت مرا به دوستان خود رسانید پشت سر خود نگاه کردم هیچ کس را ندیدم و اثری از او مشاهده نکردم. (۲۰۰)

### پرداخت خمس

حسن بن عبدالله گوید: در زمان غیبت صغرای امام عجلایه سلطان وقت مرا به شهر قم فرستاد تا حاکم آن شهر باشم. در بین راه که حرکت می کردیم چشمم به شکاری افتاد و بدنبال آن حرکت کردم تا اینکه از همراهان و لشکریان خود دور شدم و به نهری رسیدم. در این هنگام اسب سواری که سر و صورت خود را با عمامه ای سبز بسته بود و فقط دو چشمش پیدا بود بسوی من آمد و نام مرا به زبان آورد و گفت: ای حسن!

گفت: چرا به ناحیه (مقدسه) اعتنا نداری و خمس مالت را به نمایندگان من نمی دهی؟ من با اینکه مردی شجاع بودم و از کسی نمی ترسیدم از او ترسیدم و گفتم: آنچه را فرمودی انجام می دهم.

فرمود: وقتی به قم رفتی و اموالی بدست آوردی خمس آن را به مستحقین آن بده.

گفتم: اطاعت می کنم.

او عنان اسب را گرفت و رفت و من هم برگشتم اما نفهمیدم که از کدام طرف رفت و هر چه این طرف و آن طرف رفتم او را نیافتم. (۲۰۱)

و الحمدلله رب العالمین.

## پی نوشت ها :

- ۱ بحارالنوار، ج ۱، ص ۱۹۵
- ۲ محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۳۰.
- ۳ محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۳۹
- ۴ محجة البيضاء، ج ۴، ص ۶۱.
- ۵ اص. ل کافی، باب غضب - سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۲۰.
- ۶ محجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۱۲.
- ۷ اصول کافی، باب الانصاف و العدل، ح ۱۰.
- ۸ اصول کافی، باب القناعة.
- ۹ اصول کافی، باب الکفاف، ح ۵.
- ۱۰ بحارالنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.
- ۱۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۰۴.
- ۱۲ بحارالنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.
- ۱۳ محجة البيضاء ج ۳، ص ۴۳۶.
- ۱۴ محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۳۶.
- ۱۵ بحار النوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰.
- ۱۶ محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۷۳.
- ۱۷ بحارالنوار، ج ۱، ص ۱۸۲.
- ۱۸ اصول کافی، باب حسن صاحبه، ح ۳.
- ۱۹ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۰۴.
- ۲۰ بحارالنوار، ج ۴۲، ص ۱۶۰.
- ۲۱ بحارالنوار، ج ۴۱، ص ۴۸.
- ۲۲ بحار النوار، ج ۳۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.
- ۲۳ بحار النوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳، ۱۱۴.
- ۲۴ اصول کافی، باب صلہ رحم.
- ۲۵ حجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۹۲.

- ٢٦ بحار النوار، ج ٤٨، ص ١٥٥.
- ٢٧ سفينة النوار، ج ٢، ص ٣٤٤.
- ٢٨ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٣٤٤.
- ٢٩ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٣٤٥.
- ٣٠ علل الشرايع، ج ١، باب ١٨٢، ح ٢.
- ٣١ بحار النوار، ج ٢، ص ٨.
- ٣٢ كشف الغم، ج ٢، ٩٦ - علل الشرايع، ج ١، باب ١٤٥.
- ٣٣ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٣.
- ٣٤ كشف الغم، ج ٢، ص ١٢٧.
- ٣٥ كشف الغم، ج ٢، ص ٩٢.
- ٣٦ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩١.
- ٣٧ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩١.
- ٣٨ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩٢.
- ٣٩ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩٣.
- ٤٠ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩٤.
- ٤١ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٩٤.
- ٤٢ كشف الغم، ج ٢، ص ٩٧.
- ٤٣ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٨٢ و ٨٣.
- ٤٤ دلائل الامامه طبرى، ص ١.
- ٤٥ بحار النوار، ج ٧٨، ص ١١١.
- ٤٦ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١٠٦ و ١٠٧.
- ٤٧ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٢١٨ و ٢١٩.
- ٤٨ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٣٥٢.
- ٤٩ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٣٤٤.
- ٥٠ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١٠٤.
- ٥١ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١٠٤.
- ٥٢ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١١٠.
- ٥٣ بحار النوار، ج ٤٣، ص ٣٥٠.

- ٥٤ سورة اعراف، آيه ٣١.
- ٥٥ وسائل الشيعة، ابواب لباس المصلي، ج ٢، ص ٣٣١.
- ٥٦ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١١٩ و ١٢٠.
- ٥٧ ان منكم الاواردها. سورة مريم، آيه ٧١.
- ٥٨ مجمع البيان، ج ٦، ص ٥٢٦.
- ٥٩ بحارالنوار، ج ٤٣، ٣٥٢.
- ٦٠ اصول كافي، باب السمعي في حاجة المومن.
- ٦١ تحف العقول، بخش مربوط به امام حسن عليه السلام.
- ٦٢ تحت العقول.
- ٦٣ تحت العقول.
- ٦٤ بحارلنوار، ج ٦٨، ص ١٥٦.
- ٦٥ تحت العقول، بخش مربوط به امام حسين عليه السلام.
- ٦٦ بحارالنوار، ج ٤٤، ص ١٩٦ و ١٩٧.
- ٦٧ بحار النوار، ج ٤٤، ص ١٩١.
- ٦٨ سورة اعراف، آيه ١٩٩ تا ٢٠٢.
- ٦٩ سفينة البحار، ج ١، ص ٤٢١.
- ٧٠ بحارالنوار، ج ٤٤، ص ١٩١.
- ٧١ تحت العقول
- ٧٢ تحت العقول
- ٧٣ بحارالنوار، ج ٤٤، ص ١٨٩. ٧٤ بحارالنوار، ج ٤٤ (ص) ١٨٩.
- ٧٥ تحت العقول
- ٧٦ بحار النوار، ج ٧٨، ص ١٤١
- ٧٧ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٨٧.
- ٧٨ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٩٣.
- ٧٩ بخارالنوار، ج ٧٨، ص ١٤٠.
- ٨٠ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٩٩.
- ٨١ كشتف الغمه، ج ٢، ص ٢٩٩.
- ٨٢ همان منبع

- ٨٣ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٨٧.
- ٨٤ بحارالنوار، ج ٤٤، ص ٩٩.
- ٨٥ كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٨٧.
- ٨٦ بحارز النوار، ج ٤٦، ص ٦٨.
- ٨٧ سفينة البحار، ج ٢، ص ٢٢.
- ٨٨ بحارالنوار، ج ٤٢، ص ٦٦.
- ٨٩ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٦٦.
- ٩٠ وسائل الشيعه، ج ١١، ص ١٨٧.
- ٩١ بحار النور، ج ٦٨، ص ١٨٧.
- ٩٢ سوره صافات، آيه ٨٣ و ٨٢.
- ٩٣ بحارالنوار، ج ٦٨، ص ١٥٦.
- ٩٤ بحار النوار، ج ٧٨، ص ١٥٦.
- ٩٥ اصول كافي، باب المصافحه.
- ٩٦ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٩٧.
- ٩٧ سفينة البحار، ج ٢، ص ٨٣.
- ٩٨ بحارالنوار، ج ٤٦، ٢٤٧.
- ٩٩ وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ١٣٥.
- ١٠٠ وسائل الشيعه، ج ٢، ص ٩١٨.
- ١٠١ اصول كافي، باب مذاكره و گفتگوى برادران.
- ١٠٢ اصول كافي، دعائم الاسلام، ح ١٠.
- ١٠٣ اصول كافي، باب الطاعة و التقوى
- ١٠٤ اصول كافي، باب ذم الدنيا و الزهد فيها، ح ١٦
- ١٠٥ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٩٠.
- ١٠٦ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٩٠.
- ١٠٧ اصول كافي، باب العطاس و التسميت، ح ٩.
- ١٠٨ اصول كافي، باب العطاس و التسميت.
- ١٠٩ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٩٨.
- ١١٠ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٧١.

- ١١١ بحارالنوار، ج ٤٦، ص ٢٨٦.
- ١١٢ بحار النوار، ج ٦٨، ص ١٥٦.
- ١١٣ بحار النوار، ج ٧٨، ص ٢٥٤.
- ١١٤ منتهى الامال، ص ٧١٤.
- ١١٥ محجة البيضاء، ج ٣، ص ١٤٧.
- ١١٦ محجة البيضاء، ج ٣، ص ٤٣٩.
- ١١٧ محجة البيضاء، ج ٣، ص ٤٤١.
- ١١٨ اصول كافي، باب اخوة المومنين
- ١١٩ اصول كافي، باب اخبار الرجل اخاء بخيه، ح ٢.
- ١٢٠ اصول كافي، باب حق المومن على اخيه، ح ١٠.
- ١٢١ سوره رعد، آيه ٢١.
- ١٢٢ همان منبع
- ١٢٣ همان منبع
- ١٢٤ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٤٠٥.
- ١٢٥ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٤٠٥.
- ١٢٦ وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٩١٨.
- ١٢٧ بحارالنوار، ج ٢٧، ص ٩٥.
- ١٢٨ ببحار النوار، ج ٦٧، ص حاجة المومن.
- ١٢٩ اصول كافي، باب السعى فى حاجة المومن.
- ١٣٠ اصول كافي، باب التكتاب، ح ٧.
- ١٣١ اصول كافي، كتاب العقل و الجهل، ح ١٩.
- ١٣٢ سوره سباء، آيه ٣٩.
- ١٣٣ سوره سبا، آيه ٣٩.
- ١٣٤ اصول كافي، باب الثناء قبل الدعا.
- ١٣٥ اصول كافي، باب الطاعة والتقوى.
- ١٣٦ اصول كافي، باب الطاعة والتقوى.
- ١٣٧ روضه كافي، چاپ انتشارات علميه اسلاميه، (ص) ١٤٧، ح ٧٣.
- ١٣٨ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٢٥٦.



- ١٣٩ سورة توبه، آيه ٦١.
- ١٤٠ سورة نساء، آيه ٥.
- ١٤١ بحارالنوار، ج ٧٨، ص ٣٢٠.
- ١٤٢ اصول كافي، باب الحق المومن على اخيه
- ١٤٣ بحارالنوار، ج ٧٨، ص ٣٢٠
- ١٤٤ بحارالنوار، ج ٤٨، ص ١٠٢ و ١٠٣.
- ١٤٥ اصول مافعى، باب الشكر.
- ١٤٦ اصول كافي، باب العفو.
- ١٤٧ تحف العقول، آخر بخش مربوط به امام كاظم عليه السلام
- ١٤٨ بحار، ج ٧٥، ص ٢٦٢.
- ١٤٩ بحارالنوار، ج ٤٨، ص ١١٥
- ١٥٠ بحار النوار، ج ٤٨، ص ١١٧.
- ١٥١ منتهى الامال، باب نهم، ص ٧٨٢.
- ١٥٢ منتهى الامال، باب نهم، ص ٧٨٢.
- ١٥٣ اصول كافي، باب الثناء قبل الدعاء.
- ١٥٤ اصول كافي، باب الطاعة والتقوى.
- ١٥٥ روضه كافي، چاپ انتشارات علميه اسلاميه، ص ١٤٧، ح ٧٣.
- ١٥٦ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٢٥٦.
- ١٥٧ بحار النوار، ج ٦٨، ١٥٧.
- ١٥٨ بحارالنوار ج ٤٩، ص ١٠٢.
- ١٥٩ بحارالنوار، ج ٤٩، ص ١٠١.
- ١٦٠ سفينة البحار، ج ١، ص ٤١٨ و ٤١٩.
- ١٦١ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٥١٠.
- ١٦٢ انجام اعنا وشنیدن ان و كسب با آن حرام است.
- ١٦٣ بحارالنوار، ج ٤٩، ص ٢٦٣.
- ١٦٤ سورة شورى، آيه ٣٠.
- ١٦٥ بحارالنوار، ج ٦٨، ص ١٥٧ تا ١٥٩.
- ١٦٦ بحارالنوار، ج ٤٩، ص ٩٩

- ۱۶۷ بحار النوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰
- ۱۶۸ بحار النوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- ۱۶۹ منتهی الامال، ص ۸۶۷.
- ۱۷۰ تخت العقول، آخر بخش مربوط به امام رضا علیه السلام
- ۱۷۱ اصول کافی، مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام
- ۱۷۲ نگاهی بر زندگی چهارده معصوم (انوارالبهیه) نور یازدهم، تالیف شیخ عباس قمی.
- ۱۷۳ بحار النوار، ج ۷۸، ص ۳۶۵.
- ۱۷۴ اصول کافی، مولد ابی جعفر محمد ابن علی الثانی علیه السلام
- ۱۷۵ اصول کافی، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی
- ۱۷۶ بحار النوار، ج ۵۰، ص ۹۱ و ۹۲.
- ۱۷۷ منتهی الامال، باب یازدهم، ص ۹۴۳.
- ۱۷۸ منتهی الامال، باب یازدهم، فصل دوم، ص ۹۴۲ و ۹۴۳.
- ۱۷۹ نگاهی بر زندگی چهارده معصوم نور یازدهم، تالیف شیخ عباس قمی.
- ۱۸۰ سوره بقره، آیه ۲۶۴.
- ۱۸۱ بحار النوار، ج ۷۸، ۱۵۹.
- ۱۸۲ تحت العقول، بخش مربوط به امام جواد علیه السلام.
- ۱۸۳ بحار النوار، ج ۵۰، ص ۲۶۵.
- ۱۸۴ تحف العقول، بخش مربوط به امام دهم
- ۱۸۵ بحار النوار، ج ۵۰، ص ۲۰۵.
- ۱۸۶ نگاهی بر زندگی چهارده معصوم (انوارالبهیه) نور دوازدهم، تالیف شیخ عباس قمی
- ۱۸۷ اصول کافی، باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام
- ۱۸۸ اصول کافی، باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام
- ۱۸۹ بحار النوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- ۱۹۰ اصول کافی، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام.
- ۱۹۱ اصول کافی، باب همنشینی با گنکاران.
- ۱۹۲ بحار النوار، ج ۷۸، ص ۳۷۲.
- ۱۹۳ محجة البیضاء، ج ۴، ص ۳۳۳.
- ۱۹۴ اصول کافی، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام، ح ۱۹.

١٩٥ اصول كافي، باب مولد ابي الحسن بن علي عليه السلام، ح ٢٣.

١٩٦ اصول كافي، باب مولد ابي الحسن بن علي عليه السلام، ح ٢٧.

١٩٧ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٣٢٨.

١٩٨ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٣٣٩.

١٩٩ مفاتيح الجنان.

٢٠٠ نجم الثاقب، ص ٢٥٠ و ٢١٥.

٢٠١ محجة البيضاء، ج ٤، ص ٣٤٧ و ٣٤٨.

## فهرست مطالب

۲	مقدمه مولف .....
۳	فصل اول: قصه های زندگی پیامبر ﷺ .....
۳	حفظ خویشاوندی .....
۳	احترام به والدین .....
۴	پرهیز از امتیاز طلبی .....
۴	پرهیز از غضب .....
۵	خوش برخوردی .....
۵	بر خورد با مردم .....
۶	کلیدی بی نیازی .....
۷	اندازه معیشت .....
۸	شیعه واقعی .....
۸	اهمیت طلب مردم .....
۹	میهمان سرزده .....
۹	خود برترینی .....
۹	محبت به فرزندان .....
۱۰	عزت کار و ذلت صدقه .....
۱۱	بر خورد با سرکشان .....
۱۱	انسان محترم را گرامی بدارید .....
۱۲	فصل دوم: قصه های زندگی امام علی <small>علیه السلام</small> .....

۱۲	..... بدرقه دیگران
۱۳	..... انفاق
۱۳	..... مهمانی ساده
۱۴	..... بخشش مشروط
۱۵	..... هدف از ریاست
۱۵	..... الگوی کارگزاران
۱۷	..... کمک به فامیل
۱۸	..... انفاق
۱۸	..... شیعه واقعی
۱۹	..... دادرسی مظلومان
۲۰	..... صفات مومن
۲۱	..... دلداری به دیگران
۲۳	..... فصل سوم: قصه های زندگی فاطمه <small>علیها السلام</small>
۲۳	..... دفاع علمی از مومنین
۲۳	..... دگر بینی
۲۴	..... ارزش آموزش دین
۲۵	..... شیعه فاطمه <small>علیها السلام</small>
۲۶	..... منطق قوی فاطمه <small>علیها السلام</small>
۲۷	..... بهترین ویژگی زن
۲۸	..... حیا و پوشیدگی
۲۸	..... نزدیکی به خدا
۲۹	..... آزادی در انتخاب همسر
۳۰	..... جهیزیه فاطمه <small>علیها السلام</small>
۳۱	..... الگوی شوهر داری

۳۱	تسبیح فاطمه <small>علیها السلام</small>
۳۳	حرمت سخن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۴	فاطمه الگوی زنان
۳۵	فصل چهارم: قصه های زندگی امام حسن <small>علیه السلام</small>
۳۵	تحلیل سخن سیاسی دشمن
۳۵	پاسخگویی به انتقاد دیگران
۳۶	ترحم بر حیوانات
۳۷	نمونه زیبای بزرگواری
۳۷	پاسخ به مروان
۳۸	گرایشهای باطل مردمی
۳۹	خوش برخوردی با دیگران
۴۰	جود و بخشش
۴۰	پوشیدن لباسهای زیبا
۴۱	قطع رابطه با دشمنان
۴۳	نهی از قهقهه
۴۴	عفو و بخشش امام <small>علیه السلام</small>
۴۴	گره گشائی از مومن
۴۵	روش تهنیت
۴۵	یک موعظه
۴۵	موعظه امام حسن <small>علیه السلام</small>
۴۶	شیعه حقیقی
۴۷	فصل پنجم: قصه های زندگی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۷	کمک به اندازه معرفت فقیر
۴۸	بخشش

۴۹	..... دعوت فقرا به صرف غذا
۴۹	..... بزرگواری امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۰	..... صلح طلبی
۵۱	..... برخورد با ظالم
۵۱	..... عفو و بخشش
۵۲	..... سلام مقدم است
۵۲	..... ترک درخواست از دیگران
۵۲	..... نیکی به بدان
۵۳	..... رد غیبت
۵۳	..... برخورد با دشمنان
۵۳	..... ادای دین دیگران
۵۴	..... دستگیری از فقرا
۵۴	..... رعایت شخصیت فقیر
۵۶	..... فصل ششم: قصه های زندگی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۵۶	..... عفو زیبای امام <small>علیه السلام</small>
۵۶	..... شیوه برخورد با سخنان ناروا
۵۷	..... اظهار محبت
۵۷	..... احساس امنیت
۵۸	..... عظمت روحی
۵۸	..... توجه در نماز
۵۸	..... توجه به آخرت
۵۹	..... صبر و گذشت
۵۹	..... یک فراز اخلاقی
۶۰	..... سرنوشت بیهوده گویان

۶۰	..... کمک به نیازمندان
۶۱	..... یک موعظه
۶۱	..... طلب روزی حلال
۶۲	..... حضور قلب
۶۲	..... امام <small>علیه السلام</small> در شبی تاریک و سرد
۶۳	..... وصیت امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۶۳	..... ادعای تشیع
۶۵	..... فصل هفتم: قصه های زندگی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۶۵	..... ارتباط دوستانه با مردم
۶۵	..... سوال از ولایت
۶۶	..... اطعام شیعیان
۶۷	..... نهی از منکر امام <small>علیه السلام</small>
۶۷	..... تبریک به عمال ستمگران!!!
۶۷	..... تسلیم
۶۸	..... مجالست شیعیان با یکدیگر
۶۸	..... اسلام حقیقی
۶۹	..... ویژگیهای شیعه
۷۰	..... دست دادن با دیگران
۷۰	..... امید بدون عمل
۷۱	..... توجه به آخرت
۷۲	..... گریه های امام باقر <small>علیه السلام</small>
۷۲	..... حق آل محمد <small>علیهم السلام</small>
۷۳	..... ذکر خدا
۷۳	..... حفظ یاران



۷۴	حضور در میدان کار
۷۵	شیعه واقعی
۷۶	فصل هشتم: قصه های زندگی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۷۶	نامگذاری فرزند
۷۶	تحصیل روزی حلال
۷۷	ارزش نیکی به والدین
۷۷	احترام به پدر
۷۸	یکدیگر را دوست بدارم
۷۸	ثروتمندان شیعه
۷۹	صله ارحام
۸۰	آسان گیری بر بدهکار
۸۰	رضا به قضای الهی
۸۱	نامگذاری
۸۱	حقوق مومن
۸۲	سرمایه ولایت
۸۲	دستگیری از برادر مومن
۸۳	بی نیازی
۸۳	نوشتن انشا الله
۸۴	عبادت بدون عقل
۸۴	دعایم به اجابت نمی رسد
۸۵	نیکوکاری بدون تقوا
۸۶	توصیه به رانندگان
۸۶	زهد امام صادق <small>علیه السلام</small>
۸۷	بی اعتباری شراب خوار

۸۸	سه درس زندگی
۹۰	فصل نهم: قصه های زندگی امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۹۰	برخورد با بدگویان
۹۱	سجده شکر
۹۱	عفو
۹۲	هم نشینی با مردم ضعیف
۹۳	حرمت برادر مومن
۹۳	ارزش کار
۹۴	پرهیز از حرام
۹۴	نهی از منکر
۹۵	پرهیز از نامحرم
۹۵	مخالفت با ظالم
۹۶	کمک مشروط
۹۷	شیوه واقعی
۹۹	فصل دهم: قصه های زندگی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۹۹	تعیین اجرت
۱۰۰	نهی از اسراف
۱۰۰	مذمت بکارگیری مهمان
۱۰۱	پرهیز از تبعیض
۱۰۱	مراعات شخصیت فقیر
۱۰۲	دیدار با ظالم
۱۰۳	این گونه برخورد کنیم
۱۰۳	ادعای تشیع
۱۰۶	تواضع و خدمت

۱۰۶	کمک به فقرا
۱۰۶	معیار برادری
۱۰۷	اهمیت تشییع جنازه
۱۰۸	برخورد با نگرانیهای مادی
۱۰۸	انفاق
۱۱۰	فصل یازدهم: قصه های زندگی امام جواد <small>علیه السلام</small>
۱۱۰	نهی از منکر امام جواد <small>علیه السلام</small>
۱۱۱	کمک به گرفتاران
۱۱۱	شیوه سخن گفتن
۱۱۲	توجه به مصیبت زهرا
۱۱۲	عبادت به نیابت از ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۱۳	اظهار نظر جاهلانه درباره اسلام
۱۱۴	شیعه واقعی
۱۱۶	صبر و پاداش
۱۱۷	فصل دوازدهم: قصه های زندگی امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	شومی روزگار
۱۱۷	اعدام بدعت گذار
۱۱۸	شکر نعمت
۱۱۹	مقاومت در برابر هوسرانان
۱۲۰	کمک به بیماران
۱۲۰	موعظه موثر امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۲۲	شکر خداوند
۱۲۲	دوری از اقوام منحرف
۱۲۴	فصل سیزدهم: قصه های زندگی امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>

۱۲۴	افشای جاسوس
۱۲۴	دافعه امام <small>علیه السلام</small>
۱۲۵	اهتمام به عبادت
۱۲۵	پاسخ به یک سوال
۱۲۶	نامگذاری به نامه ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۲۶	برکات حجت خدا
۱۲۹	فصل چهاردهم: قصه های زندگی امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۲۹	توصیه های امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۳۱	پرداخت خمس
۱۳۲	پی نوشت ها:
۱۴۰	فهرست مطالب